البُنيانُ المرصوص من

بيان ايجاز الفقه المنصوص

طُبعَ فى المطبع الصّدّيقي الكائن

في بهوپال المحميّة

سنه ١٢٩٩ھ

فهرس مقاصد کتاب البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

عدد ۲۲۹

البنيان المرصوص من
بيان ايجاز الفقه المنصوص

طبع في المطبع الصديقي الكائن
في بهوپال المحمية
سنة ١٢٩٩ الهجرية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق والصلوٰة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الامر جليل القدر طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ورثة الانبياء وخلفاء الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق **اما بعد** میگوید مشتی خاک و پارهٔ از خاشاک **ابو النصر علی حسن خان طاهر** کان الله له ومعه فی الباطن و الظاهر معلوم اهل دین ست که تا علم شریف حدیث بجهد جمعی از ائمهٔ سلف و خلف در دواوین حدیثیهٔ اسلام مدون و مهذب گشته عصابهٔ از فحول محدثین احادیث احکام را چه عبادت و چه معاملت و چه عادت جداگانه از ان صحف مطهره انتخاب و تحریر نموده اند و باین رهگذر سلوک مسلک عمل بحدیث و تمسک بسنت بر واله‌ان اتباع آسان گردیده و لله الحمد و آئین احسان ایشان بر بادرویشان کیسه بصابون زده نه آنچنان ست که اگر هر موی تن زبان سخن گردد و هر سخن نامهٔ یک فن شود حرفی از کتاب

شکر و پرتوی از آفتاب سپاس و قطرهٔ از بحر محیط منت و ذرهٔ از ارض بسیط عاطفت این
بزرگواران مؤدی می تواند شد فجزاهم الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم مصنفات در ملت
اسلام قدیما و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی ازان رنگی تازه و هر جمع و ضمی نو و هر تحریر
هنجاری دیگر و هر تهذیب طرزی آخر دارد و در تادیهٔ مقاصد و مواقف خویش وافی بمقصود و کافی
بموقف ست و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار پر آزار کجا
این هم غنیمت کبری ست که بعضی ازان تالیفات درین نزدیکی بوجه انطباع طوع ید هر مستطیع
و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضهٔ ندیه و جز
آن مگر عامهٔ متبعین که ملکهٔ ایشان مستطیع لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت
فوائد و مسائل این کتب دور افتاده اند تا آنکه اگر عرف جادی و نهج مقبول و متن آن در فارسی
زبان ترجمه نمی پذیرفت و درمیان نمی بود غالب مردم از فیوض علم باحکام صحیحهٔ سنت مطهره
در عبادات و معاملات محروم می ماندند لاجرم باقتضای کریمهٔ فبهداهم اقتده و خبر بلغوا عنی
ولو آیة ناگزیر آمد که در فتح این باب تا می تواند شد سعی مشکور بجا آریم و تا توانیم دین خالص الله
حق را بحقدارانش برسانیم که در خبر ست از سید البشر علیه افضل الصلوة والتسلیم لان یهدی
بک رجلا خیر لک من حمر النعم او کما قال و مبالاتی بخلاف زید و عمرو نیز در تبلیغ سنن خیر البشر
روا نداریم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته ما لی اراکم عنها معرضین والله
لارمین بها بین اکتافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث
بشأو کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرحش
مسک الختام نمی رسد و اول از مبسوطات ست و ثانی از مختصرات و همت طلبه درین عهد از مدارک
و مفاهیم مطولات خیلی قاصر افتاده و مطمح انظار و موقع ابصار بیشتر خلق همین جادهٔ اقتصار و اختصار گشته
ناچار درین مختصر بامید استفادهٔ خود اولا و بالذات و افادهٔ دیگر اخوان اسلام ثانیا و بالعرض مسائل
و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب **بلوغ المرام من ادلة الاحکام** را از تازی لغت

بپارسی بان بعبارت ساده و پرکار برده شد و روش امام ربانی سهیل قطر یمانی امام همام قاضی القضاة
محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث مسمی بدرر بهیه و طرز همین برادر عالی قدر
ابو الخیر سید نور الحسن خان کان الله له وکان در النهج المقبول من شرائع الرسول اختیار افتاد
وجز موضع چند که حاجتمند کشف اعضال وحل اشکال بود خامه بجد وجز تفصیل و اجمال نفرسود
بلکه بر نفس مسائل متن اقتصار رفت و عبارت پارسی را بر همان صرافت الفاظ و نموضعت
روایت حفاظ گذاشته شد تا فرع بر اصل نیفزاید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج
یکجا فراهم آید چه این همه مفاسد جهل و تقلید که در مسائل دین رو نموده و این جمله خلاف و
جدل که باب غربت بر اسلام و اسلامیان گشوده ثمره همین ترک استعمال الفاظ مبارکه نصوص
و ایثار عبائر آرا غیر منصوص ست پس پس ورنه نظم کتاب عزیز و نثر جواهر احادیث شریف
الی یوم القیامه ضمین هر فتیا و قضا و کفیل حکم در هر قضیه و ماجرا است لا ثالث لهما قال تعالی
اولم یکفهم انا انزلنا علیك الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلك لرحمة وذکری لقوم یؤمنون
وقال تعالی فبشر عبادِ الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین
هداهم الله واولئك هم اولوا الالباب وقال رسول الله صلعم الا انی اوتیت القرآن ومثله
معه رواه ابو داود والدارمی وابن ماجة عن المقدام بن معدیکرب وفی روایة اخرى
عن العرباض بن سارية مرفوعا انها لمثل القرآن او اکثر وعن مالك بن انس مرسلا ترکت
فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بهما کتاب الله وسنة رسوله رواه فی الموطا واخرج
مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی
هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال تعالی یا ایها الذین آمنوا
اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی الله
والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ذلك خیر واحسن تاویلا وقال تعالی
فلا وربك لا یؤمنون حتی یحکموك فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت

وسلموا تسلیما و این نیز منصوص ثابت از احادیث کریمات نص ست درین فصل و باب و
فصل خطاب ست از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر از آن نیست
که کسی به صدق نیت و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات روز
قیامت دست بحبل متین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را مأموم نموده رسالت و مقتفی
قدوه نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادات و معاملات و ادب را از ادله واضحة السبیل و مسائل
صحیحة الدلیل بر وجهی سوق نموده آمد که محیط جمله الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
ماخذ مستطاب باشد و در افاده فقه حدیث مصفی از خرافات خود از نهج و عرف و بدور و جز آن
بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار
و آثار در بابی از ابواب ایراد و اصدار یافته ست گو بر بعض آن حفاظ حدیث و ائمه سنت
حکم بلینت یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سندی
بالاتر از احادیث ایراد یافته این کتاب در صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دواوین
اسلام باستقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شروحش مثل
مسک ختام و سبل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بناء علی ذلک چنانکه
ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت ست همچنان بحمده تعالی این مختصر روح الروح وی آمده
و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و نهج مقبول و بدور الاهله و عرف جادی از بیشتر
تر زخود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
زمان خود ست در دریافت صواب از خطا و امام متبعان عهد خویش ست در عمل کردن بسنت
صحیحه مطهره جناب مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ولکن توفیق خیر و برکت بدست اوست سبحانه تعالی
تا کرا هدایت این راه فرماید و کدام یکی را از حضیض تقلید شوم بدست مرحمت بر داشته تعالی الی
ذروه تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله تعالی

البتة فی اسبوع مع مسیری الی کلکتة فی اواخر ربیع الآخر من شهور سنه ١٣٠٦ الهجریة على صاحبها الصلوة والتحیة وسمیته بالاسم التاریخی على طریقة اخیه النهج المقبول

البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص

وبالله التوفیق وهو الهادی الی سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین وفقنا لاتباع کتابك العزیز وسنة نبیك المطهرة الذی جعلته خاتم النبیین واحشرنا فی زمرة المخلصین فی الدین وجنبنا عن تحریفات الغالین وانتحالات المبطلین وتاویلات الجاهلین بجاه سید المرسلین وشفیع المذنبین صلی الله علیه وآله وسلم فی الاولین والآخرین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب دربیان آب

دریا آبش طهورست و مردهٔ او حلال آب را هیچ چیز پلید نکند مگر آنچه غالب شد بر بو و مزه و رنگ او پس اگر یکی ازین هر سه بنجاستی که دران پدید آید برگردد نجس شود و دو قلهٔ آب حامل خبث نگردد و در لفظی نجس نشود و هیچ یکی در آب استاده غسل نه برآرد در حالیکه جنب ست و نه دران شاشد پیشتر غسل برآرد و در لفظی آمده غسل نکند دران از جنابت آنحضرت صلعم نهی کرد از آنکه غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا اغتراف کنند ولکن ثابت شده که خودش بفضل آب میمونه غسل میفرمود پس اول محمول ست بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی ست ازان آب بعض زنان نبوت در تغار غسل برآورد آنحضرت آمد تا غسل فرماید گفت من جنب بودم فرمود آب جنب نمی شود طهور آوندی که سگ دران آب خورده شستن اوست هفت بار نخستین یا پسین بار بخاک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد گربه نجس نیست بلکه از طائفان ست تا پس آب بر بول انداختن او پلید نگردد بادیه نشینی در ناحیه مسجد میزید فرمود دلوی از آب آنجا بریزند یعنی تطهیر ارض همین قدرست پس دو مرده و دو خون را حلال شد ماهی و ملخ و جگر و سپرز چون مگس در آب افتد غوطه داده بیندازد چه در یکی از دو بازویش داء و در دیگر شفاست و آن بازو که دران داست

می پرهیزد پاره که بریده از چارپایهٔ زنده مردارست یعنی خوردنش روا نیست نه گوهر طاهر باشد

باب در بیان آوندها

ننوشید در آوند زر و سیم و نخورید در کاسهای آن که آنها را در دنیاست و شما را در آخرت باشد شارب در آوند سیم کشندهٔ آتش دوزخ ست در شکم خود هر چرمیکه مدبوغ شد پاک گردید دباغ جلود مردار طهور اوست آنحضرت صلعم بر گوسفندی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فرمود کاش پوستش می گرفتید گفتند مردارست فرمود آب و برگ سلم آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و دران بخورد و همین ست حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلعم وصحابهٔ وی وضو کردند از خیک زن مشرکه و ساغر آنحضرت شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلعم را از سرکه ساختن خمر پرسیدند فرمود نسازید ولکن این خبر نص در نجاست نیست چه اصل در هر شئ طهارت اوست و نسبت ملازمت میان حرمت و نجاست و نهی کرد خدا و رسول از گوشت خران خانگی و گفت رجس ست یعنی خوردنش حرام ست نه آنکه خودش نجس ست آنحضرت صلعم در منی بر راحله خطبه خواند و لعابش بر دوش عمرو بن خارجه روان بود معلوم شد که لعاب ماکول اللحم طاهر ست منی را می شست و دران جامه از برای نماز بیرون می آمد عائشه گوید من اثر غسل را دران جامه می دیدم و در لفظی آمده که می مالیدم آنرا از جامهٔ رسالت سخت مالیدنی و وی دران نماز می کرد و در لفظی آمده که منی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کردم و این دلیل ست بر طهارت منی شاشهٔ دختر بشویند و کمیز غلام را آب زنند جامهٔ را که خون حیض رسیده است تراشند یعنی پلیدیش دور کنند باز بآب مالند پس بشویند پس دران نماز بگزارد خوله پرسید که اگر اثر خون نرود فرمود آب بس ست و اثر زیانت نمی کند

باب در بیان وضو

اگر مشقت بر امت نیفتادی با هر وضو مسواک بود عثمان آب وضو خواست و هر دو کف دست را سه بار شست و آب در دهن و بینی کرد و بینی بیفشاند و روی را سه بار شست و شو نمود و دست راست تا آرنج سه بار بشوئید و همچنین با دست چپ کرد باز سر را مسح نمود پس پای راست تا شتالنگ سه بار بشست و پای چپ همچنین کرد بعده گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که همچو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار بسود و در لفظی دیگر آمده که در مسح هر دو دست را از جانب پیش و پس ببرد و در لفظی آغاز بمقدم راس کرد و دستها را بقفا برده بجای نخستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و بهر دو ابهام ظاهر هر دو گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار بیفشاند چه شیطان در بن او می خسپد و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چه نمی داند که دستش کجا خفته و لقیط بن صبره را فرمود تمام کن وضو را و تخلیل کن میان انگشتان دست و پای و مبالغه نما در استنشاق مگر آنکه صائم باشی و خود ریش خلال ریش می کرد در وضو و در ثلث مد از آب آورد و هر دو دست مالیدن گرفت و آن را برای هر دو گوش آب جدید می ستاند و بر آب سر بس نمیکرد و در لفظی آمده که سر را باب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین [illegible]ت محفوظ و نیز فرموده است من روز قیامت سفید رو روشن دست و پا بیایید پس هر که تواند که تابانی خود دراز کند باید که چنین کند و آغاز را از جانب راست در نعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی و فرمودی بیاغازید بجانبهای راست خود یعنی در وضو و در وضو مسح بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود ابتدا کنید بچیزیکه ابتدا کرد بدان او تعالی و در وضو آب بر هر دو آرنج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرده یعنی عمداً و مضمضه و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از غله سه بار بینی افشاند و هر دو از همان کف کرد که بدان آب گرفته و این وصل است و در لفظی آمده غرغره کرد و نشق نمود از یک

لف واین راسته بازنمود و در پای مردی دید که مانند ناخن خشک مانده ست فرمود برگرد و وضو
رانیکو کن و خوردش وضو بمد کردی و غسل بصاع تا پنج مد فرمودی هرکه از شما اسباغ وضو کرده
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله در های بهشت از برای او کشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی
من التوابین واجعلنی من المتطهرین آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلعم وضو میکرد مغیره بن شعبه خواست که هردو موزه بکشد فرمود بگذار که هردو را
پاک در پای در آورده ام و بران هردو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اسفل
خف لکن سندش ضعیف ست مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوار تر بمسح
بود از بالای آن ولکن جناب رسالت صلعم را دیدم که بر ظاهر هردو خف مسح میکرد و سندش
حسن ست و مدت مسح در سفر سه روز و شب ست درین مدت موزها را از پا نکشد مگر از
جنابت و غائط و بول و نوم و مقیم را یک روز و شب ست لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید
بر عصائب یعنی عمائم و بر تساخین یعنی خفاف مراد دستارها و موزها ست و چون یکی بعد از
وضو موزه پوشد مسح کند بران هردو و نماز بگزارد اندران و نیفگند آنها را اگر خواهد مگر از
جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست پس توقیت مذکور ثابت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عهد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجامی کردند که سرهای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب
و نماز می کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو ست فاطمه بنت
ابی حبیش را در بارهٔ استحاضه فرمود نماز ترک نکنی این رگی هست حیض نیست چون حیضت آید

نماز ترک دهی چون برگردد خون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقداد در باره
مذی امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس لبس و در لفظی آمده که وضو کن و فرج
خود را آب پاش بعض زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند که از شکم برآمده است یا نه از مسجد بدر نرود تا آنکه آوازی
بشنود یا بوئی بیابد و در باره مس ذکر فرمود پاره از گوشت تست صححه ابن حبان و ابن مدینی
گوید این خبر احسن از خبر بسره است که دران بر مس ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری در غیر
صحیح خود گفته است که حدیث بسره اصح شی درین باب است و هر که راقی یا رعاف یا قلس یعنی
آنچه از جوف بر آید یا مذی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنا بر نماز خود کند و درین میان سخن نماید
و فیه ضعف و وضو را از لحم غنم بمشیت گذاشت و بر وضو از لحوم ابل نعم گفت و هر که مرده را شوید غسل بر آرد و هر که او را بردارد
وضو گیرد و احمد گفته لا یصح فی هذا الباب شئی و قرآن را مس نکند مگر طاهر لکن این حدیث معلول است
شیوه نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجامت کرد و نماز گزارد
و وضو نکرد و فیه لین چشم سر بند دبر است چون بخسپید سر بند دبر بگشاد و از اینجاست که خواب
تکیه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکه دراز بخفت و سندش ضعیف است
شیطان در نماز می آید و در خیال می افگند که وی حدث کرده با آنکه نکرده است درین حال
تا آوازی نشنود و یا بادی نیابد از نماز بر نگردد بلکه در نفس خود بگوید که تو دروغ گفتی

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد در آمدن در خلا انگشتری بنهد یعنی اگر دران نام خدا و رسول یا کلمهٔ از قرآن باشد و هو معلول و نزد
در آمدن بخلا اللهم انی اعوذ بك من الخبث والخبائث بگوید و استنجا بآب کند و قضای حاجت
پنهان از نظر مردم نماید و آزد و لاعن بپرهیزد یکی خلا در راه مردم دوم در سایهٔ ایشان و در لفظی
موارد افزوده و در لفظی نقع ما یعنی مجمع آب آمده و هر دو ضعیف است و از خلا زیر درخت میوه دار و کرانهٔ نهر سوان

نهی نموده وبندش ضعیف ست و سخن کردن دو کس در حالت غائط موجب بشمنی خدا است
مراد ازین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسح آن نکنند و نه در آوند آب
دم زنند و از استقبال قبله بغائط و بول و استنجا بیمین و بکمتر از سه سنگ نهی فرموده و از
استنجا بسرگین و استخوان منع نموده و گفته رو بمشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
مخصوص بمدینهٔ طیبه سنت و درین ملک که قبله در جهت مغرب ست رو بشمال یا جنوب
کند و نزد غائط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانك بگوید ابن مسعود از برای
آنحضرت صلعم دو سنگ و یک پارهٔ سرگین آورد سنگ بگرفت و سرگین بینداخت و فرمود
رکس ست یعنی پلید و در بارهٔ استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرد که این هردو پاک
نمی سازند و فرمود پاکی کنید از کمیز که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول ست و در
لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از کمیز ست و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست
استاده دارد و نزد شاشیدن ذکر راسه بار بیفشاند اهل قبا را پرسید که خدا بر شما ثنا
کرده ست گفتند بعد از سنگ آب بکار می بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب ست یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخهٔ زن
نشست و زن را در مشقت انداخت غسل واجب شد اگرچه انزال نکند و همچنین غسل ست
بر زن نزد دیدن آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر ببیند زن آنچه می بیند مرد در
خواب یعنی جماع غسل بکند یعنی تا آنکه منی بیند ام سلیم گفت اینچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا ست و خودش غسل میکرد از جنابت و روز جمعه
و از حجامت و از غسل میت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند ثمامه بن اثال چون
مسلمان شد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جمعه واجب ست بر هر محتلم اخرجه السبعة و آمده هر که وضو کرد روز جمعه

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل ست و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انشط ست از برای
عود و خواب کرد آنحضرت صلعم بر زنان سه بار و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست
بشوید پستر از یمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پستر وضو بکند باز آب گرفته انگشتان را بر بیخ های
موی در آرد و سه حفنهٔ آب بر سر ریزد یعنی بپری هر دو کف پستر بر سائر جسد آب ریزد
و هر دو پای را بشوید و دلک داخل ست در مسمای غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلعم
فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای ازالهٔ رائحهٔ او و در روایتی آمده که مسح کرد
دست را بخاک و مندیل را بر گردانید و آب را بدست افشاندن گرفت ام سلمه گفت من زنی
هستم که موی سر را سخت می بندم در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و دانایم
فرمود نه بلکه این قدر ترا بس ست که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار در آن کنی آنرا
بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آنرا مسجد از برای حائض و جنب
عائشه گفت من و جناب نبوّت از یک آوند غسل می بر آوردیم از جنابت و دستهای
ما هر دو در آن آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت ست موی را بشوئید
و بدن را صفی بکنید و فیه ضعف

باب در بیان تیمم

فرمود داده شدم پنج چیز که هیچ یکی را پیش از من داده نشد منصور شدم بر عرب تا یکماهه راه
و گردانیده شد برای من همه زمین مسجد و طهور هر که را نماز دریابد بگذارد آنرا همانجا
که دریافته و حلال شد مرا غنائم و داده شدم شفاعت و هر نبی در قوم خاصه مبعوث شد
و من بسوی کافه مبعوث شدم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهور گردانیده
دمیکه آب نیابیم و در لفظی دیگر ست که تراب طهور ست از برای ما عمار بن یاسر را فرمود

این قدر ترا بس ست که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بسائی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه ست بلفظ مسلم
و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و در آنها دمید و روی و هر دو کف را
بدان مسح نمود و در لفظی آمده تیمم دو ضربت ست یکی از برای روی و دیگر از برای هر دو دست
تا آرنج و این حدیث موقوف ست بر ابن عمر پس ارجح همان اول ست و فرمود خاک وضوی
مسلمان ست اگر آب تا ده سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و مس تن با آب
کند و دو مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه نداشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزاردند پستر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزارد و دیگر اعاده نکرد چون ماجرا بجناب نبوت
گفتند غیر معید را فرمود اصبت السنة و اجزأتك صلاتك و دیگر را گفت لك الاجر
مرتین و این ناظر ست در اولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردند و در غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف ست بر ابن عباس و مرفوعا هم آمده
علی مرتضی را زند شکستن یکی از دو بند دست امر کرد که مسح بر جبائر کند اما سندش سخت واهی ست
و یکی را که سرش مجروح بود از سنگ بفرمود ترا این قدر بسند ست که تیمم کنی و بر زخم پاره از جامه
بر بندی و بران مسح کنی و سائر جسد را بشوئی ابن عباس گفت سنت آنست که از تیمم جز یک
نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر را تیمم دیگر کند لکن سندش سخت ناتوان ست و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضوست و بهر امر پس از یک تیمم چند نماز مے توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه دختر ابی حبیش را که استحاضه می آورد ارشاد فرمود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز باز مان و چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن
و نماز گزار یعنی استحاضه مانع نماز نیست و اسماء دختر عمیس را گفت که در مرکن نشیند

اگر زردی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشا را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
و میان این غسلها وضو کند حمنه دختر جحش را سخت استحاضه میشد آنحضرت صلعم را پرسید
فرمود لتی ست از شیطان تو شش یا هفت روز حیض کن بعد غسل بر آر و چون پاک شوی بیست و
چهار روز یا بیست و سه روز نماز بگزار و روزه گیر این قدر ترا بس ست و همچنین در هر
ماه می کن چنانکه زنان حیض می کنند و اگر توانی که ظهر را دیر کنی و عصر را شتاب نمائی و
غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را دیر و عشا را جلد ادا کنی
و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکن و از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
گزاری و این اعجب هر دو امر ست بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولیت اندران و چون
ام حبیبه دختر جحش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلعم فرمود آن قدر بدرست که حیض ترا
حبس میکرد بازمان پستر غسل بر آر و نماز کن پس وی هر نماز را غسل می کرد یعنی از طرف
خود نه آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشد پس حجت بمثل این روایت غیر منتهض ست
ام عطیه گفته ما کدرت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم یهود را چون زن حیض میکرد با او
نمی خوردند آنحضرت صلعم فرمود هر کار بکنید مگر نکاح و عائشه را فرمودی تا ازار بپوشد و با وے
مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق کند
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روزه نمی گیرد و عائشه در حجة الوداع
در موضع سرف در حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کند جز آنکه طواف خانه مکن
تا آنکه پاک گردی و از زن حائض ما فوق آزار را حلال داشته و زن نفساء در عهد نبوت
تا چهل روز در نفاس می نشست اما او را امر بقضای نماز زمان نفاس نکرد والله اعلم

کتاب الصلوة

باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهر ست و سایهٔ مرد برابر طول او باشد تا آنکه وقت نماز دگر حاضر گردد
و وقت نماز دگر تا آنجاست که آفتاب زرد نشده ست و وقت نماز شام مادامی ست که شفق
غائب نشده ست آنحضرت صلعم گفته شفق حمرت ست و وقت نماز خفتن تا نیمهٔ شب اوسط
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر ست تا آن زمان که آفتاب طالع نشده و در لفظی در بارهٔ نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک ست و در لفظی مرتفع ست ابی برزهٔ اسلمی گوید آنحضرت صلعم نماز دگر
می کرد و یکی از ما بسوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر میگشت و هنوز آفتاب زنده و تابان است
و مستحب میداشت تاخیر عشا را و خواب را پیشتر از ان مکروه میگرفت و سخن کردن را بعد آن و بر میگردید
از نماز صبح وقتیکه مرد همنشین خود را می شناخت و از شصت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهے
عشا را مقدم و گاهے آن را مؤخر می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلس گزاردی و در روایتی فجر بنگام نماز بر پا کرد و بعض مردم بعض
را نمی شناخت و مغرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را مے دید و شبی نماز عشا را وقتی
گزارد که عامهٔ شب بگذشت بر آمد و فرمود وقتش همین ست اگر مشقت بر امت نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت حر از جوشیدن
جهنم ست و گفت صبح کنید در نماز بامداد که اعظم ست از برای اجور شما یعنی آغاز در غلس و انجام در اسفار باید و
فرمود هر که دریافت از صبح رکعتی پیش از بر آمدن مهر وی نماز صبح دریافت و هر که دریافت رکعتی از عصر پیش از آنکه آفتاب
فرو رود وی نماز عصر دریافت و در روایتی بدل رکعت لفظ سجده آمده و بعده گفته که سجده همین رکعت ست یعنی درین حدیث
نه در هر مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این اصرح تر ست از اول سه ساعت ست که دران نماز و اقبار مرده
روا نیست یکی نزد طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نیمروز تا آنکه زائل شود سوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره باسناد ضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جائز ست خاصة و بنی عبد مناف را گفت

منع نکنید هیچ یکی را که طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر کدام ساعت که خواهد از شب یا روز و در
آمده که فجر دو فجر ست یکی آنست که طعام را حرام می کند و نماز دران حلال ست دیگر آنست
که نماز صبح دران حرام ست و طعام دران حلال و در لفظی آمده آنکه محرم طعام ست دراز میرود در افق
و دیگر بچو دم گرگ ست و فرمود افضل اعمال نماز کردن ست در اول وقت و آن رضوان خدا است
و در اوسط وقت رحمت الٰهی ست و در آخر وقت عفو خدا اگر سند این خبر سخت ضعیف ست
و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجده و در لفظی آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر ام سلمه
گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارده بخانه ام آمد و دو رکعت نماز کرد پرسیدم فرمود از دو رکعت
که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزاردم گفتم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شوند فرمود
نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من ست

باب در بیان اذان

طائفی عبدالله بن زید را در خواب اذان آموخت دران تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت
یک بار مگر قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود صلعم این که تو دیدی خواب راست ست
انشاء الله تعالیٰ و در طریقی درین قصه قول بلال در اذان فجر الصلوة خیر من النوم زیاده
آمده و در لفظی آمده که گفتن مؤذن این جمله را بعد از حی علی الفلاح سنت ست و بالجمله ثبوت اذان
و این قول بتقریر نبوت بوده ست و تقریر نوعی از سنت ست و جناب رسالت صلعم ابو محذوره را
اذان آموخت و دران ترجیع آمده یعنی در شهادتین و این زیادت ست بر حدیث ابن زید
و زیادت عدل مقبول ست و خبر اول نزد اهل سنن ست و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در
اولش دو بار گفته اما در مسند احمد و هر چهار سنن مربع ذکر نموده و بلال مامور شد بتشفیع اذان
و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوة لکن مسلم این استثناء را ذکر نکرده و نسائی گفته
آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبابهٔ وی در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة گردن خود بجانب
راست و چپ پیچید و خود دَوش دو نگرد بتمام بدن خود آنحضرت را آواز ابومحذوره
خوش آمد او را اذان آموخت و این دلیل ست بران که مؤذن مرد خوش آواز باید
جابر بن سمره گفته بارها عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصهٔ خفتن
از نماز آمده که اذان گفت بلال پس نماز گزارد آنحضرت صلعم و کرد انچه هر روز می کرد و در مزدلفه مغرب و عشا را
بیک اذان و دو اقامت بگزارد و در لفظی چنین ست که جمع کرد میان مغرب و عشا بیک اقامت و در طریقی آمده که
هر نماز را اقامت گفت و در روایتی دیگر آمده که ندا نکرد در هیچیکی از ان هر دو و فرمود اذان میگوید بلال بلیل پس
بخورید و بنوشید یعنی در تسحیر رمضان تا آنکه ندا کند ابن ام مکتوم و وی نابینا بود ندا نمیکرد تا آنکه او را نگویند
صبح کردی صبح کردی و این دلیل ست بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان
و یکبار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و ندا کند که بنده بخفت
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف ست و حدیث نخستین صحیح
متفق علیه فان هذا من ذاک و فرمود چون ندا بشنوید همچو مؤذن بگوئید سوای حیعلتین که بجایش
سامع لاحول ولا قوة الا بالله بگوید عثمان بن ابی العاص خواست که امامت قوم خود بکند فرمود
تو امام ایشان هستی اقتدا کن بأضعف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت نگیرد و فرمود
چون وقت نماز آید یکی از شما اذان گوید و درین خبر حجت ست بر اذان و ایجاب امر بدان
و بلال را در اذان امر بترسّل فرمود یعنی تانّی و در اقامت بحدر یعنی شتابی و گفت میان هر دو بقدر
فراغ از اکل درنگ کن و حدیثش متوضی بودن مؤذن ضعیف ست بحجت نمی ارزد
آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید ولکن این نیز ضعیف ست چنانکه خبر امر با بن زید
بلفظ فانت تقیم نیز ضعف دارد و مؤذن املک ست باذان چنانکه امام املک ست باقامت و نیز
دعا بیکه میان اذان و اقامت کنند واپس نمی شود یعنی بلکه پذیرا می گردد و هر که نزد شنیدن
ندا این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدا الوسیلة

والفضیلة وابعثه مقاما محمودا الذی وعدته آنحضرت صلعم او را روز قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز گند کند وی برگشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فساد ناقض وضوست و قبول نیست نماز حائض
مگر بخمار یعنی معجر و سرپوش زنان و جامه اگر وسیع ست بدان ملتحف شود و میان هر دو طرف
او خلاف نماید و اگر تنگ ست مئتزر شود بدان و در یک جامه که بر دوش ازان چیزی
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در درع و خمار بغیر ازار درست ست اگر
آن درع سابغ باشد و پشت هر دو قدم را بپوشد عامر بن ربیعه در شب تاریک نماز
بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بران آیه فاینما تولوا فثم وجه الله
فرود آمد و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب ست محمول ست بر قبله مدینه منوره ورنه
در هند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله بهر سوی که روی کند جائز ست و از
فعل جناب رسالت مآب ثابت آیما بسر میفرمود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون اراده تطوع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و تکبیر می برآورد پس بهر سوی که راحله
میرفت نماز می گزارد و تمام روی زمین مسجد ست جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین
و جای ذبح جانوران و وسط راه و جای ماندن و بود شتران و بالای پشت خانه خدا
و نماز گزاردن بسوی گورها و نشستن بران منهی عنه ست و هر که بمسجد درآید اگر در نعل اذی یا
قذر بیند مسح کرده دران نماز بگزارد چه طهور خفین که وطی اذی کرده همین تراب ست و در نماز
هیچ شیء از کلام صالح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن باشد در عهد نبوت صحابه
در نماز بحاجت خود سخن می کردند این آیه فرود آمد حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی
و قوموا لله قانتین مراد بوسطی نماز عصر ست و مراد بقنوت سکوت پس مامور شدند بخموشی
و نهی کرده شدند از سخن کردن در نماز تسبیح در نماز از برای مردان ست و تصفیق از برای

زنان آنحضرت صلعم نماز می کرد و در سینهٔ او آوازی همچو آواز دیگ می جوشید می بود واز گریستن
واین دلیل ست برانکه گریستن در نماز جائز ست علی مرتضی اگر در نماز بر آنحضرت صلعم آمدی
تنحنح فرمودی پس تنحنح مبطل نماز نباشد واگر یکی در نماز سلام کردی بمبسط کف شریف اشارت
بجواب نمودی امامه دختر زینب را در نماز حامل بود نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت
واین ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امر بکشتن مار و کژدم آمده پس این همه فعل کثیر نیست

باب در بیان سترهٔ نمازی

گذرنده از پیش مصلی اگر بداند که کدام اثم بر وی ست تا چهل سال ایستد بهتر باشد او را از گذشتن
از روبروی او و در لفظی چهل سال آمده واین ستره برابر چوب پسین پالان شتر بند ست
بهر حال استتار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخرهٔ رحل در پیش او نیست
گذشتن زن وخر وسگ قطع نمازش میکند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گویم مراد بقطع کمی ثواب باشتغال مصلی از خضوع ست نه فساد نماز بدلیل حدیث دیگر که هیچ شی قاطع نماز نیست
و تا توانید دفع کنید و بعد از ستره اگر یکی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماند مقاتله نماید
که شیطان ست و در لفظی آمده که قرین ست یعنی شیطان همزاد انسان واگر هیچ ستره نیابد
همین عصای خود روبرو دارد اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از
پیش او بگذرد وسند این حدیث حسن ست و زاعم اضطراب غیر مصیب

باب در بیان حث بر فروتنی در نماز

اختصار در نماز منهی عنه ست یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود اینکار می کردند طعام شام
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزها صاف نکند که
رحمت روبروی او ست واگر ناگزیر باشد یکبار بیش نکند یا ترک دهد والتفات در نماز یعنی بجپ و راست

نگریستن ربودگی شیطان ست از نماز بنده و لهذا در خبر دیگر آمده که دور دارید خود را از التفات که آن
هلاک شدن ست و اگر لابد باشد پس در نماز تطوع بکند چون آن کسی در نماز باشد مناسب چه ریب
خود دست آب دهن بجانب راست و پیش خود نیندازد ولکن از جانب چپ بیفگند و در لفظی زیر پای
آمده عائشه را پرده باریک سرخ رنگین منقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود
و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلعم این قرام خود را دور کن که تصاویرش در نماز عارض من
می گردد و در لفظی آمده که این خمیصه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این قومها که در نماز
نظر بآسمان کنند باز مانند ورنه نگه بسوی ایشان باز نگردد و نیست نماز در حضرت طعام و نه در
حال دفع اخبثان یعنی بول و براز و آنچه که تثاؤب از طرف شیطان ست هر که در نماز
فاژه بکند تا تواند بکظم آن پردازد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجدها در خانها مامور به ست و همچنین پاکیزه و خوشبو داشتن آنها کتب خدا یهود را
که گورهای پیغمبران خود را مسجدها گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد بر قبرش مسجد
میساختند ایشان بدترین خلق اند تشکر نبوت از نجد ثمامه بن اثال را گرفتار کرده بیاوردند
بستونی از ستونهای مسجد بر بست و وی مشرک بود و آن دلیل ست بر آنکه نجاست شرک
معنوی ست نه صوری درین رابطه القریزی فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد
بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شعر در مسجد می خواندم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلعم
اگر کسی را ببیند که در مسجد ضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو باز نگرداند
مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت
ترا سود مند نکند مسجد مقام حد و د و قود نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلعم
برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرماید حبشه در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

عائشه را پنهان کرده نمود کنیزکی سیاه خیمه در مسجد داشت پیش عائشه آمدی و سخن کردی
افگندن آب دهن در مسجد گناه است و کفاره اش دفن اوست قیامت نیاید تا آنکه مردم
نازش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نیم بتشیید مساجد یعنی برافراشتن و
و آراستن آن در معرض شد با آنحضرت صلعم اجر است و سنت تا آنکه خس در خانه شناسه که
که مرد از مسجد بیرون می افگند و هر که در مسجد در آید ننشیند تا آنکه دو رکعت بگزارد و آنرا
تحیة المسجد نامند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب وصفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل برآرد و رو بقبله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
از قرآن آسان شود بخواند و برکوع رود باطمینان و چون سر بردارد راست بایستد و سجده
کند باطمینت و بنشیند بعد از سجده باطمینان و سجدهٔ دیگر همان اطمینان بجا آرد و در همه
نماز این چنین بکند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر ارفع صلبك حتی ترجع العظام
وارد شده و در روایتی دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یکی از شما تا آنکه وضوی کامل بکند چنانکه
او تعالی امر کرده است پس تکبیر گوید و حمد کند یعنی سورهٔ فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
داشته باشد بخواند و رنه حمد و تکبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که ام القرآن و آنچه خدا خواهد
بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بزبان عربی از هر سوره آنچه
خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشتی و نزد
رکوع هر دو دست را بر هر دو زانو ممکن کردی یعنی قرار دادی و پشت را دوتا ساختی یعنی تا همو
و برابر نشیند با گردن و نزد رفع راس مستوی می استاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش می آمد
و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و اطراف
انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

می نشست و پای راست را استاده میداشت و در رکعت اخیره پای چپ را مقدم و پای دیگر
را منصوب نموده بر مقعد می نشست و نزد استادن بنماز وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض تا المسلمین و اللهم انت الملک تا آخر می خواند و نزد مسلم گفته این
در نماز شب بود گویم مراد خواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه ست نه پیش ازان و عادت شریف
آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندکی پیش از قراءت خاموش می ماند ابو هریره گفت قربانت
شوم میان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم باعد بینی و بین خطایای الخ
و عمر بن خطاب سبحانک اللهم الخ می خواند و اول مرفوع متفق علیه است و ثانی موقوف
بر عمر و در روایتی آمده که بعد از تکبیر می گفت اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
من همزه و نفخه و نفثه و در روایت دیگر وارد شده که آغاز نماز بتکبیر و آغاز قراءت بالحمد می کرد
و نزد رکوع سر را بلند نمی فرمود و نه پست می کرد و لکن میان این هر دو می داشت و نزد رفع
راس از رکوع بسجده نمی رفت تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
و پای راست را استاده می کرد و این دلیل ست بر فرضیت اعتدال در ارکان نماز و از
عقبه شیطان نهی میفرمود مراد بعقبه اقعاء ست یعنی نشستن سگ که هر دو سرین بر زمین
بچسپاند و هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین بنهد دیگر آنکه هر دو پای بگسترانند
و هر دو سرین بر پاشنه بگذاشته بنشیند و این مناسب تر ست بتفسیر عقبه و نهی کرد ازانکه مرد هر دو
ذراع خود را فرش کند همچو افتراش سبع و نماز را بتسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست برابر
هر دو دوش بر می داشت و نزد رکوع و سر برداشتن ازان نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
لمن حمده ربنا لک الحمد میگفت و این کار در سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را
محاذی منکبین میفرمود پس تکبیر می برآورد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکرد هر دو دست
را بالای هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کسی را که ام القرآن

نخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که دران ام الکتاب نخوانند و فرموده شاید
شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحة الکتاب که آنرا بخوانید چه نیست نماز
کسی را که آنرا نخواند و آمده که آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نماز را بالحمد شروع می کردند و بسمله در اول
قراءت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاده کرده که جهر بسمله نمی نمودند و در روایت دیگر
وارد شده که پنهان می گفتند و برین ست عمل نعیم مجمر گفته نماز گزاردم در پس ابوهریره
پس بسمله خواند پستر فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از جلوس
الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست من اشبه شمایم
در نماز برسول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بسمله گوئید که بسمله یکی از آیات فاتحه است
و این موقوف ست بر ابوهریره و بود آنحضرت صلعم که چون از قراءت ام القرآن فارغ شدی
آواز خود بآمین برداشتی یکی آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم مرا آنچه کفایت کند
ازان بیاموز فرمود بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و دو سوره میخواند و احیانا اسماع آیتی میکرد
و رکعت اولی را دراز مینمود و در دو رکعت پسین همین فاتحه میخواند پس ابوسعید خدری گفته اندازه میکردیم
قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجدة میخوانده و در رکعت آخر بقدر
نصف آن قراءت میفرمود و در دو رکعت اول عصر بمقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نیمه آن
در دو رکعت آخر عصر غرض اینکه پسین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب قصار مفصل
می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن و در عشا وسط مفصل و در صبح طوال آن ابوهریره رض گوید بنماز
نکردم در پس احدی اشبه تر بنماز نبوت ازین شخص و هم در مغرب سورهٔ طور بخواند و در نماز صبح روز
جمعه سجده و هل اتی خواند ابن مسعود گوید همیشه همچنین میکرد و بهیچ آیت رحمت در نماز نیامده
مگر نزدش سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنچه ازان تعوذ مینمود و فرموده من نهی کرده شده ام از انکه
قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا کنید که درخور استجابت است

و در رکوع و سجده سبحانك اللهم ربنا وبحمدك اللهم اغفر لی بسیار می گفت و نزد اراده
نماز تکبیر می بر آورد و همچنین نزد رکوع و می گفت سمع الله لمن حمده نزد رفع صلب از ان و ربنا
ولك الحمد و وی تا تمام نست پس تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد رفع راس از ان هم تکبیر
می بر آورد و باز تکبیر گویان بسجده می رفت و نزد برداشتن سر از ان تکبیر می بر آورد غرضکه
در تمام نماز همچنین می کرد و در سیکه از دو رکعت بعد از نشستن بر می خاست تکبیر می گفت و در
روایتی آمده که نزد رفع راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لك الحمد ملء السموات
و ملء الارض الخ و فرموده که مامورم تا آنکه سجده کنم بر هفت استخوان بر جبهه و بدست شریف اشارت
بسوی بینی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدمین و در نماز میان هر دو دست
خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض البطین شریف نمایان گشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست
بر زمین نهی و هر دو آرنج را بر داری و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشتی و در
سجده آنرا ضم نمودی و چار زانو نشسته نماز گزاردی یعنی در حالت مرض و میان هر دو سجده می گفت
اللهم اغفر لی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی مالك بن حویرث دید که آنحضرت صلعم
نماز می گزارد در وتر از نماز بر نخاست تا آنکه مستوی نشست در قعود و این را جلسهٔ استراحت گویند رواه البخاری
و تا یکماه بعد از رکوع قنوت کرد و بر احیائی از عرب بد دعا نمود پس تر آنرا ترک داد و در لفظی دیگر آمده که لم یزل در صبح قنوت
می فرمود تا آنکه دنیا را بگذاشت و آمده که قنوت نمی کرد مگر دم یکه قومی را دعا می کرد یا بر قومی
دعا می نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتم شما پس آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان و
علی نماز گزارده اید در فجر قنوت می خواندند گفت ای پسرک من محدث است یعنی مواظبت
بر ان حسن بن علی علیهما السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلعم کلمهٔ چند که آنرا در قنوت وتر
می گفته باشم اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ رواه الخمسة و نسائی در آخرش و صلی الله علی النبی افزوده
و ابن عباس دعا آموخت که در قنوت صبح گوید و آن همین دعای مذکور است و سندش ضعیف
و فرمود چون یکی از شما سجده کند چو شتر نشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو رکبه بر زمین نهد

واین در سند اقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت رصلعم چون سجده کرد
هر دو زانو را پیش از هر دو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانوے چپ
ودست راست بر زانوی راست نهادی و پنجاه وسه را عقد بستی و بانگشت سبابا شارت
فرمودے واین نزد مسلم ست و در روایتے آمده که همه اصابع را قبض کرده و بانگشتے که متصل
ابهام ست اشاره فرمود و عبد الله بن مسعود را تشهد آموخت و گفت چون یکے از شما نماز کند
بگوید التحیات لله الخ پستر هرچه از دعا پسند د بخواند واین اصح صیغ تشهد ست و پیش ازین
سلام بر جبرئیل ومیکائیل میکردند پس این تحیت آموخت وامر کرد که مردم را بیاموزد وابن عباس
را صیغهٔ دیگر تعلیم کرد بلفظ التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله الخ یکے را دید که در نماز
دعامی کند لکن تحمید وتصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون یکے
از شما نماز گزارد بدایت بحمد وثنا رب کند پستر درود بر پیغمبر فرستد باز هرچه خواهد دعا کند
بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوٰة بر شما پس این درود چگونه گوئیم
خاموش شد باز فرمود بگویید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
وبارك علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انك حمید مجید و
سلام همچنانست که آموخته شد بدو وابن خزیمه زیاده کرد چگونه درود فرستیم بر شما در نماز خود
وفرمود پناه جویید در تشهد از چهار چیز و بگویید اللهم انی اعوذ بك من عذاب جهنم و
من عذاب القبر ومن فتنة المحیا والممات ومن شر فتنة المسیح الدجال در مسلم ست که
این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مرا دعائی بیاموز که در نماز خود
می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت
فاغفر لی مغفرة من عندك وارحمنی انك انت الغفور الرحیم وائل بن حجر
گوید نماز گزاردم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست وچپ ومیگفت
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وآوازدعیه نبوت ست در پس هر نماز فرض

لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر
اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد و در پس هر نماز
تعوذ میکرد باین الفاظ اللهم انی اعوذ بک من البخل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک
من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ بک من فتنة الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر
لفظ دبر محتمل قبل از خروج نماز و بعد او هر دو هست و بعد از انصراف از نماز سه بار
استغفر الله گفتی پستر این دعا خواندی اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا
ذا الجلال والاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و
تکبیر بر آرد سی و سه بار و این نود و نه کرت شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر گوید بخشیده شود خطایای او اگر چه
برابر کف دریا باشد یعنی در کثرت و در روایتی تکبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذکرک وشکرک
وحسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیة الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
جنت مگر موت و طبرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزارید چنانکه دیدید مرا که
می گزارم و بگزار آنرا استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر پهلو و رنه اشاره بکن
بیماری بر وساده نماز کرده بود آنرا بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی ورنه اشارتی
بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان و این موقوف ست بر جابر

باب در بیان سجدهٔ سهو و تلاوت و شکر

آنحضرت صلعم نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی ننشست و برخاست مردم هم برخاستند
تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماندند تکبیر گفت و حال آنکه جالس ست پس دو سجده پیش از
سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شد و سجده کرد و یک بار دیگر بر دو رکعت از ظهر یا عصر سلام داد و نزد چوبی که در پیشگاه
مسجد بود بایستاد و دست خود بران چوب نهاد در قوم ابوبکر و عمر بودند اما از هیبت سخن نکردند و سراع مردم برآمدند
صحابه گفتند مگر نماز کوتاه شد مردیکه او را ذو الیدین می گفتند گفت اے رسول خدا فراموش کردی
یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
دو رکعت دیگر بجا آورد و سلام داد و تکبیر برآورد و مثل سجدهٔ خود سجده کرد یا دراز تر از ان بعده سر
برداشت و تکبیر گفت و در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظی آمده که فرمود
ذو الیدین راست می گوید صحابه باشارت گفتند آری و این در صحیحین ست لکن بلفظ
فقالوا و در روایتی آمده که سجده نه کرد تا آنکه حق تعالے متیقنش کرد و یک بار
نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده برآورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
یکے از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنا نماید
دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند و اگر تمام گزارده است
ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت صلعم نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا در نماز
چیزی نو پدید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پاے خود به پیچید و رو بقبله
شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبر می کردم
ولکن من بشرم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
کنم یاد دهانید مرا و چون یکے از شما در نماز خود شک کند باید که تحرے صواب کند و نماز را
بران تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظے آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
سجدهٔ سهو کرد آنحضرت صلعم بعد از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماید
و هر که برخیزد از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده
نماید و اگر راست نه استاده است بنشیند و نیست سهو بر وے و فرمود نیست سهو بر کسیکه در پس
امام ست پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسیکه در پس او ست سجدهٔ سهو ست و هر سهو را دو سجده ست

بعد از سلام و سجده کردند صحابه همراه جناب نبوت در سورهٔ اذا السماء انشقت و اقرأ ابن عباس گفته نیست سورهٔ ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت صلعم را دیدم که دران سجده کرد و همچنین سجده کرد در سورهٔ نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد دران و فرمود مفضل شد سورهٔ حج بدو سجده هر که سجده نکند دران نخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بروی گناه نیست و در لفظی آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند ابن عمر گفته آنحضرت صلعم بر ما قرآن می خواند چون بسجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده نمودی ما هم سجده می کردیم و چون امری مسرت انگیز آمدی در سجدهٔ شکر افتادی یکبار سجده دراز کرد و بعده سر برداشت و گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجدهٔ شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام اهل یمن بآنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گوئیم درین سجود طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیعه گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخواه گفتم مرافقت شما در جنت می خواهم فرمود جز این چیز دیگر میخواهی گفتم نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گوئیم حمل این سجده بر نماز تطوع کما ینبغی نیست بلکه تنها سجود هم یکی عبادت مستقله است بهمین حدیث و با دلهٔ دیگر و اما نماز تطوع پس ابن عمر ده رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از وی و دو بعد از مغرب در خانهٔ خویش و دو بعد از عشا درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه در خانهٔ خویش و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیداد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر در تعهد از دو رکعت صبح و فرمود دو رکعت فجر بهتر از دنیا و ما فیهاست و فرمود هر که بگزارد دوازده رکعت در یک شب و روز ساخته شود بسبب آن از برای او خانهٔ در جنت و در روایتی لفظ تطوع زیاده کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد آن و دو بعد از

مغرب دو و بعد از عشا دو و پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود رحم کند خدا
مردی را که بگزارد چهار رکعت قبل از عصر و دو بار گفت نماز گزارید پیش از مغرب و در کرت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خودش
قبل از مغرب دو رکعت گزارده انس گفت ما دو رکعت بعد از غروب شمس میگزاردیم و
آنحضرت ما را می دید پس نه ما را امر میکرد بدان و نه نهی مینمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم
در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عائشه میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا نه و در آن هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعدش بر جانب دست راست دراز میشد و بدان
امر میکرد و پیغمبر فرمود نماز شب دوگان دوگان ست و چون یکی صبح را ترسد یک رکعت بگزارد
تا این نماز را وتر سازد و در روایتی آمده که نماز روز و شب هر دو مثنی مثنی ست نسائی گفته این
روایت خطا ست و فرمود افضل نماز بعد از فریضه نماز شب ست و وتر حق ست بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد سه رکعت بگزارد و هر که خواهد یک رکعت وتر بگزارد و این موقوف ست
بر ابی ایوب علی مرتضی گفته وتر حتم نیست همچو هیئت نماز مکتوبه ولکن سنت ست که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یکبار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا سه شب صحابه شب چهارم انتظار
حضرتش بردند بر آمد و فرمود بترسیدم از آن که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شما را امداد
کرده ست بنمازیکه بهتر ست از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود وتر میان نماز عشا تا طلوع
فجر و وتر حق ست هر که وتر نکند از ما نیست عائشه گوید زیاده نمیکرد رسول خدا صلعم در رمضان و نه
در غیر آن بر یازده رکعت چهار رکعت میگزارد از حسن و طول آن هیچ مپرس باز چهار رکعت میکرد
از حسن و درازی آن سوال مکن پس سه رکعت میگزارد عائشه گوید من گفتم مگر پیش از وتر میخسپی
گفت ای عائشه چشم من میخوابد و دلم نمیخوابد و در روایتی آمده که ده رکعت در شب میگزارد و یک یعنی رکعت وتر میکرد و پیشتر
دو رکعت فجر میگزارد و همه سیزده رکعت شد و در روایت دیگر آمده که میگزارد در شب سیزده رکعت وتر میکرد از اینها پنج رکعت متصل و

نخست دو هیچ رکعت مگر در آخر آن و در همه شب وتر میکرد تا آنکه منتهی شد وتر او بسوی سحر و عبد الله بن
عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان مباش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود
وتر بگزارید ای اهل قرآن چرا که خدا وتر ست و وتر را دوست میدارد و ترا فرمود آخر نماز شب خود را
وتر گردانید و نیست دو وتر در یک شب و در وتر سبح اسم ربك الاعلى و قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد مگر در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت
می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قراءت میکرد و فرمود وتر گزارید پیش از آنکه
صبح کنید و هر که صبح دریافت و وتر نکرده او را وتر نیست و هر که خفت از وتر یا فراموش کرد آنرا
باید که چون یاد آید بگزارد و هر که بترسد از عدم قیام در آخر شب وی وتر کند در اول آن و هر که را
طمع قیام در آخر لیل ست وی در پایان شب بجا آرد چه نماز آخر شب مشهود ست و این افضل ست
و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و وتر برفت پس وتر پیش از صبح میباید گزارد و بود آنحضرت صلعم
که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد و می افزود آنچه خدا می خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده شد
عائشه که آیا رسول خدا صلعم نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از مغیب آید یعنی از سفر و گفت
ندیدم آنحضرت را که گاهی سبحهٔ ضحی گزارده باشد ولکن من این را می گزارم و فرمود نماز اوابین
وقتی ست که بچهٔ شتر از گرما بنشیند و هر که دوازده رکعت ضحی بگزارد ساخته شود از برای او قصری
در جنت عائشه گوید آنحضرت صلعم بخانه ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت و امامت

آنحضرت صلعم فرمود نماز جماعت افضل ست از نماز فذ بهفت و بیست درجه و در لفظی ببست و پنج
جزو و گفت سوگند بکسیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم بجمع هیزم و امر نمایم
بنماز و اذان گفته شود آنرا پس حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
نماز نمیشوند و خانها را بر ایشان بسوزم سوگند بکسیکه جان من در دست اوست اگر یکی بداند که

وی استخوان فربهی یابد یا دو سُم نیکوست او را افتد هر آینه حاضر عشا گردد و گران‌تر نمازها بر منافقان
نماز عشا و نماز صبح است و اگر بدانند که درین هر دو چیست بیایند اگرچه بسینه یا بمقعد مردی نابینا
آمد و گفت ای رسول خدا مرا قائدی نیست که تا مسجدم بکشد او را رخصت داد چون آن مرد پشت
داد او را بخواند و گفت ندای نماز می‌شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندا شنید و
نیاید او را نماز نیست مگر از عذر و رایج وقف اوست بر ابن عباس آنحضرت صلعم نماز صبح بگزارد
دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هر دو را آوردند شانهای ایشان می‌لرزید فرمود
چرا با ما نماز نکردید گفتند بخانهٔ خویش گزارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارده
و باز امام را دریابید که هنوز نگزارده است همراه او بگزارید که این نماز شما را نافله است امام از برای
همین است که اقتدای او کنند پس وقتیکه تکبیر گوید تکبیر گویید و تا تکبیر نگوید شما هم تکبیر نگویید و چون رکوع کند
رکوع نمایید و شما رکوع نکنید تا وی رکوع نکند و چون سمع الله لمن حمده گوید شما اللهم ربنا لك الحمد گویید
و در لفظی ولك الحمد آمده و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده نکنید تا آنکه امام سجده کند و
چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر منسوخ است
صحابه در صفوف تاخر کردند فرمود پیشتر آیید یعنی در صف اول بایستید و بمن اقتدا کنید و آنانکه
بعد از شما هستند موتم شوند بشما یک بار حجره که حک گرفت و دران نماز کرد مردم آمدند و بنماز نفلش
نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خانهٔ اوست مگر مکتوبه معاذ در نماز عشا درازی کرده بود فرمود
می‌خواهی که فتنه انگیز شوی چون مردم را امامت کنی والشمس و سبح اسم و اقرأ و واللیل بخوان
در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابوبکر آمده بنشست خود پیش با مردم نشسته میگزارد
و ابوبکر استاده بود و اقتدا بجناب نبوت می‌کرد و مردم مقتدی ابوبکر بودند و فرمود چون امام
شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و صاحب حاجت اند
و چون تنها بگزارد چنانکه خواهد بگزارد و فرمود نزد حضور نماز یکی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
دارد امامت نماید چنانچه عمرو بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده‌تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امامت کند قوم را اقرأ ایشان از برای کتاب خدا و اگر یکسان در قرائت
برابر باشند اعلم ایشان بسنت و اگر در سنت برابر اند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسانند
دیرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سن و امامت نکند مرد در مقام سلطنت
دیگری و ننشیند در خانهٔ او بر تکرمهٔ او مگر باذن وی و آمده که امامت نکند زن مرد را و بادیه نشین
مهاجر را و فاجر مؤمن را اما اسنادش واهی ست و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابر دارید گردنها را بهترین صفوف مردان صف اول ست و شر آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر ست و بدترین آنها صف اول ابن عباس شبی با آنحضرت
نماز گزارد و بر یسار او بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست
خود بگردانید انس گفته آنحضرت نماز کرد من و یتیمی در پس او استادیم و مادرم ام سلیم در پس
ما ایستاد ابو بکره آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصف رسد برکوع رفت و در رکوع تا
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و عود مکن و در
لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف و تا صف خرامید و یکی را دید که تنها پس صف نماز میکند او را
باعادهٔ نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در آید همراه ایشان یا بکشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوید اقامت را بروید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و
گرانباری و ندوید هر چه یابید بگزارید و آنچه فوت شد آنرا اتمام کنید نماز مرد با مردی ازکی ست
از تنها نماز او و نمازش با دو کس ازکی ست از نماز او با یک کس و چندانکه بیشتر باشند احب ست
بسوی خدا عز و جل ام ورقه را فرمود که امامت اهل خانهٔ خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط
صف ست و ابن ام مکتوم نابینا را خلیفهٔ خود در مدینه کرد تا امامت مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف ست هر که نماز را بیاید
امام بر حالتی خود ست باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف ست

باب در بیان نماز مسافر و بیمار

نخستین بار که نماز فرض شد دو رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پس از هجرت کرد رسول خدا پس چهار رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر بحال اول مگر مغرب که وتر نهار است و مگر صبح که قرائت دران دراز باشد جناب نبوت در سفر هم قصر کردی و هم اتمام و روزه گرفتی و هم افطار کردی و این خبر معلول است و محفوظ آنست که فعل عائشه است لهذا میگفت که بر من شاق نیست یعنی اتمام رباعی و در خبر است که خدا دوست میدارد اتیان رخص خویش را چنانکه اتیان معصیت خود را مکروه میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرتؐ چون مسیرت سه میل یا سه فرسخ برآمدی دو رکعت میگزارد گویم میل اقصی منتهاے مد البصر را گویند و فرسخ سه میل باشد انس گوید با آنحضرت صلعم از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد تا بمدینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرتؐ نوزده روز در مکه قصر میکرد نماز را و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی هیجده روز هم آمده جابر گوید در تبوک بیست روز اقامت کرد نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف است عادت شریف نبوتؐ آن بود که چون پیش از زیغ شمس رحلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدے و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پس تر سواری شد و در روایتی باین لفظ است که چون در سفر بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر همه را گزاردی باز کوچ کردے در تبوک ظهر و عصر را یکجا و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از مکه تا عسفان گویم برید شانزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقف اوست بر ابن عباس و فرمود بهترین امت من کسانی اند که چون بد کنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند و افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است عمران بن حصین را بواسیر بود آنحضرتؐ را از نماز پرسید فرمود استاده بگزار و اگر نتوانی نشسته بکن و اگر نتوانی بر پهلو کن آنحضرتؐ بیماری را عیادت

کرد دید که نماز بر وساده می گزارد آن را بیفگند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی ورنه اشاره کن وسجده را فرود تر از رکوع ساز و خودش را صلعم عائشه دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت صلعم بر چوبهای منبر ارشاد کرد که قومها از ترک جمعات باز آیند ورنه خدا بر دلهای ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت صلعم نماز جمعه گزارده برمیگردیدند و دیوارها را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در لفظی آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد زوال شمس باز میگشتیم جویان سایه سهل بن سعد گوید نبودیم که قیلوله کنیم و طعام چاشت خوریم مگر بعد از جمعه در عهد رسالت آنحضرت صلعم خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم به دیدنش در رفتند همین دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که رکعتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد و این مرسل قوی ست و خطبه را استاده خواندی باز بنشستی پس برپا استادی و استاده خطبهٔ دیگر خواندی جابر گفته هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردیدی و خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت صبحکم و مساکم و میفرمود اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود است مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده که در خطبهٔ جمعه حمد و ثنای خدا گفتی و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است و در روایتی این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت صلعم فرمود طول نماز مرد و قصر خطبهٔ او علامت فهمید اوست و ام هشام سورهٔ ق را از زبان جناب رسالت صلعم یاد گرفته

چه هر جمعه بر منبر نزد خطبا این سوره را میخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی همچو خرست
که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش وی را جمعه نبود و در روایتی آمده
چون یار خود را روز آدینه خاموش باش گفتی و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی یکی
روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزاردی یعنی دو رکعت تحیت گفت
نه فرمود برخیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه است از حدیث جابر و دال است بر وجوب
این نماز گو در حال خطبه باشد و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون میخواند
و هم دران و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قرات میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد در جمعه
رخصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آرد رواه مسلم
و نهی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآرد و جمعه را بیاید و آنچه
در مقدر او است نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود و پس همراه او نماز
آدینه بجا آرد بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعهٔ دیگر است و سه روز زیاده بران
آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت دران روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندهٔ مسلمان
در حالیکه استاده نماز میگزارد و از خدا چیزی می خواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آن چیز و در لفظ آمده
که اشارت کرد بدست خود بآنکه این ساعت خفیف است ابو برده آنحضرت صلعم را شنید
که فرمود این ساعت در میان جلوس امام تا قضای نماز است ولکن راجح وقف او ست بر ابو برده
و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حافظ ابن حجر گوید اختلاف
کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری املایش کرده ام
گویم تمام این اقوال در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور است و این روایت که در هر چهل
کس پس زیاده ازان جمعه باشد و سنت بدان گذشته اسناد نیست وارد بلکه حکم نماز جمعه همان
حکم نماز های پنجگانه است در هر تقریر و تطهیر جز استحباب خطبه که در دیگر نماز ها نیست و عادت شریف
نبوت آن بود که در هر جمعه از برای مومنین و مومنات استغفار کردی و بعض آیات قرآن از برای

تذکیر مردم در خطبه خواندمی و فرمودی جمعه حق واجب ست بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس بنده
و زن و کودک و بیمار گویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد ولکن لااقل دو کس
می باید تا این نماز برپا شود و فرمود نیست جمعه بر مسافر و سندش ضعیف ست و چون آنحضرت صلعم
بر منبر بر آمدی مردم روی خود سوی او میکردند و وی بر چوب دستی یا بر کمان تکیه زده می استاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از انجمله روایت صالح بن خوات ست که طائفهٔ با آنحضرت صلعم
نماز گزارد و طائفهٔ دیگر روبروی دشمن ماند پس با همراهیان یک رکعت بگزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمن صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کرد و نشسته ماند تا آنکه اینها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد با ایشان
و این وجه متفق علیه ست و روز ذات الرقاع بود و در غزوهٔ نجد صحابه با آنحضرت صلعم در برابر دشمن
صف آراستند آنحضرت صلعم با ایشان بنماز استاد گروهی با آنحضرت صلعم نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت صلعم یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجای طائفهٔ اولی
که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده بگزارد پس سلام داد
و هر واحد از انها برخاسته یک یک رکعت با دو دو سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ مسلم بود
و این لفظ بخاری ست از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدم همراه جناب رسالت صلعم
نماز خوف را پس دو صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله ست آنحضرت
تکبیر گفت ما هم الله اکبر گفتیم پس تر رکوع کرد ما همه نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما همه نیز
سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرو رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف مؤخر در نحر عدو
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخاست الحدیث و در روایتی آمده که سجده نمود و
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

ومتقدم گردید صف ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام دادیم با همگنان و این نزد مسلم ست و در لفظی وارد شده که این نماز در عسفان بود و در خبر جابر آمده که با یک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد بعد تر سلام داد باز دو رکعت با گروه دیگر بجا آورده سلام داد و در حدیث حذیفه آمده که با یک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و این هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا نکردند یعنی اکتفا بر رکعت واحده نمودند و این حدیث که نماز خوف یک رکعت ست بر هر وجه که باشد ضعیف الاسناد ست همچنین حدیث دیگر که نیست سهو در نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرمود فطر آن روز ست که مردم افطار کنند و ضحی آن روز که قربانی نمایند سوارے چند آمدند و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحابه را امر کرد که روزه بکشایند و فردا صبح دم بعیدگاه روند و نمی رفت روز فطر تا آنکه چند خرما می خورد و در لفظی آمده که افراداً یعنی طاق می خورد و در روایتی وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزے بخورد و نمیخورد روز قربان تا آنکه نماز بگزارد و امر فرمود بر آوردن زنان بالغ و دختران دوشیزه و حائضان در هر دو عید تا در خیر و دعای مسلمانان حاضر گردند و حائضان از مصلے کناره گیرند آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر رض نماز عیدین را پیش از خطبه می گزاردند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل بر گشتے دو رکعت بگزاردے و سندش حسن ست و نزد خروج بسوی مصلے در هر دو عید اول چیزیکه بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم می استاد و مردم همچنان بر صفهاے خود نشسته می ماندند ایشانرا وعظ و امر میفرمود و فرمود تکبیر در فطر در رکعت اول هفت بار ست و در رکعت دیگر پنج بار و قرائت بعد از هر دو ست ترمذی تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سورهٔ ق و اقتربت میخواند رواه مسلم و در آمد و شد مصلے مخالفت طریق میکرد رواه البخاری اهل مدینه را دو روز لعب بود چون آنحضرت صلعم

قدوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو شمارا داد روز اضحی و روز فطر و پیاده رفتن بسوی نماز عید سنت ست و یکبار که یاران را باران رسید آنحضرت صلعم نماز عید در مسجد گزارد و در سندش لین ست

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلعم آفتاب در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر مرگ اوست آنحضرت فرمود صلعم مهر و ماه دو آیت ست از آیات خدا از برای موت و حیات احدی گرفته نمی شوند چون این را ببینید دعا کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود و در لفظی منجلی گردد و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و درین نماز جهر بقرارت کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکی منادی را بر انگیخت که ندا کند الصلوٰة جامعة و در خسوف مهر نماز گزارد و قیام طویل قریب خواندن سورهٔ بقر کرد باز رکوع دراز نمود و سر بر داشته تا دیر استاده ماند مگر فروتر از قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد مگر کمتر از رکوع اول پستر بسجده رفت باز تا دیر استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز برکوع شد و بخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع بر داشت قیام طویل فروتر از قیام اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز بسجده افتاد پستر از نماز برگشت و آفتاب روشن شده بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی مهر هشت رکعات در چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدات مروی گشته و نیز پنج رکعت با دو سجده آمده و در رکعت ثانیه نیز همچنین نموده و هرگز بادی نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوی خود بنشست و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع مترسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارد چنانکه
در عید میگزارد و این خطبهٔ شما نخواند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و نه رفتن
بر منبر وارد شده که مردم پیش وی صلعم شکوهٔ قحوط مطر کردند امر فرمود که منبر بنهند پس در
عیدگاه نهادند و وعده داد مردم را ببرآمدن در روزی پس چون آن روز رسید مهر ما ایشان شد
برآمد و بر منبر نشست و تکبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوهٔ خشک سالی دیار خود کردید
و او تعالی شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که بپذیرد از برای شما
باز گفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالك یوم الدین لا اله الا الله یفعل
ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث
واجعل ما انزلت علینا قوة و بلاغا الی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض ابطین شریف
دیده شد و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را برگردانید و وی رافع یدین بود
و روی بمردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارد حق سبحانه و تعالی ابری پیدا آورد
که غرید و درخشید و بارید و قصهٔ تحویل داد در بخاری ست و در وی آنست که رو بقبله شد دعا گوید
و دو رکعت نماز کرد بجهر قرائت و تحویل ردا فرمود تا قحط برگردد مردی روز جمعه بمسجد درآمد و آنحضرت
استاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا مالها تباه شد و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما را باران دهد هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای امساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتادی
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوندا آب می خواستیم از تو بوسیلهٔ پیغمبر تو و تو آب میدادی
ما را اکنون توسل میکنیم بسوی تو بعم نبی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب داده میشدند
و این نزد بخاری ست انس گوید همراه جناب رسالت مآب بودیم که باران در رسید آنحضرت صلعم
جامهٔ خود از تن برداشت تا آنکه آبش برسید و فرمود حدیث عهد بربه یعنی تازه روزگار ست
برب خود ــ ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مرحبا + و چون آن باران را دیدی گفتی

اللهم صيبًا نافعا و از دعای ویست صلعم در طلب آب باران اللهم جللنا سحابا كثيفا قصيفا ذلوقا ضحوكا تمطرنا منه رذاذا قطقطا سجلا یا ذا الجلال والاکرام و فرمود سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود مورچهٔ را دید که بر پشت خود دراز شده پایهای خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن سقياك گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت کفها اشارت بسوی آسمان کرد غرضکه در طلب باران دعا و نماز هر دو ثابت ست و هر واحد کافی

باب در بیان جامه

فرمود از امت من اقوامی باشند که حر و حریر را حلال سازند گویم حر را خز نیز ضبط کرده اند و اول بمعنی شرمگاه و ثانی بمعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم ست ونهی فرمود از نوشیدن آب در آوندهای زر و سیم و از خوردن در ان و از پوشیدن جامهٔ ابریشم و دیبا و از نشستن بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در قمیص حریر از حکه که بهر دو کس از کثرت قمل بود دستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حلهٔ سیرا پوشانید وی در ان حله بیرون آمد و دید که اثر خشم در روی مبارک نبوی ست آن را میان زنان خود پاره پاره قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و مشوب بغیر اختلاف ست راجح عدم حل اوست و حدیث نهی از ثوب مصمت از قز ضعیف ست زر و ابریشم اناث امت را حلال ست و بر ذکور ایشان حرام خدا چون بر بندهٔ خود انعام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بروی بیند و از پوشیدن قسی و معصفر نهی آمده قسی آنکه در وی حریر باشد بر مثال اترج معصفر آنکه سرخ رنگ بود از عصفر و حلهٔ حمرا سرخ بحت بود نه مخطط و از ینجاست که چون بر ابن عمرو دو جامهٔ معصفر دید فرمود امك امرتك بهذا یعنی مادر تو بپوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد اسما دختر ابی بکر جبهٔ رسالت بیرون آورد جیب و هر دو آستین و هر دو کشادگی او از پیش و پس دوخته بود بدیبا و این

جبه نزد عائشه بود تا آنکه بمرد و از وی باسما رسید و آن جبه را جناب رسالت از برای وفد و جمعه می پوشید اسما گوید ما آنرا از برای بیماران می شوییم و بدان طلب شفا می کنیم

کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید هاذم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوی فرود آمده است تمنای موت نکند و اگر از این تمنا چاره نبود پس چنین گوید اللهم احینی ما كانت الحيوة خيرا لی و توفنی اذا كانت الوفاة خيرا لی و فرمود مومن بعرق جبین می میرد و مردگان خود را لا اله الا الله بیاموزید یعنی آنکه نزدیک بمردن است و بر انها یس بخوانید یعنی بر محتضر آنحضرت بر ابی سلمه در آمد دید که چشم او بهم نمی آید آنرا بپوشید و فرمود روح چون مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا نکنید بر جانهای خود مگر بخیر چه ملائکه آمین می گویند بر گفته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمة و ارفع درجته فی المهديين و افسح له فی قبره و نور له فيه و اخلفه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت را نزد وفات بچادر حبره پیچیدند از پشمینه بود یا از کتان و حبره چادر مخطط ساخته یمن را گویند ابوبکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه داد و آنحضرت فرمود جان مومن آویخته وام او است تا آنکه از وی قضا ایش کنند یکی از راحله بر افتاد و بمرد فرمود به آب و کنارش بشوئید و در دو جامه کفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مردگان خود برهنه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینید سه بار یا پنج بار یا بیشتر از ان بآب و کنار بشوئید و در مره آخر کافور یا چیزی از ان بیامیزید ام عطیه گوید چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم ته بند خود را بسوی ما بینداخت و فرمود این را شعارش بگردانید و در لفظی آمده که بدایت غسل بمیامن و بمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینداختیم عائشه گفته تکفین شد آنحضرت در

سه جامهٔ سفید سحولی از پنبه یعنی مغسول یا ساختهٔ یمن و در آن قمیص و عمامه نبود عبد الله بن
أُبَیّ بمرد پسرش قمیص نبوی ص از برای کفن وی بخواست بازبخشید یعنی تکفین در قمیص مشروع ست
و فرمود جامهاے سفید بپوشید که بهترین ثیاب شما ست و مردگان را در آن کفن کنید و
چون برادرے را کفن کنید تحسین کفن نمایید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت ص که جمع
میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در یک جامه و می پرسید که کدام یک ازین هر دو
گیرنده تر ست قرآن را پس ها را مقدم میکرد در لحد و ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد بر ایشان
و فرمود گرانی نکنید در کفن که زود ربوده می شود و عائشه را گفت که اگر پیش از من بمیرے
غسلت دهم الحدیث و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست ازینجا ست که فاطمه مرتضی را وصیت
کرد بغسل خویش و بر غامدیه که در زنا مرجوم شده بود امر بگزاردن نماز و دفن او فرمود و بر یکے
که جان خود را بمشقص یعنی تیر کشته بود نماز نکرد و در قصهٔ زنی که مسجد را جاروب می داد آمده که
فرمود چرا مرا خبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بر آن نماز کرد و فرمود این گورها پر از تاریکی ست
بر اهل خود و الله تعالی آنها را روشن می کند بنماز من بر آنها و از نعی نهی مینمود و نجاشی را در روزیکه
مرده بود نعی کرد و با صحابه بمصلی بر آمد و صف بست و چهار تکبیر بر وی بر آورد و متفق علیه منقول
هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازهٔ او چهل کس که هیچ شی را با خدا شریک نمی گردانند بایستند
مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در بارهٔ او می پذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود در نماز
جنازه برابر وسط او ایستاد و بر هر دو پسر بیضاء در مسجد نماز گزارد زید بن ارقم بر یکی از جنائز
پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت ص همچنین تکبیر می گفت رواه مسلم و الاربعة علی مرتضی رض
بر سهل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری ست و اصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت
در تکبیر اول سورهٔ فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف ست مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه
خوانده و گفته تا بدانید که این سنت ست و این نزد بخاری ست و از ادعیهٔ نبویه ست بر یک
جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة
وقه فتنة القبر وعذاب النار رواه مسلم گوئیم این موضع در خور غبطه ست تا کرا این پایه ارزانی
ولیس ذلك علی الله بعزیز و آمده که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا ومیتنا
وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی
الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده
رواه مسلم والاربعة و فرمود چون نماز کنید بر مرده دعا کنید او را باخلاص و شتابی کنید بجنازه
چه اگر صالح ست خیریست که پیش میفرستید او را بسوی آن و اگر سوای اوست پس بدیست که
می نهید آنرا از گردنهای خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران او را یک قیراط ست
و هر که حاضر شد او را تا دفن وی را دو قیراط ست گفتند دو قیراط چه باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ
و در روایتی آمده تا آنکه نهاده شود در لحد و هر که همراه جنازه شد براه ایمان و احتساب و
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بر وی و فراغت دست بهم داد از دفن او وی برمیگردد
بدو قیراط هر قیراط همچو کوه احد باشد ابن عمر رض آنحضرت صلعم و ابوبکر رض و عمر رض را دید که پیش جنازه
میروند و این مرسل ست و نهی کرد زنان را از رفتن همراه جنائز ولکن عزیمت نکرد و فرمود چون
جنازه را بینید بایستید و هر که همراهش رود ننشیند تا آنکه نهاده شود یعنی بر زمین یا در لحد و اول
اوفق ست باحادیث عبد الله بن زید مرده را از پائین قبر در قبر در آورد و گفت این سنت ست
و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر نهید بگوئید بسم الله وعلی ملة رسول الله
و فرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن اوست در حالت حیات یعنی در گناه برابر ست سعد
بن وقاص گوید برای ما لحد سازید و بران خشتهای خام ایستاده کنید چنانکه با آنحضرت کرده
و بلند کرده شد قبر او بر زمین باندازه یک شبر گوئیم قدر شبر موقوف ست و مرفوع همان تسنیم
باشد و نهی فرمود از گچ کردن قبر و از نشستن بران و از بنا ساختن بالای آن و نماز کرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بر وی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
از دفن میت فارغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آمرزش خواهید از برای برادر خود
و سؤال کنید از برای او تثبیت را که وی درین دم پرسیده میشود و این نزد ابو داود است
با تصحیح حاکم ضمره ابن حبیب گوید صحابه دوست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر بر مرده
و مردم ازوی برگردند نزد گور او بگویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد ﷺ و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده
و فرمود نهی می کردم شما را از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که مذکر آخرت و مزهد در
دنیا ست ۵ یکی بگور غریبان شهر سیری کن + ببین که نقش المهاچه باطل افتاده است +
و در مقر ارواح روایات مختلف آمده از عرش تا فرش نشانها داده اند راجح آنست که ارواح
مؤمنان در علیین هست و ارواح کفار در سجین و بر زنان زائرات قبور لعنت فرموده همچنین بر
نائحه و مستمعه و از ام عطیه بر عدم نوح پیمان گرفته و فرمود مرده را عذاب کنند در قبر بنابر نیاحت
بر وی در دفن دختر نبوی ﷺ انس حاضر بود و آنحضرت ﷺ نزد گورش نشسته دید که هر دو چشم شریف
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب دفن مکنید مگر آنکه مضطر گردید و در لفظیست که زجر
کرد از اقبار در شب تا آنکه نماز کنند بر وی و روزی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد بر آمدن بسوی مقابر این دعا می آموخت
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسئل الله
لنا ولکم العافیة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و رو بایشان آورده فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا و نحن بالاثر ۵ امروز گر از رفته حریفان
خبری نیست + فردا است درین بزم ز ما هم اثری نیست + و فرمود دشنام مدهید مردگان را
چه رسیده اند بانچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا مدهید زندگان را ۵ دشنام بمذهبی که طاعت
باشد مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم +

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صلعم معاذ را بیمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تعالی بر ایشان صدقه در اموال
که از توانگران گیرند و بر فقرا باز گردانند. انس گوید ابو بکر او را کتاب نوشت وقتیکه بسوی
بحرین فرستاد و آن کتاب این ست بسم الله الرحمن الرحیم این ست فریضهٔ صدقه
که آنحضرت صلعم بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد در هر بست و چهار از
شتران و آنچه کمتر ازین ست یک گوسپند ست در هر پنج شتر یک گوسپند باشد و چون برسند
بست و پنج تا سی و پنج پس واجب دران یک بنت مخاض ست ماده یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض
نباشد ابن لبون نر باید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آمده و چون بسی و
شش تا چهل و پنج برسند دران یک بنت لبون انثی ست و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود کوفته اشتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آمده و در شصت و
یک تا هفتاد و پنج یک جذعه ست یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پای در پنجم گذاشته است
و در هفتاد و شش تا نود دو بنت لبون ست و در نود و یک تا یک صد و بست دو حقه کوفته شتر
و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون ست و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
چهار ابل ندارد در وی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواهد و در گوسفندانیکه بیرون می چرند
وقتیکه چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند ست و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
دو گوسفند ست و در زائد بر دو صد تا سه صد سه گوسفند باشد و چون بر سه صد بیفزاید در
هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سائمه از چهل گوسفند یک گوسفند کم هست پس
دران خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و میان متفرق جمع نکنند و نه میان مجتمع تفریق
نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دو خلیط باشد هر دو باهم تراجع برابری کنند و در اخراج صدقه

کلان سال و عیب‌دار و نر نه‌دهند مگر آنکه مصدق بخواهد یعنی ستاننده صدقه و در سیم خالص
چهل یک ست و اگر نبود مگر یک صد و نود دران صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواهد و هرکه نزد
او از شتران صدقه جذعه بود و وی جذعه ندارد بلکه نزد او حقه ست ازوی همان حقه بپذیرند
و همراه آن دو گوسفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بیست درهم بستانند و آنکه حقه ندارد و جذعه دارد
ازوی همین جذعه قبول کنند و مصدق او را دو گوسفند یا بیست درهم بدهد رواه البخاری جناب
نبوت صلعم چون معاذ بن جبل را بیمن فرستاد امر کرد که از هر سی گاو یک گوساله نر یا ماده و از هر چهل
گاو دو ساله و از هر محتلم یک دینار یا برابر آن جامه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان
بر آبهای ایشان گرفته شود رواه احمد و در لفظی آمده که نگیرند آنرا مگر در خانهای ایشان و نیست بر مسلمان در بنده و
اسپ او صدقه مگر صدقه فطر و در هر سائمه ابل در چهل چهار یک بنت لبون ست شتران را
از حساب آنها جدا نکنند و هرکه صدقه دهد بامید اجر او را اجر باشد و هرکه ندهد ما ازوی بگیریم
و نیمه مال او فریضه ایست از فریضه های پروردگار ما و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
و در دو صد درهم که حول بران گذشته ست پنج درهم ست و هیچ نیست تا آنکه بیست دینار
بود و بروی سالی بگذرد پس دران نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
واجب گردد و نیست زکوة در هیچ مال تا آنکه یک حول بگذرد و همچنین در مال مستفاد تا آنکه سالی
بگذرد و رواج وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاوانی که کار می کنند صدقه نیست و این
نیز موقوف ست بروی علیه السلام و ولی یتیم را میرسد که تجارت کند در مال یتیم و ترک ندهد آنرا
تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف ست اگرچه شاهدی مرسل دارد آنحضرت صلعم
را چون قومی صدقه می آوردند می گفت اللهم صل علیهم متفق علیه و عباس را رخصت
داد در تعجیل صدقه وی پیش از حولان حول و فرمود نیست در کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در
کمتر از پنج ذود از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج وسق از تمر صدقه و نه در کمتر ازان در دانه صدقه
و هرچه را آسمان و چشمها آب داد یا عثری ست دران عشر ست عثری آنکه آب را برگهای خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است بکشیدن نصف عشر ست و در روایتی بجای عثری بعل آمده و هر دو بیک معنی ست و در آن همان عشر ست که گذشت و در آنچه آب داده شده است بسوانی یا بنضح نصف عشر ست ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که نگیرید صدقات را مگر ازین چهار جنس جو و گندم و مویز و خرما و از خیار و خربزه و انار و نی صدقه را معاف کرد و سندش ضعیف ست و فرمود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید دو ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوة آن زبیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندش انقطاع ست زنی پیش آنحضرت صلعم آمد همراهش دختر او بود و در دست دخترش دو دست افشار بود از طلا فرمود زکوتش می دهی گفت نی فرمود مگر خوش داری که بپوشانند ترا روز قیامت دو دست افشار از آتش دوزخ آن زن آن هر دو مسکه بیفگند و اسنادش قوی ست ام سلمه اوضاحی از زر پوشیده بود آنحضرت را گفت این گنج ست فرمود اگر زکوتش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد به برآوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده ست و در سندش لین ست و در تلخیص گفته که در سندش جهالت ست انتهی پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت حجت نیز زد آری در رکاز خمس ست و رکاز معدن ست یا دفینهٔ جاهلیت و ثانی اولی ست در بارهٔ مردی که گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریهٔ مسکونه یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد یافته ست پس در آن و در رکاز خمس ست و از معادن قبلیه که ناحیه از ساحل بحر ست صدقه ستاند

باب در بیان صدقهٔ فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد و کلان از مسلمانان و امر کرد باداے آن پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز گردانید ایشان را درین روز از کوچه بکوچه گردیدن و در بدر شتافتن ابو سعید خدری گفت ما صدقه

می دادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خرما یا صاعی از جو یا صاعی از زبیب
یا صاعی از اقط پس همیشه همان برآرم که در زمن نبوت می برآوردم و در روایتی آمده که
نبرآیم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوٰة فطر از برای
طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش از نماز داد زکوٰة مقبوله است
و هر که بعد از نماز داد پس صدقه ایست از صدقات.

باب در بیان صدقهٔ تطوع

هفت کس اند که جا میدهد ایشان را خدا تعالی در سایهٔ خود در روزیکه جز سایهٔ او سایهٔ دیگر نیست منجمله
ایشان مردیست که صدقه داد پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه انفقه کرد یمین او و فرمود
هر آدمی در سایهٔ صدقهٔ خود است یعنی بروز قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کرده شود
میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمانی دیگر را جامه بر برهنگی بپوشاند او را خدا تعالی
از حلهای سبز بهشت و هر مسلمان که بخوراند مسلمان را بر گرسنگی بخوراند او را خدا تعالی
از میوه های بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمانی را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از رحیق مختوم
و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه می ستاند و قیل غیر ذلک و
فرمود آغاز کن بانفاق بر کسیکه عیالداری اش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت
توانگری باشد و هر که نگاهدارد خود را از سوال نگاهدارد او را خدا تعالی از احتیاج بمردم و هر که
مستغنی شود از سوال مردم بی نیاز سازد او را خدا تعالی و آمده که افضل صدقات جهد مقل است
و بدایت کن بعیال و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود
صدقه کن گفت نزدم یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدقه کن گفت نزدم
دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم
خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزدم یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان بیناتری

یعنی هر که مستحق تر باشد باو ارزانی دارد و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانه خود بیش برون
افساد او را اجر باشد بدان نفقه و زوج او را اجر باشد بنابر اکتساب و خازن را مثل آن و لو بعض
ایشان از اجر بعض چیزی کم نگردانند زینب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر
امر بصدقه کردید یعنی زنان را و نزد من زیور من ست خواستم که آن را صدقه کنم ابن مسعود زعم کرد که
وی و فرزندان وی احق کسی هستند که تصدق کنم بر ایشان فرمود ابن مسعود راست گفت
شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که بر آنها تصدق کنی گوییم این تصدق عام ست از
فریضه و تطوع و در بارهٔ سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید روز قیامت
و نیست در روی وی پارهٔ از گوشت و هر که سوال کند مردم را بالهای آنها بقصد تکثر وی
نمی طلبد مگر اخگری از آتش پس بگو که کم طلبد یا بسیار خواهد و اگر یکی از شما رسن خود گیرد و
پشتهٔ هیزم بر پشت خود آرد و آن را بفروشد و او تعالی بدان آبروی او را نگاه دارد بهتر ست
او برای او از آنکه مردم را سوال کند دهند یا نه دهند و فرمود مسئله خراش ست می خراشد مرد
روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در کاری که از آن چارهٔ کار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مر غنی را مگر پنج کس را یکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود
خریده سوم قرضدار چهارم غزا کننده در راه خدا پنجم مسکینی که بروی تصدق کرده اند و وی از آن
صدقه چیزی بتوانگری هدیه کرده و دو کس نزد آنحضرت صلعم آمدند و صدقه خواستند نگه در ایشان
گردانید و هر دو را چست یافت فرمود اگر خواهید شما را بدهم اما غنی و قوی مکتسب را در آن حظی نیست
و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی مردی که حامل حماله است حلال ست او را مسئله
تا آنکه بدان برسد دوم مردی که جائحه آمد و مال او را هلاک ساخت که وی را نیز مسئله حلال ست
سوم مردیکه او را فاقه رسیده است حلال ست او را مسئله تا آنکه بقوامی از عیش برسد و جز این

سہ احوال مسئلہ حرام ست و سائل حرامخوار و زیبا نیست صدقہ آل محمد را چہ این صدقات
چرکہای مردم ست و در لفظی آمدہ کہ حلال نیست محمد و آل محمد را گوئیم از ہاشمی بہاشمی ہم درست
نیست تا بدیگرے چہ رسد جبیر بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
کہ بنی مطلب را از خمس خیبر دادی و ما را گذاشتی با آنکہ ما و آنہا در یک منزلت ہستیم یعنی نسبت
بشما فرمود جز این نیست کہ بنی مطلب و بنی ہاشم یک چیز اند گوئیم مراد بہ بنی ہاشم درین جا آل
علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث ست و جبیر و عثمان آل نوفل و آل عبد
شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مرد برابر صدقہ کہ بنی مخزوم گماشتہ بود وی
ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بہرہ خود از صدقہ برگیری گفت آنحضرت را
بپرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از نفس قوم ست و ما را صدقہ حلال نیست یعنی لیس ترا ہم
روا نباشد و عمر رضی اللہ عنہ را عطا یا میدادی گفت محتاج ترے را از من بدہ فرمود بگیر و
مالدار شو یا تصدق کن آنرا ہر چہ بیاید ترا ازین مال و تو نہ مشرف ہستی و نہ سائل آنرا بستان
و آنچہ این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم و دو صوم نکنید مگر مردی را کہ روز روزہ او باشد کہ وی دران
یوم روزہ می تواند گرفت و صائم در روز شک عاصی ابو القاسم ست قالہ عمار بن یاسر
و فرمود روزہ گیرید برویت ہلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازہ ماہ کنید یعنی
سی روز را کامل گردانید چنانکہ در روایت دیگر ست کہ اکملوا العدۃ ثلثین و در لفظے دیگر
اکملوا عدۃ شعبان ثلثین آمدہ مردم ہلال می جستند ابن عمر آنحضرت را صلعم خبر کرد کہ من آنرا دیدہ ام
پس خود ہم روزہ گرفت و ہم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل ست بر قبول شہادت عدل واحد
درین محل و یک بار بادیہ نشینی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت من ہلال دیدہ ام فرمود شہادت میدہی

بلا اله الا الله گفت آری فرمود گواهی می دهی بمحمد رسول الله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال
در مردم بآنکه فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرد نیت روزه در شب پیش از فجر او را صیام نیست
و در لفظی وارد شده که نیست صیام مر کسی را که فرض نکردش از شب آنحضرت صلعم روزی
بر عائشه در آمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
آمد و پرسید عائشه گفت ما را حیس در هدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
واز ان حیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شتابی کنند در کشاد روزه و احب عباد
بسوی خدا اعجل ایشان است در فطر و سحر خورید که سحور برکت است و افطار کنید بر تمر و اگر نیابید
پس بر آب بکشایید که آب طهور است و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو مواصلت می کنی فرمود
کدام یک از شما مثل من است من شب می کنم در حالیکه طعام می دهد مرا رب من و آب می نوشاند
مرا چون باز نماندند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پستر دیدند هلال را فرمود
اگر تاخر می کرد هلال می افزودم شما را و این سخن را بطریق نکال بر ایشان گفت چون دید که از وصال
باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل بباطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عائشه را و وی صائم بود و مباشرت می کرد
او را در حالت صوم و لکن املک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد در حال احرام و
صیام و گذشت بر مردی در بقیع و وی حجامت می کرد در رمضان فرمود حاجم و محجوم هر دو
مفطر شدند و اول در بخاری است و انس گفته بعده رخصت داد آنحضرت صلعم صائم را در حجامت
و حجامت می کرد انس و وی صائم بود و سرمه کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام
و سندش ضعیف است و ترمذی گفته لا یصح فیه شیء و صائمی که اکل و شرب کرد بنسیان وی
صوم خود را تمام کند و این اطعام و سقی او از جانب خدا است و بر مفطر در رمضان بنسیان نه قضا
و نه کفاره و این خبر صحیح الاسناد است و همچنین نیست قضا بر کسیکه غلبه آورد بر وی قی و هر که خود قی
کرد بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح بماه رمضان بسوی مکه برآمد روزه گرفت

تا آنکه بکراع غمیم رسید و مردم هم صائم بودند قدح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم همراهی بدیدند آنرا بنوشید گفتند که بعض مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها نافرمان اند و این را دوبار بلفظ اولئك العصاة ارشاد کرد و در لفظی آمده که این قدح را بعد از عصر وقتی بیاشامید که گفتند صیام بر مردم شاق ست و انتظار فعل شامی برند حمزهٔ اسلمی گفت ای رسول خدا من در خود قوت بر صیام در سفر می یابم برمن گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این رخصت ست از طرف خدا هر که آنرا اخذ کرد خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست گرفت بروی جناح نیست و رخصت داد شیخ کبیر را در آنکه افطار کند و عوض هر روز مسکینی را بخوراند و نیست قضا بروی و یکی آمد و گفت هلاک شدم فرمود که هلاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمود می یابی کدام بنده که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمود می توانی که دو ماه پیاپی روزه گیری گفت نه فرمود شصت مسکین را توانی که بخورانی گفت نه و نشست درین میان زنبیلی از خرما نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود این را تصدق کن یعنی در کفارهٔ خود گفت بر فقیر تری از خود نیست میان دو لابه یعنی سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تمر از ما آنحضرت صلعم بخندید تا آنکه دندانهای پیشتر نمایان شد و فرمود ببر و اهل خانهٔ خود را بخوران رواه مسلم و صباح می کرد جنب از جماع بستر غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بمرد و بروی صوم ست ولی او از طرف وی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منهی عنه

آنحضرت را صلعم از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفارهٔ سال گذشته و سال آینده ست و صوم عاشورا کفارهٔ یک سنهٔ ماضیه ست فقط و روز دوشنبه پیدا شدم و مبعوث گردیدم و فرود آمد برمن وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشرة امثالها و نیست هیچ

بنده که صائم شود در راه خدا اگر آنکه دو کند خدا از روی او نار را هفتاد ساله راه و خود بیش روزه
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطار می کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت
و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام کدام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شریف او
در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این را
ایام بیض گویند و فرمود حلال نیست زن را که روزه گیرد و شوی او حاضر ست مگر باذن او یعنی
در غیر رمضان و از صوم در روز فطر و نحر نهی نموده و فرموده ایام تشریق ایام خوردن و نوشیدن
و زبان بذکر خدای عز و جل ست و نیست رخصت هیچ یکی را در صوم ایام تشریق مگر کسی را
که هدی نیافت و از تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آدینه بصیام
میان ایام نهی آمده مگر آنکه در روز صوم یکی بیفتد پس تنها روز جمعه روزه نباید گرفت تا آنکه
یک روز پیش از آن یا پس آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزه نگیرید
امام احمد استنکار این روایت نموده و فرمود روزه نگیرید روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیابد
یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود درخت همان را بخاید و در سندش اضطراب ست و مالک
انکارش کرده و ابوداود گفته منسوخ ست و آنحضرت صلعم بیشتر روزه بروز شنبه و یکشنبه می گرفت و میفرمود که
این هر دو روز یوم عید مشرکان ست میخواهم که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم
عرفه نهی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم ابد کرد و در لفظی لا صام و لا افطر آمده

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد براه ایمان و احتساب بخشیده شد او را گناه پیشین او و چون عشر اخیر رمضان
در آمدی آنحضرت صلعم ازار خود استوار بستی و شب را زنده داشتی و کسان خانه را بیدار ساختی
۵ مشام را بشمیم گلی نوازش کن + نسیم غالیه سا در وزیدن ست محتسب + و چون اراده اعتکاف
نماز صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی و اعتکاف آنحضرت صلعم در عشره اخیر از رمضان بود تا آنکه

وفات یافت و بعد از وی زنان او نیز همچنین کردند عائشه گوید رسول خدا سر خود را بر من می آورد
و وی در مسجد می بود و من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت و قتی که
معتکف می بود و گفت سنت بر معتکف آنست که عیادت مریض نکند و جنازه را حاضر نشود
و زن را مس ننماید و مباشرت او نشود و نه بر اید برای حاجتی بیرون آید مگر آنچه لابدست و نیست
اعتکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع و صحیح وقف آخر این حدیث ست بر عائشه و لهذا ابن عباس
گفته نیست بر معتکف صیام مگر آنکه بر جان خود ش واجب کند مردی چند از یاران نبوت
شب قدر را در خواب دیدند که در هفت شب اخیر ست آنحضرت فرمود صلعم گمان می کنم که خواب
شما مطابق و واقع افتاده است در بارهٔ سبع او اخر پس هر که متحری آن باشد در همین سبع او اخر
جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب بست و هفتم از رمضان ست و راجح وقف اوست
بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند در تعیین لیلة القدر بر چهل قول که
در فتح الباری آورده ام انتهی و این اقوال مع شی زائد در سلک الختام مذکور ست عائشه پرسید
اگر دانم که شب قدر فلان شب ست چگویم فرمود بگو اللهم انك عفو تحب العفو فاعف
عنی سه کرپا بخشائے بر حال ما که هستم اسیر گنه ہوا + ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلعم
فرمود لبته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دوم این مسجد من یعنی مسجد مدینهٔ طیبه
سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد رحال کنایت ست از سفر و این حدیث متفق علیه ست
و ائمهٔ علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفرهاے
دیگر بدلیل هاے دیگر و احدی در سلف از برای زیارت موتی فاضل یا مفضول سفر اختیار
نکرده و قصهٔ بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب موذن ست بآنکه اعتکاف در
مسجد باید اگرچه بانیتار سفر از براے مساجد فاضله چرا نبود

کتاب در بیان حج

باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج بروی فرض است

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفاره چیزیست که میان این هر دو ست و حج مبرور را جزا نیست
مگر جنت گویم مبرور آنست که دران مرتکب مناهی و سمعه وریا نشده یا آنکه بجناب الٰهی پذیرا
گردیده یا آنکه بهتر از انکه رفته است برگشته یا دران اطعام طعام و افشای سلام نموده
عائشه پرسید که بر زنان هم جهاد واجب ست فرمود آری جهادی هست که دران قتال
نیست و آن حج و عمره ست تا دیه نشینی آمد و گفت عمره واجب ست فرمود نه و اگر کنی بهتر باشد
ترا و راجح وقف اوست بر جابر و هم جابر مرفوعاً روایت کرده که حج و عمره دو فریضه ست
و سبیل را جناب نبوت تفسیر بزاد و راحله فرموده و راجح ارسال اوست و سواری چند را
در مقام روحا دید فرمود کیست این قوم گفتند مسلمانیم و تو کیستی فرمود رسول اللهم زنی
ازان میان کودکی را بر داشت و گفت این را حج باشد فرمود آری و ترا اجر ست فضل
بن عباس ردیف رسول خدا صلعم بود زنی از خثعم آمد فضل بسوی او نگریستن گرفت و وی
فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضه
خدا بر عباد او در حج پدر پیر کبیر مرا دریافته ست و وی بر راحله نمی تواند نشست از وی
حج برگزارم فرمود آری و این در حجة الوداع بود همچنین زنی از جهینه آمد و گفت مادرم نذر کرده بود
که حج کند مگر نکرد تا آنکه بمرد از وی حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام میبود تو آنرا
نمیدادی بگزارید وام خدا را که او تعالی احق ست بوفا و این هر دو حدیث دلیل ست بر جواز
نیابت در حج از قریب برای قریب نه از اجنبی برای اجنبی و غریب و هر کودک که حج کرد باز بالغ
شد بر وی واجب ست که حج دیگر بگزارد و هر بنده که حج نمود پستر آزاد شد بر وی حج دیگر باشد
اما محفوظ وقف این حدیث ست بر ابن عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد بزن
بیگانه مگر آنکه با او ذو محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراه ذی محرم مردی برخاست و عرض نمود

که زنم بحج رفته است و نامم در فلان غزوه نوشته شده فرمود برو حج کن همراه زن خود

یکی را شنید می گوید لبیک عن شبرمة فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویشاوند

من است فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پستر از طرف شبرمه کن و این حج

وقف اوست بر ابن عباس بهر حیه باشد نیابت حج بعد از حج خود است نه قبل از آن و آن هم

دیگر از طرف خویش و برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که

حق تعالی بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب

شده است فرمود اگر می گفتم در هر سال سنت واجب می شد ولکن حج یکبار است یعنی

در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطوع باشد و در حدیث اشارت است بانکه احکام شرع مفوض است

برای جناب ختمی پناه صلعم والله اعلم

باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان جحفه را و

از برای نجدیان قرن منازل را و اهل یمن را یلملم مقرر فرمود و گفت هن لهن ولمن اتی

علیهن من غیر هن ممن اراد الحج والعمرة و هر که ورای این جا هاست وی احرام بندد

از جائیکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه بر بندند و اهل عراق را ذات عرق نشان

داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق

آنحضرت صلعم عقیق را میقات ساخته والله اعلم

اهلهن

باب در بیان وجوه وصفت احرام

عائشه گوید بر آمدیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از ما اهلال بعمره کردند و بعضی

اهلال بحج و آنحضرت اهلال حج کرده بود پس هر که مهل بعمره بود حلال شد و هر که مهل بود بحج

تنها یا جامع بود بیان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس ازو نحر حلال شد
و از احرام بر آمد

باب در بیان احرام و در آنچه بدان تعلق دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم مگر از نزد مسجد ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبرئیل و گفت امر کنم اصحاب
خود را برفع اصوات با هلال و خود ویش برهنه شد از برای اهلال و غسل بر آورد و پرسیده شد
از لباس محرم پس فرمود که نپوشید قمص و نه عمائم و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف
یعنی پیرهن و دستار و پاجامه و کلاه سرپوش و نه موزه تا آنکه کسیکه پاپوش نیابد پس موزها
فروتر از کعبین ببرد و جامهٔ رنگین بزعفران نپوشد و زن نقاب بر رو نیفگند و دستانه نکار نبرد
عائشه آنحضرت را صلعم خوشبوی می مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و نهی کرد محرم را
از آنکه نکاح خود یا دیگرے بکند و خطبه نماید و در قصهٔ صید حمار وحشی که ابی قتاده بدون احرام
صیدش کرده بود آمده که آنحضرت صحابهٔ محرمین را پرسید که یکے از شما او را امر بصید یا
یا اشاره بدان کرده ست گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در
مقام ابوا یا ودان گورخری در هدیه فرستاد آنرا بروی بازگردانید و فرمود و اپس نکردیم مگر
بآن جهت که محرم هستیم وجه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود پس آنرا
نگرفت و نخورد و ابی قتاده برای آنحضرت صید نکرده بود پس امر باکل آن فرمود و قبل
غیر ذلک پنج دابه اند که همه فاسق انگاشته میشوند در حل و حرم زاغ و غلیواز و کژدم و موش
و سگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود کعب بن عجره را برداشته پیش وی صلعم
بردند و سپشها بر روی او می افتاد فرمود گمان نداشتم که ایذای تو باین حد رسیده ست
گوسفندی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین را اطعام بخوران هر
مسکین را نیم صاع و چون مکه معظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالی حبس کرد از مکه پیل را و رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ یکی را پیش
ازین حلال نشده و مرا هم بر است ساعتی از روز حلال شده است و بعد ازین احدی را
حلال نشود پس صید او رانجهانند و خار آنجا را نبرند و حلال نیست ساقط آنجا مگر منشد را و
هر که را قتیلی کشته شد او را بهترین دو نظر است یعنی فدیه گیرد یا بکشد عباس گفت مگر اذخر
که ما آن را در خانها و گورها بکار می بریم فرمود مگر اذخر ابراهیم علیه السلام مکه را حرم گردانید و از برای
اهل مکه دعا کرد و من مدینه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم مکه را حرم ساخت و دعا کردم در صاع و مد
مدینه دو چند از دعای ابراهیم از برای اهل مکه و مدینه حرم است از عیر تا ثور

باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر رضی الله عنه گفته رسول خدا صلعم حج کرد همرکاب او بر آمدیم چون بذی الحلیفه رسیدیم
اسماء دختر عمیس زن ابی بکر بچه زایید آنحضرت فرمود غسل بر آر و جای خون را بجامه برگیر و
احرام بند خود آنحضرت در مسجد نماز گزارده بر ناقهٔ قصوی سوار شد و در بیدا برآمد و اهلال کرد بتوحید
و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک
لا شریک لک چون بخانهٔ کعبه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جهید در رفتار
سه بار و مشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پس تر بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ بما بدأ الله به و بالای صفا برآمده خانهٔ کعبه را دید و رو بقبله شده توحید
و تکبیر کرد و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر لا اله
الا الله انجز وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده گفت و درمیان این اذکار
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون درمیان وادی رسید بدوید تا آنکه به بلندی
برآمد پس مشی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز ترویه

یعنی هشتم ذیحجه مردم متوجه منی شدند. جناب نبوت سوار شد و در منی ظهر و عصر و مغرب
و عشا و فجر ادا کرد و اندکی درنگ کرد که آفتاب طالع شد پس روانه شده و از مزدلفه گذشته
بعرفه آمد دید که قبه را بنمره زده اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهر امر بقصواء فرمود آن را
پالان بستند پس در بطن وادی رسیده مردم را خطبه کرد بلال اذان و اقامت گفت پس
ظهر گزارد و باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شده بموقف
آمد و شکم ناقه را بسوی صخرات برگردانید و حبل مشاة را در پیش رو گرفت و روبقبله شد و استاده ماند
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندکی زردی دور شد یعنی چون قرص مهر غایب گردید روانه شد.
و زمام قصواء را کشیده بود تا آنکه سرش بمالشیچه پیش پالانش میرسید پس بدست راست
اشارت میکرد که ای مردم آهستگی کنید سکینه ورزید و هر کوه که می آمد اندکی ارخاء عنان
ناقه می کرد تا بالا میرفت تا آنکه بمزدلفه آمد و درینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
بگزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد باز بخواب شد تا آنکه فجر طالع گردید پس فجر را نزد تبیین
صبح بگزارد باذان و اقامت و سوار شده بمشعر حرام آمد و روبقبله شده دعا و تکبیر و تهلیل
نمود و تا آنجا بایستاد که صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و ببطن محسر رسید
و درینجا ناقه را اندکی بجنبانید و طریق وسطی را که بر جمره کبری می برآید سالک شد و جمره
را که زیر درخت ست بهفت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر بر آورد و این سنگریزه
برابر حصای خذف بود یعنی بمقدار دانه باقلا و این رمی از بطن وادی بود پس بمنحر برگشت
و قربانی کرد و سوار شده بخانه کعبه آمد و ظهر را بمکه گزارد رواه مسلم مطولا و چون از تلبیه فارغ
شدی از خدا رضوان و جنت خواستی و برحمت او از نار پناه جستی و سندش ضعیف ست
و فرمود نحر کردم اینجا و همه منی منحر ست شما در رحال خود نحر بکنید و وقوف نمودم اینجا و تمام
عرفه موقف ست و اینجا استادم و همه مزدلفه جای وقوف ست رواه مسلم و در مکه از جانب
اعلی در آمد و از طرف اسفل بیرون شد این عمر هیچگاه بمکه نیامدی مگر شب بذی طوی

گذرانیدے تا آنکه صبحدم غسل برآوردی و این را از آنحضرت صلعم ذکر مینمودی یعنی که وی صلعم
همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بران سجده می کرد و حاکم
این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را برمل در سه شوط و بمشی در چهار شوط در میان هر دو
رکن و استلام نمی کرد از خانه مگر همین دو رکن یمانی را عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد
و گفت میدانم که تو سنگی نه زیان می کنی و نه سود و اگر نمیدیدم رسول خدا را صلعم که می بوسد ترا
نمی بوسیدم ترا و این متفق علیه ست و زیادت ازرقی که علی مرتضی بجوابش پرداخت
مقاوم این روایت صحیحه نمیتواند شد و معهذا بیان مقصود این هر دو بزرگ بدین بائن ست
؏ طربنا لتعریض العذول بذکرکم ÷ فنحن بواد و العذول بواد ÷ ابو الطفیل آنحضرت صلعم
را دید که طواف بیت می کند و استلام رکن بچوبی سرکج مینماید و آن محجن را می بوسد و بود که
طواف میفرمود باضطباع در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست برآورده هر دو طرف
او را بر دوش چپ از طرف سینه و پشت می افگند و بر جهل و تکبر انکار کرده نمیشد و ابن عباس را
در ثقل یا در ضعفه از جمع یعنی مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل ست بر رخصت
در عدم استکمال بیتوت بمزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوده رضی الله عنها
در شب مزدلفه دستوری روانگی پیشتر از جناب نبوت صلعم خواست و وی رضی الله عنها فربه اندام
بود او را اذن داد و ابن عباس را گفت که جمرهٔ عقبه را رمی نکنید تا آنکه آفتاب برآید و در سندش
انقطاع ست و ام سلمه را در شب نحر فرستاد تا رمی جمره پیش از فجر بکند وی رفت و طواف
افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز ما را یعنی بمزدلفه و استاد با ما تا آنکه روان شویم
و در عرفه پیش ازین وقوف نموده است در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود دور
کرد مشرکان تا آفتاب نمی برآمد از جمع روانه نمی شدند و اشرق ثبیر میگفتند جناب نبوت صلعم
برخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب برآید و تا رمی جمرهٔ عقبه نمود لبیک گویان
ماند و در رمی خانهٔ کعبه را بر یسار و منی را بر یمین گردانید و جمره را بهفت سنگریزه انداخت ابن مسعود گفته

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه و ابن عمر رمی
روز نحر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بعد از زوال رمی کرد و ابن عمر اول رمی جمرهٔ
دنیا بهفت حصاة می کرد و بر پی هر سنگریزه تکبیر می برآورد و بعده پیشتر در زمین نرم رسیده
رو بقبله دیرتر می ایستاد و دست برداشته دعا می کرد پستر جمرهٔ وسطی را رمی مینمود و جانب
چپ در زمین سهل آمده رو بقبله استاده ـــ و تا دیر دستها برداشته دعا می کرد پس
جمرهٔ عقبه را از بطن وادی سنگریزهای انداخت و نزدش وقوف نمی کرد و بر می گشت و
میگفت که آنحضرت صلعم را دیدم که این چنین بجا می آورد رواه البخاری و فرمود اللهم
ارحم المحلقین گفتند و المقصرین یا رسول الله در کرت سوم و المقصرین فرمود و این
دلیل است بر افضلیت حلق بر قصر در حج و دیگر واقعه شد در حجة الوداع یعنی در جائی از جاها
مردم از وی صلعم پرسیدن گرفتند یکی گفت ندانستم پس حلق کردم پیش از ذبح فرمود ذبح کن
و نیست حرج دیگری آمد و گفت نحر نمودم پیش از رمی فرمود رمی کن حرج نیست غرض که از هر شیء
مقدم و مؤخر که دران روز مسئول شد همین افعل و لا حرج ارشاد کرد و لله الحمد و حدیث
متفق علیه است ولکن خود نحر پیش از حلق فرمود و صحابه را بدان امر نمود و گفت چون رمی و حلق
نمودید حلال شد شما را خوشبو و هر چیز مگر زنان و سندش ضعیف است و فرمود نیست بر زنان
حلق همین قصر کنند عباس بن عبد المطلب اذن خواست در بیتوتت مکه شبهای منی بنابر سقایه خود
او را اذن داد و رعاة ابل را در شب باشی از منی رخصت فرمود و گفت رمی نمایند روز نحر باز رمی
کنند روز غد و ابرای دو روز پستر به روز نفر یعنی کوچ بر می آیند و خود در روز نحر خطبه خواند
و هم در روز رؤس که ثانی یوم نحر است و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشریق و عائشه را
گفت که طواف تو بخانه و سعی تو میان صفا و مروه بس می کند ترا از برای حج و عمره تو و این دلیل است
بر کفایت یک طواف و سعی از برای قارن و در طواف افاضه رمل نکرد و نماز ظهر و عصر و مغرب
و عشا گزارده اندکی در محصب بخواب شد بعده سوار شده بخانه کعبه آمد و طواف نمود مگر عائشه

در ابطح یعنی محصب فرود نمی آمد و میگفت آنحضرت صلعم که درینجا فرود آمد بنابر سماحت خروج این منزل بود یعنی نه بنابر آنکه از مناسک حج ست و قول ابن عباس گفت مردم مامور اند بآنکه آخر عهد ایشان بخانه کعبه باشد مگر بر حائض تخفیف کرده اند مراد طواف وداع ست و فرمود نماز درین مسجد من بهتر ست از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل ست از نماز درین مسجد من بصد نماز رواه احمد و صححه ابن حبان

باب در بیان فوات و احصار

محصر شد رسول خدا صلعم یعنی در حدیبیه پس موی سر تراشید و با زنان مجامعت کرد و هدی را نحر نمود تا آنکه بسال آینده عمره بجا آورد ضباعه دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده حج می کنم و بیمارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنجا مرا حبس کنی خطاب باو تعالی ست و فرمود هر که مکسور شد پای وی یا لنگ گردید وی حلال شد بر وی حج ست در سال آینده والله اعلم وهذا آخر العبادات من مسائل بلوغ المرام قال مؤلفه رح فرغت منه فی ۱۲ ربیع الاول سنه وهو آخر العبادات ویتلوه الجزء الثانی کتاب البیوع یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی وقد حررنا ذلک فی زمن الرجوع من کلکتة الی بلدة بهوپال المحمیة فی اواخر ربیع الآخر من شهور سنه ۱۲۹۹ الهجریة علی صاحبها افضل الصلوات والتحیة

کتاب البیوع

باب در بیان شروط بیع و آنچه از آن منهی عنه ست

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب ست فرمود عمل مرد بدست خود و هر بیع مبرور و در مکه بسال فتح ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باده و مردار و خوک و بتان را گفتند در باره پیه مردار چه میفرمائی که بدان کشتیها را طلا کنند و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمود نه این همه حرام ست بکشد خدا یهود را چون حرام کرد او تعالی
شحوم مردار را بر ایشان گداختند آنرا و فروختند و بهای آن خوردند و فرمود در قتبایع چون
باهم اختلاف کنند و میان این هر دو بینه نیست پس سخن سخن رب سلعه ست یا هر دو آن
بیع را ترک دهند و نهی کرد از ثمن سگ و مهر بغی و حلوان کاهن جابر بن عبد الله بر شتری مانده
سوار میرفت خواست که آنرا سائبه گرداند درین اثنا رسول خدا صلعم با وی پیوست و او را دعا کرد و شتر را
بزد پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بدست من
بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نمیفروشم باز فرمود بفروش پس بیک
وقیه بفروخت و سواری خود تا بخانه خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد
ثمن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی از پس او فرستاد و گفت گمان می کنی که کمی کردم
در ثمن نکردم بگیر شتر خود را و دراهم را که این ترا است و این حدیث صحیح ست در صحت شرط
در بیع و نص ست در محل نزاع و سیاقش درینجا از ان مسلم ست اگرچه متفق علیه آمده یکی از صحابه بنده
خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بنده مال دیگر نداشت آنحضرت بنده را طلبداشته
بفروخت و این دلیل ست بر صحت بیع مدبر و بر منع مفلس از تصرف در مال وی موشی در سمن
افتاد و جان داد آنحضرت صلعم فرمود موش را و آنچه گرداگرد اوست بیندازید و سمن را بخورید
و در لفظی سمن جامد آمده و در روایت دیگر ست که اگر جامد ست ما حول را بیفگنید و اگر مایع ست
نزدیک او نشوید و از ثمن گربه و سگ زجر فرمود مگر سگ صید و عائشه را در بارهٔ بریره
گفت که بگیر او را و شرط کن ولا را از برای آنها زیرا که نیست ولا مگر از برای آزاد کننده عائشه
همچنان کرد بعده آنحضرت صلعم در مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم
چیست شرطها می کنند که در کتاب خدا نیست هر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل ست هرچند صد شرط
چرا نبود حکم خدا احق و شرط او تعالی اوثق ست و نیست ولا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که بفروخت و لفظ
مسلم این ست که خرید کن و آزاد کن و شرط کن از برای ایشان ولا و نهی کرد عمر فاروق از بیع

امهات اولاد وگفت فروخته نشوند وموهوب وموروث نگردند استمتاع کنند بآنها مادام که
مناسب نماید وچون خداوندش مرد وی آزاد شد. در رفع این خبر وهم ست جابر گفته
ما کنیزکان خود امهات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی نمیدیدیم
و از بیع فضل آب نهی نموده و همچنین از بیع ضراب فحل و در روایتی از عسب فحل
یعنی کرا دادن نر بجهت گشنی و از بیع حبل الحبله و این بیع در جاهلیت بود که شتر را می خریدند
تا آنکه ناقه بزاید باز آن زاییده بزاید و همچنین از بیع وهبهٔ ولا و بیع حصاة و بیع غرر نهی فرموده
وگفته هر که طعام خرد نفروشد آنرا تا آنکه بپیماید آنرا بکیل یعنی بیع پیش از قبض جائز نیست
و دو بیع در یک بیع منهی عنه ست و هر که این چنین کند او را اوکس آن هر دو بیع باشد یا ربا
مراد فروختن چیزیست نقداً باین قدر و نسیه بآن قدر وقیل غیر ذلک و حلال نیست سلف و
بیع یعنی کسی را قرض دهد و باز چیزی را بدست وی بزیاده از ثمن آن چیز بفروشد و همچنین جائز نیست
دو شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشرط قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته اند
و حلال نیست سود چیزیکه غیر مضمون ست و نه بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در لفظی
نهی عن بیع و شرط آمده و هم نهی فرمود از بیع عربان یعنی اگر آن شیء را خرید کند بیعانه در
حساب دهد ورنه نزد بائع بگذارد و نهی در اصل از برای تحریم ست هر جا که باشد و برین بوده اند
علمای اصول فقه و ائمهٔ ایشان و فروخت سلعه جائیکه آنجا خرید کرده ست منهی عنه ست
تا آنکه تجار آن را بحال خود بیارند و ابن عمر را فرمود فروختن بدینار و گرفتن دراهم در عوضش
و فروختن بدراهم و گرفتن دینار در بدلش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز بگیری مادام که شما
هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی هست یعنی استبدال این نقود بیکدیگر بشرط تقابض در
مجلس جائز ست تا بیع نقد بنسیه لازم نیاید و ربا نگردد والله اعلم و نهی فرمود از نجش یعنی برانگیختن
نرخ از برای فریب دادن دیگری و منع فرمود از محاقله یعنی فروختن کشت به پیمانهٔ از گندم و از
مزابنه یعنی خریدن میوهٔ تازه بعوض میوهٔ خشک و از مخابره یعنی از کرا دادن زمین بر حصه

معین همچو ثلث و ربع و از ثنیا یعنی استثناء بعض مال از مبیع بنا بر غرر یا جهالت مگر آنکه مقدارش
براند و در روایت دیگر نهی از مخاضره و ملامسه و منابذه و مزابنه آمده مخاضره بیع ثمار و حبوبست
پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملامسه سودن جامهٔ دیگری ست بدست خود در روز
یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن مبیع
و تفسیر مزابنه گذشت و این بیوع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه ست که در مسک الختام و
نیل الاوطار و جز آن از شروح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و نهی فرمود از تلقی رکبان و از
بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال دهقانی در بیع نشود و تلقی جلب در معنی تلقی
رکبان ست و لهذا از آن هم نهی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخرید چون مالکش در بازار آمد
خیار دارد یعنی خواه بآن نرخ بفروشد یا نه و جائز نیست بیع یکی بر بیع دیگرے و نه خطبهٔ یکی
بر خطبهٔ دیگرے و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا انچه در آوند اوست نگون کند
و همچنین سوم مسلم بر سوم برادر خود و فرمود هر که جدائی اندازد میان مادر و ولد او جدائی کند
خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت ولکن در سندش مقال ست و له شاهد
علی مرتضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جداگانه فروخت و بآنحضرت صلعم ذکر کرد فرمود دریاب
آنها را و واپس ستان و مفروش آن هر دو را مگر یکجا در مدینهٔ منوره نرخ گران شد
آنحضرت صلعم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسعر و قابض و باسط و رازق خدا ست و
من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و هیچ یکی از شما در مظلمهٔ خون و مال مطالبهٔ من نه کند
و آمده که احتکار نمی کند مگر خاطی و از تصریهٔ ابل و غنم منع فرموده یعنی شیرش نه دوشند تا
خریدار بازی خورد و داند که عادتش همین قدر شیر دادن ست و هر که بعد این تصریه خرید
کرده است وے به بهترین دو نظر ست بعد از دوشیدن شیر یعنی مخیر ست خواهد
نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدهد و در مسلم ست که این خیار تا سه روز ست و در
بخاری آمده که صاعی از طعام دهد نه از سمراء و تمر اکثر ست و در روایت دیگر آمده که هر که

گوسفند محفله یعنی نادوشیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد رواه البخاری
و بر تودهٔ از طعام گذر کرد و دست اندران نمود انگشتها تری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده است فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تا مردمان
ببینند هر که مارا بازی دهد وی از ما نیست و هر که انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست
خمار بفروشد وی دیده و دانسته در نار در آمده و خراج بالضمان است یعنی دخل و غلهٔ مبیع از آن
مالک رقبه است که ضامن او است نه از آن مشتری عروهٔ بارقی را دیناری داد تا بدان
اضحیه یا شاة خرید کند وی دو گوسفند خرید و یکی را بدیناری بفروخت و آن شاة و دینار
را آورد و او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سود کردی و درین حدیث
دلیل است بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و علما را دران پنج قول است که در مسک الختام
مذکور است و نهی فرمود از خریدن چیزیکه در شکم چارپایهاست تا آنکه بنهد و از بیع آنچه که در
پستانهای انعام است و از خریدن بنده گریزپا و از شراء مغانم تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریداری صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخرید ماهی را
در آب که آن غرر است و صواب وقف او است بر ابن مسعود و فرمود فروخته نشود ثمر تا آنکه
خورده شود و نه پشم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال است و در اسنادش ضعیف
نهی از بیع مضامین و ملاقیح آمده یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بر پشت های آنها است

باب در بیان خیار

هر که مسلمان را اقالهٔ بیع خود کند در گذرد خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرماید او را جنت
و این موافق قرآن است هل جزاء الاحسان الا الاحسان و دو کس که باهم خرید و فروخت
کردند هر دو خیار دارند مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگری را مخیر ساخته
پس اگر مخیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته رواه مسلم
بالجمله بائع و مبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشده اند مگر آنکه صفقه خیار باشد
و جدائی بخوف استقاله حلال نیست و در روایتی آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مردی
در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریدار کنی بگو لا خلابة یعنی فریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلعم بر آکل ربا و موکل و کاتب و هر دو شاهد او و فرموده
هم سواء و گفته ربا هفتاد و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
وطی کند و افزون ترین ربا آبروی مرد مسلمان ست و نفروشید زر را بزر مگر مانند بمانند
و میفزایید بعض آنرا ببعض و نفروشید سیم را بسیم مگر مانند بمانند و نیفزایید بعض آن را ببعض
و نفروشید غائب را از آن بناجز یعنی نسیه را بنقد و این متفق علیه ست و در حدیث عباده
بن صامت ست مرفوعا نزد مسلم طلا بطلا و نقره بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک
بنمک مانند بمانند سواء بسواء دست بدست ست و چون این اجناس مختلف شوند پس بفروشید
چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گویم در سائر احادیث این باب
ذکر همین شش چیز آمده پس بس و قصر بران ارجح اقوال ست و حدیث دلیل ست بر تحریم تفاضل
در دو جنس متفق ازین اجناس شش گانه منصوص علیها و در روایت دیگر آمده زر بزر وزن
بوزن مثل بمثل و سیم بسیم وزن بوزن و مثل بمثل ست و هر که افزود یا افزون خواست پس آن
رباست مردی را عامل کرد بر خیبر وی خرمای سره آورد آنحضرت پرسید همه تمر خیبر این چنین ست
گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تمر بدو و دو را بسه می خریم فرمود چنین مکن همه را بدراهم
بفروش باز آنرا بدراهم بخر و در باره ترازو نیز همچنین ارشاد کرد و فرموده کذلک المیزان یعنی حکم مکیلات
مثل تمر و حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان ست و نهی کرده از بیع توده تمر که مکیلش معلوم نیست بمکیلی

مسمی از تمر و طعام بطعام مثل بمثل ست و طعام صحابه دران روز جو بود فضاله ابن عبید روز خیبر
یکے گلوبند بدوازده دینار خرید دران مهرهاے جواهر و زر بود آن را جدا کرد زیاده از دوازده
دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود قلاده تا از وی آن زر و گوهر
را جدا نکنند و درینجا دلالت ست بر بطلان عقد و وجوب تدارک و نهی فرمود از بیع حیوان بحیوان
بطریق نسیه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بعینه و گیرید دمهاے گاوان او رضا دهید
بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را دور نکند آن ذل را هیچ
شی تا آنکه برگردید بسوی دین خود عینه بکسر عین فروختن کالا است بقیمت معلوم تا یک مدت
باز خریدن آن از مشتری بکمتر ازان و کسیکه شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
هدیه رسید و پذیرفت پس درآمد درے کلان را از درهاے ربا و در سندش مقال ست
و لعنت کرد رسول خدا صلعم بر راشی یعنی دهنده و بر مرتشی یعنی ستاننده و ابن عمرو بن عاص
را امر فرمود بساختگی سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را برآمدن ناقهای صدقه
بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و درینجا دلیل ست بر
جواز اقتراض حیوان و نهی فرمود از مزابنه و آن فروختن میوه تر بستان ست بمیوه خشک مثلا
اگر نخل ست آن را بتمر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور ست آنرا کیلا بزبیب فروخت نماید
و اگر کشت ست بکیلی از طعام بیع سازد پس ازین همه ها نهی نمود و از خریدن خرماے خشک
بخرماے تر پرسیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گردد یا نه گفتند کم می شود پس نهی کرد ازان
و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسیه بنسیه دین بدین و سندش ضعیف ست

باب در بیان رخصت در عرایا و بیع اصول و ثمار

رخصت داد آنحضرت صلعم در عرایا که فروخته شود بخرص از روی کیل و عریه همان مزابنه است
که بحکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده رخصت داد

درعریه بگیرند کسان خانه باندازهٔ آن از تمر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که رخصت فرمود در بیع عرایا باندازه اش از خرمای خشک در کمتر از پنج وسق یا در پنج وسق و نهی کرد از فروختن ثمار یعنی میوه ها تا آنکه صلاحش نمایان شود بائع و مبتاع هر دو را ازین بیع نهی نموده و در تفسیر صلاح ثمر آن زمان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از بیع ثمار تا آنکه سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن دانها تا آنکه سخت گردد و اگر یکی بدست برادر خود میوهٔ درخت فروخته ست و آنرا جائحه رسیده پس گرفتن ثمن آن حلال نبود چه قسم مال برادر را بغیر حق می تواند ستاند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوائح و نخلی که بعد از پیوند کردنش بخرند ثمرهٔ آن بائع راست که آنرا فروخته مگر آنکه مبتاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض و رهن

آنحضرت صلعم بمدینه آمد و ایشان سلف می کردند در ثمار تا یک سال و دو سال فرمود هر که سلف کند در تمر و در لفظی در چیزی پس باید که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند صحابه انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و مویز و روغن تا اجل مسمی سلف می کردند و نمی پرسیدند که آنها را زرع هست یا خیر آنحضرت صلعم فرمود هر که گرفت مال مردم بارادهٔ ادا ادا کند از وی خدای تعالی و هر که ستاند آن را بارادهٔ اتلاف تلف کند او را خدای تعالی بز آزی از شام آمده بود آنحضرت خواست که دو جامه از وی بنسیه تا میسره بگیرد کسی نزد او فرستاد وی نسیه نداد درینجا دلیل ست بر صحت بیع نسیه و تاجیل تا یسر و فرمود پشت مرکوب ست بنفقهٔ خود هرگاه که مرهون باشد و لبن در مشروب ست بنفقهٔ خود وقتی که رهن بود و نفقه اش بر راکب و شارب ست و بند کرده نمیشود رهن از راهن یعنی آن شی مرهون بوجه این رهن از ملک راهن بدر نمیرود و مرتهن مستحق آن نمی گردد بلکه از راهن ست غنم او و بر وی ست غرم او و این روایت مرسل ست و از مردی شتری جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که

قضاء دیگر کند وے گفت جز خیار نمی یابم فرمود همین اہل خیار بده که بهترین مردم احسن ایشان در قضا است و فرمود هر قرضے که منفعت کشد ربا ست و اسنادش ساقط ست و شاهدے دارد ضعیف و موقوف

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیابد وی احق ست بدان مال از دیگران و در لفظے دیگر آمده هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شد و فروشنده چیزی از ثمن آن نیافته است بلکه همین سرمایهٔ خود بعینه دریافته پس وی احق ست بدان متاع و اگر مشتری بمرد صاحب متاع اسوهٔ غرماء باشد یعنی مال او بدام مساوی در همه قرضخواهان قسمت پذیرد و در روایت دیگر این ست که هر که مفلس شد یا بمرد و مردے متاع خود بعینه یافت پس وی احق ست بدان و سندش ضعیف ست و فرمود لی واجد حلال می کند آبرو و عقوبت او را مردے میوه خریده بود بر وی آفت رسید و دَین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقه دادند بوفاے وام نرسید غرماء را ارشاد کرد هر چه نزد او یابید بگیرید و نیست شما را جز این و قدر یعنی زجر و حبس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را حجر کرد و در قرضے که بروی بود بفروخت ابن عمر گوید بمعروض شدم بر رسول خدا صلعم روز احد و من پسر چهارده ساله بودم پس اجازت نداد مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و پسر پانزده ساله بودم پس اجازتم داد در رفتن بغزوه و این متفق علیه ست و لفظ بیهقی این ست فلم یجزنی و لم یرنی بلغت گویا حد بلوغ پسر پانزده سال ست عطیهٔ قرظی گوید بمعروض شدم بر آنحضرت صلعم روز قریظه پس هر که موی عانه رویانیده بود کشته شد و هر که انبات نکرده راه او گذاشتند و من در کسانی بودم که موی نرویانیده پس راهم خالی کردند گویم این علامت دیگر ست از براے حد بلوغ و جائز نیست زن را بخشیدن چیزی مگر بدستوری شوی خود و در لفظے دیگر آمده جائز نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر مالک عصمت او

گشته است و حلال نیست سئوال مگر یکی را از سه کس یکی مردی که متحمل حماله شد پس او را سوال حلال ست تا آنکه بدان برسد پستر باز ماند دوم مردی که آفتی باو رسیده و مال او را هلاک ساخته است او را مسئله حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد سوم کسیکه او را فاقه رسیده تا آنکه سه کس از دانشمندان جرگهٔ او گویند که او را فاقه رسیده است پس حلال ست او را مسئله رواه مسلم

باب در بیان صلح

صلح جائز ست در میان مسلمانان مگر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان بر شرطهای خود اند مگر شرطی که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمود منع نکند همسایه همسایهٔ خود را از خلانیدن چوب در جدار خانهٔ خود ابو هریره چون این حدیث را روایت می نمودی گفت مالی اراکم عنها معرضین والله لارمین بها بین اکتافکم متفق علیه و هیچ کس را حلال نیست که عصای برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

باب در بیان حواله و ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنی در ادای وام ستم ست و چون در پی کرده شود یکی از شما بر شخص آسوده و توانگر پس باید که در پی او رود و در لفظی دیگر آمده که این حواله را بپذیرد یکی مرده بود بعد از غسل و حنوط و کفن پیش آنحضرت صلعم آوردند و تکلیف نماز جنازه کردند قدمی چند رنجه فرمود و پرسید که بر وی وامی هست گفتند دو دینار برگشت و نماز نکرد ابو قتاده تحمل آن دین نمود و گفت این دو دینار بر ذمهٔ من ست فرمود ثابت شد حق قرضخواه و مرده از آن بری گردید و بر وی نماز کرد آری قرض از مرتبه مردمی انداخت مرا و لبکه این راه گران بود سبک ساخت مرا و چون مردی مرده را که بر وی قرض می بود می آوردند می پرسید که قضای وام گذاشته است اگر می گفتند که وفای دین خود گذاشته است نماز می کرد و الا فلا و می فرمود

شما بر یار خود نماز بگزارید الّا دمیکه حق تعالی بر وی فتوح کرد فرمود من اولی ترم بمؤمنان از جانهاے آنها پس هرکه بمیرد و بروی دین ست قضایش بر من ست و در لفظے آمده هر که مرد و وفا نگذاشت قضایش بر من ست گوئیم این حدیث ناسخ حدیث اول ست و این یکے از افادات مبتکرهٔ حضرت شوکانی ست رضی الله عنه و فرمود نیست کفالت در حدّ و سندش ضعیف ست یعنی در حدی از حدود مثل زنا و سرقه و جز آن بلکه لابد ست از وقوع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث دو شریکم مادامیکه یکے دیگرے را خیانت نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شریکی یعنی کتابیش با دبرادر من و شریک من و این دلیل ست بر صحت شرکت و شریک شدند ابن مسعود و عمار و سعد در انچه روز بدر بیابند جابر خواست که بسوی خیبر رود نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل مرا بیابی پانزده وسق از وی بگیر و این دلیل ست بر شرعیت وکالت و حدیث عروهٔ بارقی در بارهٔ خریدهٔ ضحیه پیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن دال ست بر صحت توکیل و عمر فاروق را بر صدقه گماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض زکوة و خود وے صلعم شصت و سه شتر قربانی کرد و ذبح باقی را بعلے مرتضے سپرد و این توکیل ست و در قصهٔ عسیف آمده که انیس را فرمود بامداد برو اگر اقرار کند آن زن بزنا رجمش بکن غرضکه وکالت در همه کار و بار درست و نافذ ست حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق بگو هرچند تلخ باشد و در لفظ آمده که قل الحق ولو علی نفسك

وحدیث دلیل ست بر اعتبار اقرار انسان بر جان وسخن خود در همه کارها و باز عرض مال و بدن

باب در بیان عاریت

بر ذمه ست آنچه گرفته ست یعنی از دیگری تا آنکه ادا کند و بر هدا آنرا پس دستقبض واجب و عاریت مضمون ست بر مستعیر و فرمود ادا کن امانت را بسوی کسیکه امین کرد ترا و خیانت مکن کسی را که خیانت کرد ترا گویم جملهٔ اولی شامل عاریت و ودیعت هر دو ست و جملهٔ ثانیه دلیل ست بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعلی بن امیه را فرمود چون بیایند ترا رسل من ایشان را سه زره بده وی گفت این عاریت مضمونه ست یا مؤداة فرمود بلکه عاریت مؤداة ست و از صفوان بن امیه روز حنین چند زره مستعار گرفت وی گفت مگر بطریق غصب میگیری فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب در بیان غصب یعنی مال کسی بستم ستدن

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا در گردن او آنرا روز قیامت از هفت زمین و این حدیث چنانکه دال ست بر منع غصب همچنان دلیل ست بر هفت طبقه بودن زمین و مؤید او ست قوله تعالی ومن الارض مثلهن لکن مرفوعی صحیح صریح در باب بودن او ادم وخواتم درین طبقات ارض نزد ائمهٔ محدثین و ثقات اثبات ایشان بثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عائشه یا زینب تشریف میداشت یکی از امهات المؤمنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست آنحضرت صلعم گردش آورده دران طعام نهاد و فرمود بخورید و قصعهٔ صحیح آرنده داد و شکسته را نگاه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام ست و آوند بدل آوند و این دلیل ست بر عدم تفرقه در میان مثلی و قیمی و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر اذن آنها او را از ان زرع

هیچ نباشد همین نفقه او راست یکی در زمین دیگرے نخل نشانده بود آنحضرت زمین بزمیندار
داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود از انجا بر کند و گفت رگ ستمگار را هیچ حق نیست
و در سندش صحابی مجهول ست و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و مقرر دیست که
در منی روز نحر این خطبه خواندان دماءکم و اموالکم و اعراضکم علیکم حرام کحرمة
یومکم هذا فی بلدکم هذا فی شهرکم هذا متفق علیه و مدلول حدیث واضح ست
چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف دران بطریق غصب بالاولی حرام باشد

باب در بیان شفعه

قضا فرمود بشفعه در هر آنچیز که هنوز قسمت نه پذیرفته ست و هرگاه که واقع شد حدود و برگردانیده آمد
راهها پس شفعه نیست متفق علیه و در لفظے دیگر آمده که شفعه در هر شرک ست چه زمین و چه خانه و
چه باغ نمی سزد که بفروشد آنرا تا آنکه بر شریک خود عرض بکند و در روایت دیگر این ست که حکم کرد
بشفعه در هر شیٔ یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که جار دار احق ست بدار
و لفظ دیگر آنست که جار احق ست بصقب خود یعنی بشفعه خویش مراد لحوق و اتصال و اختلاط ست
و در روایت دیگر وارد شده جار احق ست بشفعه جار خود و انتظار ش برند اگرچه غائب باشد
وقتیکه طریق هر دو واحد ست و آمده که شفعه همچو گشادن پابند شتر ست و نیست شفعه از برای
غائب و سندش ضعیف ست

باب در بیان قراض

سه چیز ست که دران برکت باشد فروختن تا مدتی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آمیختن
گندم با جو از براے خانه خود نه از برای بیع و سندش ضعیف ست حکیم بن حزام چون مردے را
مال خود بمقارضت می داد شرط می کرد که آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و بر دریا
بار ننماید و در سیلگاهی با آن مال فرود نیاید اگر چیزے ازین کارها بکنے ضامن مال من باشی

جد علاء بن عبد الرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کردے برین شرط که ربح میان هر دو باشد و این موقوف بصحت رسیده

باب در بیان مساقاة واجاره

معامله کرد آنحضرت صلعم با اهل خیبر که یهود بودند بر نیمهٔ آن چیز که پیدا شود از میوه و کشت و در لفظے آمده که سوال کردند ماندن خود را در خیبر برین شرط که کفایت کنند عمل آنجا را و باشد از برائے ایشان نیمهٔ پیداوار میوه پس فرمود مقرر میداریم شما را برین اقرار مادامی که خواهیم یعنی بند اما پس ماندند در خیبر تا آنکه بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخری ست که داد آنحضرت صلعم یهود خیبر را نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتمال آن از اموال خود شان و نصف میوه مر ایشان را باشد حنظله بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر و سیم پرسید گفت باک نیست مردم به عهد رسالت اجاره بر ماذیانات و اقبال جداول و چیزها از زراعت می کردند پس گاهے این تلف شدی و آن سالم ماندی و گاهے این سالم ماندی و آن تباه گشتے و جز این اجاره دیگر نبود لهذا از آن زجر فرمود و اما شے معلوم مضمون پس بدان اندیشه نیست ماذیانات آنچه بر کنارهٔ نهر و مسیلها روید و جدول نهر خرد را گویند و درین حدیث بیان اجمالی ست که در اطلاق نهی از کرای ارض آمده و نهی فرموده از مزارعت و امر کرده با جرت مراد بمزارعت آنست که ارض و تخم از یکے باشد و عمل و گاو از دیگرے و حجامت کرده و اجرت داد حجام را و اگر این اجرت حرام بودی نداد ے و این نزد بخاری ست از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجام خبیث ست و این نزد مسلم ست وجه تطبیق آنست که عطا جائز ست و اخذ مکروه و در حدیث قدسی ست حق تعالی میفرماید سه کس اند که من خصم ایشانم روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد بنام من باز بشکست آنکه آزاد مردم کسے که آزاد را فروخت و ثمن آن بخورد سوم آنکه مزدور گرفت از وے استیفا کار کرد و مزد او نداد رواه مسلم کذا فی البلوغ و لکن یوسف سبط حافظ گفته انما هو فی البخاری

في البيوع و في ابن ماجة في الاجارة انتهى و فرمود احق چیزیکه بران اجرت گرفتید کتاب خدا ست یعنی بر رقیه بران و فرمود بدهید مزد اجیر پیش از انکه خوی او خشک گردد و چون اجیر گیرد مزد را تمام برد و در سندش انقطاع ست مگر بیهقی آنرا از طریق امام ابی حنیفه رضی الله عنه موصول ساخته

باب در بیان احیاء موات یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود هر که آباد کرد زمینی را که از ان کسی نیست وی احق ست بدان عمر فاروق هم در خلافت خود بدان قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین مرده را آن زمین مر او راست و نیست حمی مگر از برای خدا و رسول او حمی زمینی را گویند که از برای مویشی صدقه گرد آرند تا دران بچرند و نیست ضرر دادن و نه ضرر رسانیدن و نه ضرر گرفتن و هر که زمینی را احاطه کرد آن زمین او راست و هر که چاه کند او را چهل گز باشد از برای عطن ماشیه او و سندش ضعیف ست و وائل بن حجر را زمینی در حضرموت اقطاع کرد یعنی در جاگیر بخشید و زبیر را تا دویدن اسب قطاع داد وی اسپ خود را روان کرد تا آنکه بایستاد پس تازیانه خود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسید دست آنمقدارش بدهند و فرمود مردم شریک یکدیگر اند در سه چیز کاه و آب و آتش

باب در بیان وقف

چون آدمی بمرد عمل او منقطع شد مگر سه چیز یکی صدقه جاریه دوم علمی که بدان منتفع شوند سوم ولد صالح که از برای او دعا کند و این نزد مسلم ست مرفوعا از ابی هریره و سیوطی بران چیزها افزوده و توریث مصحف و رباط ثغر و حفر بیر و بنا بیت از برای غریب و محل ذکر نشان داده سه نمود آنکه ماند پس از وی بجای سه چیز مسجد و چاه و مهمانسرای * عمر فاروق را زمینی در خیبر بدست آمد از آنحضرت صلعم مشوره خواست و گفت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس تر از ان نزد من گاهی نبوده ست فرمود اگر خواهی اصل را حبس کنی و آنچه از ان حاصل شود آنرا صدقه گردانی عمر آنرا

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع وارث و هبه نرود و فقرا و قربی و رقاب و ابن سبیل و
ضیف ازان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر بمعروف ازان بخورد یا دوستی را
بخوراند گناهی نیست مگر بدان متمول نشود و در روایتی آمده که تصدق کن باصل زمین که نه فروخته شود
و در هبه نرود ولکن میوه او صرف نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع و اعتد خود یعنی
زره و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حبس نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پسر خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این پسر خود را غلامی بخشیده ام که مرا بود
فرمود همه پسران را این چنین دادی گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
خواست که آنحضرت صلعم را گواه گیرد برین نحله فرمود بترسید از خدا و عدل کنید میان اولاد خود
پس وی برگشت و آن صدقه را بر گردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر مرا برین عطا گواه
گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن یعنی
حالا تخصیص بعض مکن بلکه همه را برابر بده تا در بر برابر باشند عائد در هبه همچو سگ ست که
قی میکند و باز میخورد نیست ما را مثل بد هر که عود می کند در هبه خود وی همچو سگ ست که بر میگردد
در قی خود نیست حلال مرد مسلمان را که بدهد باز رجوع کند اندران مگر پدر را او در عطای ولد این
رجوع روا است آنحضرت صلعم هدیه از مردم میپذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجناب صلعم
را ناقه داد او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت راضی
شدی گفت نه باز بیفزود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری در آخر این حدیث
آمده لقد هممت ان لا اتهب الا من قرشی او انصاری او ثقفی و فرمود عمری کسی است
که بخشیده شد او را نگاه دارید بر خود مالهای خود را و تباه نکنید آنرا چه هر که عمری کرد وی کسی راست
که از برای او کرد در حیات و ممات و از برای عقب اوست و در روایتی دیگر ست که آن عمری که
رسول خدا صلعم آنرا جائز داشته آنست که بگوید این ترا و عقب تراست و هر که گفت این ترا است

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی بر می گردد و فرمود رقبی و عمری نکنید چه هر که رقبی یا عمری کرد آن از برای ورثهٔ اوست عمر فاروق یکی را اسپ داده بود در راه خدا وی آن را ضائع کرد عمر گمان نمود که بگرا ارزان بفروشد از آنحضرت صلعم پرسید فرمود خرید مکن اگرچه بیک درهم بدهد و فرمود هدیه فرستید بیکدیگر دوست دارید بیکدیگر را هدیه میکشد کینه را و ای زنان مسلمان خوار نشمرد زن همسایه هدیهٔ زن همسایه را اگرچه یک سم گوسفند باشد و هر که چیزی هبه کرد وی احق ست بدان مادامیکه بران مکافات نکرده است وصحیح وقف اوست بر ابن عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلعم بر یک خرما که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیدم که از صدقه باشد آن را می خوردم مردی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظرف و سر بند او را باز اشناسان آن را تا یکسال پس اگر صاحبش آمد فبها و نه بکار خود آر وی گفت ضالهٔ غنم را چه فرمائی فرمود ترا است یا برادر ترا یا گرگ را گفت ضالهٔ شتر چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار است همراه وی سقاء و حذاء وی ست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیابد و هر که جای داد گم شده را وی گمراه ست تا آنکه تعریفش کرده ست و هر که لقطه یابد باید که بران دو عدل را گواه گیرد و آن را نه در رشتهٔ او را نگاه دارد و نه پوشد و غائب نه کند اگر مالکش آمد احق ست باو و نه مال خداست میدهد هر کرا میخواهد و از لقطهٔ حاج نهی فرموده مگر منشد را و حلال نیست درندهٔ دندان دار و نه خر آبادی و نه لقطه از مال معاهد مگر آنکه ازان مستغنی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود بچسپانید فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست باهل آن و آن شش فریضه است که قرآن بتعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و آنچه باقی ماند یعنی بعد از تادیهٔ فرائض پس آن از برای مرد قریب بمیت ست که ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر را ونه کافر مسلمان را مردے بمرد ودختری ودختر پسری وخواهری
بگذاشت آنحضرت صلعم فرمود دختر را نصف ست ودختر پسر را سدس برای تکملهٔ دو ثلث وباقی
خواهر راست رواه البخاری وفرمود وارث نمیشوند از یکدیگر اهل دو ملت مردی آمد وگفت
نبیرهٔ ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود سدس چون برگشت او را طلبید وفرمود یک سدس
دیگر ست چون پشت داد باز او را بخواند وگفت این سدس دیگر طعمه ست گویا کنایه کرد از تعصیب
چه زائد ست بر اصل فریضه ومقرر کرد از برای جده سدس اگر زیر وی مادرے دیگر نباشد
گویم جده عام ست از آنکه مادر پدر باشد یا مادر مادر وخال وارث کسی ست که او را وارث نیست
مراد بخال برادر مادر ست وخدا ورسول مولای کسے اند که او را مولی نیست ع الله مولانا و
لا مولی لکم وهر مولودی که آواز کرد وارث می گردد وقاتل را از میراث هیچ نمی رسد
وهر چه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبهٔ ایشان ست هر که باشد وولا لحمه ست چو
لحمهٔ نسب نه در بیع رود ونه در هبه وفرمود افرض شما زید بن ثابت ست رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزے دارد ومی خواهد که دران وصیت کند نمی رسد که دو شب بسر برد
مگر آنکه وصیت وے نزد او نوشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من
مالدارم وجز یک دختر دیگرے وارث من نیست دو ثلث مال صدقه کنم فرمود نه گفت نیمهٔ
مال فرمود نه گفتم ثلث مال فرمود ثلث وثلث بسیار ست ورثه را اگر توانگر بگذاری بهتر ست از آنکه
درویش گذاری وتکفف کنند مردم را مردی آمد وگفت مادر من ناگهان بمرد ووصیت نکرد
وگمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزے تصدق مینمود اگر از طرف وے تصدق کنم او را اجر شود
فرمود آرے وگفت حق تعالی هر ذی حق را حق او داده پس نیست وصیت از برای وارث مگر آنکه
ورثه بخواهند وفرمود تصدق کرد خدا بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

زیادت در حسنات شما و سندش ضعیف ست لکن بعض طرق وے مقوی بعض ست

باب در بیان ودیعت

هر که نهاد ودیعت خود نزد کسے نیست ضمان بروی و سندش ضعیف ست یعنی اگر بدون خیانت و جنایت او تلف شده است و باب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب قسم فیئ و غنیمت عقب باب جهاد بیاید انشاء الله تعالے

کتاب النکاح

فرمود ای گروه جوانان هر که از شما جماع می تواند کردن وے تزوج کند که این اغض ست بصر را و احصن ست فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم ست که این صوم او را وجاء ست یعنی خصی شدن و فرمود من نماز می گزارم و می خوابم و روزه می گیرم و می کشایم و زنان را نکاح میکنم هر که رو گردانید از سنت من وی از من نیست و بود که امر می فرمود به بارة و سخت نهی میکرد از تبتل و می گفت بزنی گیرید زن دوستدار زاینده را که من بسیار شمرم بشما انبیاء را روز قیامت و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر صرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی بسبب حسن صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت الٰهی ست چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت معاون شوے باشد بر تقوی پس فتحمند شو بزن دیندار خاک آلوده باد هر دو دست تو و چون کسے را بار کباد نکاح فرمودی گفتے بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير ابن مسعود گفته رسول خدا صلعم ما را تشهد در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این ست ان الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له واشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله و بخواند سه آیت در سبل السلام گفته آیات این ست يا ايها الناس اتقوا ربكم الذي خلقكم من

نفس واحدة تا رقیبا دوم اتقوا الله حق تقاته تا آخر سوم اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا تا عظیما
و سفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی تساءلون به والارحام تا رقیبا و ثالث
را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث شمرده مگر آنکه
اتقوا الله الذی را اول و حق تقاته را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر ست
مرفوعا هر که خواستگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح این باید
که بکند و مردی را که تزوج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و ببین او را و این
دلیل ست بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه بر خطبهٔ برادر مسلمان نهی نموده تا آنکه خاطب اول
آنرا ترک دهد یا اذن فرماید زنی آمد و گفت من نفس خود را بتو هبه می کنم آنحضرت صلعم بسوی او
نگریست و بلند و پست او را دریافت و سرنگون شد زن چون دید که در بارهٔ او حکمی نکرده
بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
بزنی من ده فرمود نزد تو چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و ببین که چیزی
می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگرچه خاتمی از حدید باشد باز رفت
و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمی از آهن ولکن این ازار من ست راوی حدیث گوید نبود او را
ردا یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت صلعم فرمود باین ازار چه می توانی کرد اگر تو
پوشی زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشد ترا هیچ نبود آن مرد تا دیر بنشست باز ایستاد
تا برود چون او را صلعم دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین و چنان
سوره ست پرسید از ظهر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو ترا مالک این زن کردم بآنچه
از قرآن با خود داری و این دلیل ست بر صحت عقد بلفظ تملیک و در لفظی دیگر آمده برو
که تزویج بتو کردم او را قرآن بیاموزش و در روایتی چنین آمده که ممکن ساختم ترا بروی
بنا بر آنچه با تست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یاد میداری از قرآن گفت
سورهٔ بقره و سوره که متصل او ست فرمود برخیز و بیست آیه باو بیاموز زن تست همین آموختن قرآن

مهر آن زن گردانید و همین ست حق زیرا که تحدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و
فرمود اعلان کنید نکاح را و نیست نکاح مگر بولی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
او باطل ست پس اگر دخل شده بدان او را مهر باشد بنا بر استحلال فرج او و اگر باهم اشتجار کنند
سلطان ولی کسی ست که نیست ولی مر او را و نکاح کرده نشود زن ثیب تا آنکه مشوره خواهند از وی
و نه دوشیزه تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و در
روایتی آمده ثیبا حق ست بنفس خود از ولی خویش و از بکر مشوری خواهند و اذن او سکوت
اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با ثیب حکمی و اختیاری و یتیمه را استیمار کنند و تزویج
نکند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شغار نهی آمده و آن چنانست که یکی دختر خود را
بزنی مردی بدهد برین شرط که وی دختر خود را بزنی اینکس ارزانی دارد و میان این هر دو صداق
یعنی کابین نبود بلکه همین مبادله مهر باشد دختری بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
او را بناخوشی او در زنی داده است او را مخیر گردانید و حدیث مرسل ست و زنی که دو ولی او را
تزویج کرده اند آن زن از برای اول زوج باشد و هر بنده که بغیر اذن اهل یا مالی خود نکاح
کرد وی عاهر ست یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عمه و خاله او و فرمود محرم نکاح
خود نکند و نه نکاح دیگری و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود و ابن عباس گفته آنحضرت صلعم میمونه را
نکاح کرد و محرم بود دیگر میمونه می گوید که نکاح وی در حالی کرد که حلال بود و این [illegible]
اهل البیت ادری بما فی البیت و آنچه متعه [illegible] که بدان [illegible] توان کردن شرط ست
که بدان فروج را حلال ساخته اند و رخصت فرمود در سال [illegible] متعه تا سه روز باز نهی کرد
ازان در سال خیبر علی مرتضی گوید نهی کرد از متعه زنان و از گوشت خران آبادی و در روایت
دیگر آمده اذن دادم شما را در استمتاع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا تا روز قیامت پس
هر که نزد او چیزی ازان باشد راه او خالی کند و آنچه او را داده است چیزی ازان نستاند
و لعنت فرمود بر محلل و محلل له و فرمود تزویج نکند زانی مجلود مگر مثل خود را مردی که زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد زوج اول خواست که باوی تزوج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوی دیگر از شهد کی او آنچه شوی اول چشیده است

باب در بیان کفاءت و خیار

بعضی عرب کفو بعض اند و بعض موالی اکفاء بعض مگر حائک و حجام و در سندش راوی غیر مسمی ست و لهذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاهدی دارد منقطع الحاصل ۵ اعتبار تربت آدمیان از حسب ست بدهر تحقیق نسب آدم و حوا کافی ست و مراد بحسب دینا بخلق و دین خاطب ست پس دین فاطمه قرشیه بنت قیس را که از مهاجرات اول بود فرمود نکاح کن با اسامه بن زید و او غلام بود و این نزد مسلم ست و فرموده ای بنی بیاضه نکاح کنید ابا هند را و نکاح کنید بسوی او و وی حجام بود و سندش جید ست و مخیر شد بریره بر زوج خود وقتی که آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایتی آمده که حر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثبت ست و در بخاری از ابن عباس بصحت پیوسته که وی عبد بود نیز نزد ایشان گفت مسلمان شدم ای رسول خدا و زیر من دو خواهر اند فرمود هر کدام را که خواهی طلاق ده غیلان بن سلمه اسلام آورد و او را ده زن بود همراه او مسلمان شدند او را امر کرد که از ایشان چهار زن اختیار نماید ابن حبان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم عن ابیه نموده بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و حق سخن ایشان ست و الله اعلم و لکن احتیاط در هر حال اولی ست و استدلال بمثنی و ثلث و رباع بر منع زیادت بر چهار خلاف نهاد زبان عرب عرباست و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول ست برهان قاطع نیست باطع کرد آنحضرت صلعم زینب دختر خود را بر ابی العاص بن ربیع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین باز گردانید و نکاح تازه نکرد و این دلیل ست بر آنکه تفریق مسلمه زیر کافر چون اسلامش از اسلام

متأخر باشد با وجود انقضای عدت وطول مدت جائز ست ولکن احدی باین جانب نرفته باآنکه احمد وحاکم تصحیحش کرده اند ودر روایت دیگر آمده که بنکاح جدیدش رد کرد ترمذی گوید حدیث اول اجود الاسناد ست ولکن عمل برین روایت ثانی ست زنی اسلام آورد ونکاح کرد زوج نخستین او آمد وگفت من مسلمان شده ام واین زن اسلام من دانسته آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر دیگر بکشید وبزوج اول داد صححه ابن حبان والحاکم آنحضرت صلعم عالیه را از بنی غفار تزوج کرد چون بروی در آمد وجامه خود بنهاد در پهلویش بیاضی دید فرمود البسی ثیابك والحقی باهلك وحکم داد بدادن مهر ودرینجا دلیل ست بر ردّ زن بعیب ولکن در سندش مجهولی هست عمر بن خطاب گفته هرکه زنی را بزنی گرفت وبروی در آمد واو را برصاء یا مجذومه یا مجنونه یافت از برای او صداق ست بسبب مسیس او واین صداق از کسی بگیرد که او را بازی داده ودر روایت دیگر زیاد کرده او بها قرن فزوجها بالخیار فان مسها فلها المهر بما استحل من فرجها ودر باره عنین حکم کرد که یکسال مهلتش دهند واین همه موقوف ست بر فاروق رضی الله عنه ورجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هرکه زن را در دبر آمد وی ملعون ست وفرمود نمی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در دبر آمد هرکه ایمان دارد بخدا وروز آخرت وی ایذا ندهد همسایه خود را وبپذیرید وصیت خیر در حق زنان که آفریده شده اند از استخوان پهلو واعوج شی در ضلع اعلای اوست اگر روی کنی که راستش سازی بشکنی واگر بگذاری همچنان کج بماند پس قبول کنید وصیت خیر را در باره زنان ودر روایت دیگر آمده اگر خواهی که بوی تمتع شوی تمتع شو با وجود عوج واگر روی کنی که راست کنی بشکنی او را وشکستن او طلاق دادن اوست جابر گوید در غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمدینه آمدیم بخانه در آمدن خواستیم فرمود درنگ کنید وشب هنگام بخانه درآیید تا زن ژولیده مو شانه کشد ومغیبه استره بکار برد ودر روایت دیگر آمده چون یکی را از شما غیبت دراز گردد باید که شب هنگام بر اهل خود

نذر آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
برسد پس سر راز او را فاش کند معاویه بن حیده گفته ای رسول خدا حق زن یکی از ما چیست فرمود
بخوران او را چون بخوری و بپوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی و نسبت بقبیح مکن او را و
جدا نساز او را مگر در خانه یهود میگفتند مرد چون زن خود را از قبل از طرف دبر بیاید ولد احول شود
یعنی کاژ چشم گردد پس این آیه فرود آمد نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم یعنی به کیف که خواهید
و بهر وضع که بیندیشید زن را بیایید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صمام واحد باشد که بار و نتیجه از انجا رو مینماید
و هر که خواهد که اهل خود را بیاید باید که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا بگوید اگر
میان هر دو ولدی مقدر ست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فراش
خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در خشم گذرانید فرشتگان بران زن تا صبحدم
لعنت می کنند و در لفظی آمده که خشمگین میشود بر وی کسیکه در آسمان ست یعنی او سبحانه و تعالی
و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگرے را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
خلاند و از دیگرے این کار خواهد وی ملعون ست و فرمود خواستم که نهی کنم از غیله یعنی جماع
کردن با زن در حالت رضاع نگردیدم که روم و فارس همچنین می کنند و ضررے باولاد ایشان نمیرسد
و فرمود عزل وأد خفی ست گویم و آن کشیدن مرد ست ذکر خود را از فرج زن بعد از ایلاج اندران
تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا داهی هست که از ان عزل می کنم و حمل او را
ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهود می گویند که عزل موءوده صغری ست
فرمود دروغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا بر گردانی جابر گفته عزل
می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزے منهی عنه می بود قرآن ما را از ان نهی
می کرد و در لفظے آمده که رسید این معنی بآنحضرت صلعم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که
طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صداق یعنی مهر و کابین زنان

آنحضرت صلعم صفیه را آزاد کرد و همین عتق را صداق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات دوازده
اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درهم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درهم باشد علی مرتضی
چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزدم هیچ نیست فرمود زره
حُطمیه تو کجاست یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب است و هر زن که نکاح کرده شود بر مهر یا عطایا
بر وعده پیش از عصمت نکاح آن چیز او راست و هرچه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست
که باو بخشیده شد و احق چیزی که بران اکرام مرد کنند دختر و خواهر اوست یعنی بکرم در اصهار
همین خسر و خسر پوره اند پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
نبرده و بروی داخل نشده تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیش و بروی
عدت است و او را میراث باشد معقل بن سنان اشجعی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
درباره بروع بنت واشق که زنی از ما بود همچو حکم تو حکم فرموده ابن مسعود بغایت خوشنود شد و
گفت بعد از اسلام بهیچ چیز آنقدر خوشنود نشده‌ام چندانکه باین موافقت قضای خودم بقضای
نبوی دلشاد گردیدم آری ع فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شود بس است
هر که در مهر زن سویق یا تمر دادوی آن زن را بر خود حلال ساخت * و این موقوف است بر جابر
و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر دو نعل و تزویج کرد مردی را بزنی بر خاتم حدید و
این حدیث که مهر کمتر از ده درهم نمی باشد موقوف است بر علی و در سندش مقال است و بهترین
صداق آنست که آسان تر بود عمره دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ نمود از وی
صلعم فرمود لقد عذت بمعاذ و او را طلاق داد و اسامه را امر کرد که سه ثوب باو بدهد و در سندش
راوی متروک است اما اصلش در صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبدالرحمن بن عوف اثر صفرت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بروزن

وانۂ خرما از زر فرمود برکت دہد ترا خدا ولیمہ کن اگرچہ بیک گوسفند باشد و چون دعوت شود یکے از شما بسوی ولیمہ باید کہ بیاید و در روایتے آمدہ کہ چون دعوت کند یکے را از شما برادر او باید کہ قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمہ ست کہ آیندہ را ازان منع کنند وانکار نمایندہ را بسوی آن طلبند و ہر کہ اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را غرضکہ نزد دعوت اجابت ست اگر صائم ست نماز گزارد یا دعا کند و اگر مفطر ست بخورد و در لفظے آمدہ اگر خواہد بخورد و اگر خواہد ترک دہد و ولیمہ روز اول حق ست و روز دوم سنت و روز سوم سمعہ و ہر کہ بشنواند خود را بشنواند و رسوا کند او را خدا تعالی و سندش غریب ست اگرچہ شاہد دارد و ولیمہ تا سہ روز غیر جائز نباشد زیرا کہ از باب ضیافت ست و مدت ضیافت در احادیث دیگر ہمین سہ روز آمدہ واللہ اعلم و آنحضرت صلعم ولیمہ کرد بر بعض زنان خود بدو مُد از جو و قیام کرد میان خیبر و مدینہ سہ شب بنا بر بنا بصفیہ و مدعو شدند مسلمانان در ولیمۂ او و نبود دران نُحبز و نہ لحم ہمین امر بگستردن نطع فرمود و بران خرما و اقط و سمن انداخت و چون دو داعی فراہم آیند دروازۂ ہر کہ نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکے سابق گردد اجابت وی کند و سندش ضعیف ست و فرمود نمی خورم تکیہ زدہ و بعمر بن ابی سلمہ را گفت ای کودک نام خدا ببر و بدست راست بخور و از پیش خود تناول کن و فرمود از جوانب قصعہ بخورید و از وسط آن مخورید کہ برکت در وسط فرود می آید و ہرگز عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نہ بگذاشت و فرمود بدست چپ نخورید کہ شیطان بہمین شمال می خورد و در آشامیدن آب نفس در آوند نزدند و دران ندمد

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود بعدل و می گفت خداوندا این قسم من ست درانچہ مالکش ہستم پس ملامت مکن مرا درانچہ مالک آن ہستی و من مالکش نیستم و این دلیل ست بر آنکہ محبت و میل قلب با یکے از زنان مقدور بندہ نیست بلکہ از جانب خدا است و نیز درین قسم عدل و

تسویه در جماع شرط نیست و هر که دو زن دارد و مائل ست بسوی یکی از انها بیاید روز قیامت و نصف بدن او افتاده و خمیده و ساقط و مائل باشد و سندش صحیح ست مراد میل در قسم و انفاق ست نه در محبت و از سنت ست که چون بکر را بر ثیب آرد هفت شب نزد او بماند پستر قسم کند و اگر ثیب را بزنی گیرد سه شب نزد او بماند باز قسمت نماید و لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر برد و فرمود تو بر اہل خود خوار نه اگر خواہے نزد تو ہفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود ہم ہفت شب بگذرانم سوده بنت زمعه یوم نوبت خود بعائشه بخشید پس آنحضرت صلعم دو شب نزد او بسر بردے و بعض زنان را بر بعض فضیلت در قسم نه نهادے بلکه نزد ایشان و کم روزی بودے مگر آنکه بر ہمه از ایشان گشتے و از ہر زن نزدیک شدی بغیر مسیس یعنی جماع تا آنکه بزنے میرسید که نوبت او بودی پس نزدش شب بسر بردے و در روایتی آمده بعد از گذاردن نماز عصر بر زنان دور کردے پستر از انها نزدیک شدی و در مرض موت پرسیدی که فردا کجا باشم اراده یوم عائشه می کرد ازواج مطہرات اذن دادند که ہر کجا که خواہد بماند پس بخانهٔ عائشه ماند و نزد سفر درمیان زنان قرعه انداختی سہم ہر کدام که بر آمدے ہمان را ہمراه بردے و فرمود نزند یکی از شما زن خود را ہمچو زدن بنده

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا عتاب نمی کنم بروے در خلق و دین و لکن ناخوش دارم کفر را در اسلام فرمود باغچه او را بروے باز می گردانی گفت آرے فرمود اقبل الحدیقة و طلقها تطلیقة رواه البخاری و در روایتے آمده که امر کرد او را بطلاق آن زن و عدت وے یک حیض گردانید و ثابت مردے کم رو بود زنش گفت اگر خوف خدا نبودے نزد در آمدن وے بروے او تف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاہر امر بطلاق مفید وجوب ست اگرچه از برائے ارشاد گفته اند بدلیل قوله تعالیٰ امساك بمعروف او تسریح باحسان و نص اشارت می کند بآنکه حاکم را امر بخلع میرسد

كتاب در بيان طلاق

ابغض حلال نزد خدا طلاق است ابن عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود پدرش
عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت صلعم پرسید فرمود حکم کن او را بمراجعت بگذارد او را تا آنکه
پاک گردد از حیض باز حیض آرد باز پاک شود پس اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از مس طلاق
دهد این عدتی است که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگو او را که برگردد
باز طلاق دهد در حالیکه طاهر است یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک
طلاق ولکن حاسب متعین نیست غالبا این حسبان از ابن عمر باشد و ازینجاست که جمعی از ائمه
حدیث قائل اند بعدم وقوع طلاق بدعی و نیز یکی دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود ابن عمر او را
گفت تو یک طلاق یا دو طلاق داده آنحضرت صلعم مرا امر کرد که مراجعت کنم و نگاهش دارم تا آنکه
که حیض دیگر بیارد یا تو او را سه طلاق داده پس امر خدا را در باره طلاق زن خود عاصی شده
و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رد کرد آنحضرت صلعم آن زن را بر من و آن طلقه را چیزی
ندید و فرمود که بعد از طهر طلاق ده یا نگاه دار گویم و این صریح است در عدم وقوع بدعی والله اعلم
ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی
اگر در یک مجلس یکبار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن
مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و امضا کرد محمود بن لبید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن
خود را سه طلاق داد داست یعنی در یک بار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کرده میشود بکتاب
خدا و من میان شمایم تا آنکه مردی گفت اگر بفرمائی او را بکشم ابو رکانه ام رکانه را طلاق داد در سو گفتند
فرمود رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود دانستم برگرد و در لفظ آمده که سه طلاق داد در یک
مجلس و بر آن غمگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که ابو رکانه سهیمه
زن خود را طلاق البته داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بر وی باز گردانید

و آمده که سه چیز ست که جد و هزل آن هر دو جد ست نکاح و طلاق و رجعت و در لفظی بجاے رجعت عتاق آمده و در روایتے دیگر وارد شده که جائز نیست لعب در طلاق و نکاح و عتاق هرکه اینها را گفت واجب شد و فرمود نبی ﷺ تجاوز کرد خدا از امت من حدیث نفس را مادام که بدان عمل نکرده است و تکلم ننموده و نهاد از این امت خطا و نسیان را و آنچه بران مستکره شده است و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة بلکه این تحریم یمین ست کفارهٔ آن بدهد دختر جون چون بر آنحضرت داخل کرده شد و آنحضرت باوی نزدیک گردید اعوذ بالله منك گفت فرمود لقد عذت بعظیم الحقی باهلك لاحق شو به کسان خود و این کنایه است از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح و نه عتق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نه نذر در غیر ملک و نه عتق دران و نه طلاق دران و قلم مرفوع ست از سه کس نائم تا آنکه بیدار گردد و صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان رجعت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و برمیگردد و گواه نمی گیرد پرسیدند گفت بر طلاق وی و بر رجعت او گواه گیر ابن عمر چون زن خود را طلاق داد آنحضرت عمر را گفت مره فلیراجعها

باب در بیان ایلاء و ظهار و کفارهٔ آن

ایلا کرد آنحضرت صلعم از زنان خود و حلال را حرام ساخت و کفارهٔ یمین داد ابن عمر گوید مولے بعد از مضی چار ماه توقف کند و نمی افتد طلاق تا آنکه طلاقش دهد سلیمان بن یسار چند و ده کس را از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا رجوع کند یا طلاق دهد رواه الشافعی ابن عباس گفته این ایلاء در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد حق تعالی توقیت آن بچهار ماه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایلا نبود گویم معارض اوست ایلاء نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع ست و این موقوف وچار باه حکایت ست نه توقیت مردی ظهار کرد بازن خود و بر وی
بیفتاد نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت قبل از تکفیر بر وی افتادم فرمود نزدش مرو تا آنکه حکم خدا
بجا آری یعنی کفاره دهی و در لفظی کفّر ولا تعد آمده سلمه بن صخر بخوف رسیدن
بزن در رمضان ظهار کرد شبی چیزی از بدن آن زن نمایان شد بر وی بیفتاد آنحضرت
فرمود برده آزاد کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه پیاپی روزه گیر گفت
نرسیدم بانچه رسیدم مگر از همین روزه گرفتن فرمود شصت مسکین را زنبیلی از خرما بخوران و
این کفارهٔ ظهار ست

باب در بیان لعان

یکی آنحضرت صلعم را گفت بفرما اگر یکی از ما زن خود را بر فاحشه یابد چه کار کند اگر می گوید تکلم میکند
بامر عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بر مثل آن ع گویم مشکل و گر نگویم مشکل ع هیچ
جواب نداد روز دیگر آمد و گفت انچه از تو پرسیدم بدان مبتلا گشتم پس آیات سورهٔ نور فرود آمد
و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا اهون ست از عذاب
آخرت وی گفت سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد من بران زن دروغ نه بسته ام آنحضرت صلعم زن را
طلبداشت و وعظ کرد وی گفت قسم بکسیکه ترا بحق برانگیخت وی دروغگو ست ناچار شروع بمرد
کرد وی چار گواهی بنام خدا داد باز شروع نمود بزن و میان هردو جدائی ساخت و در
روایت دیگر آمده که متلاعنین را فرمود حساب شما هردو بر خداست و یکی از شما کاذب ست
اکنون ترا راهی بسوی آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بر وی
پس آن مال در عوض استحلال فرج اوست و اگر بر وی دروغ بسته پس رجوع مال از وی دور ترست
و فرمود ببینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فروهشته مو بیارد پس آن از شوی وست و اگر چشم سرمه گون و
پیچیده موی کوتاه قد آرد پس آن از کسی ست که با وی بدنام شده مردی دیگر را امر کرد که نزد شهادت

ناموس وست بر دهن او نهد که آن موجب وست یعنی فراق زن را واجب می کند و در قصهٔ
متلاعنین بروایت دیگر آمده که چون هردو از تلاعن فارغ شدند مرد گفت بر وی دروغ بستم ای
رسول خدا اگر اکنون نگاهش دارم دست طلاق داد قبل از انکه رسول خدا صلعم او را بدان امر فرماید مردی
دیگر آمد و گفت زن من دست لمس کننده را رد نمیکند فرمود بدر کن او را گفت می ترسم که جانم
در پی او رود فرمود تمتع شو بوی و در لفظی آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از وی فرمود نگاه دار
او را که دو گونه رنج و عذاب است جان مجنون را بلای صحبت لیلی و فرقت لیلی لمس در
لغت بمعنی سودن و کاویدن هردو آمده تا مرادش کدام یک ازین هردو معنی است و ظاهر آنست
که مراد اول باشد چه القا ثانی دور از شرائع اسلام و هدی شارع علیه السلام مینماید و چون
آیه لعان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی را که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در
چیزی نباشد و او تعالی او را از بهار در بهشت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند بسوی
او یعنی می داند که فرزند اوست در پرده شود خدا از وی و رسوا نماید او را بر سر خلائق در اولین و
آخرین هم گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم زدن او را نفی وی نمیرسد یعنی انکارش بعد از
اقرار مفید نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود ترا اشتران اند
گفت آری پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگ اند فرمود در آن میان اورقی سیاه یعنی
سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رگی آنرا کشیده باشد فرمود
پس شاید این پسر ترا هم رگی کشیده باشد غرضکه آن مرد تعریض کرد بنفی لکن آنحضرت او را درین
امر رخصت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگواری و استبرا و جز آن

سبیعه اسلمیه نفساء شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلعم اذن نکاح خواست
او را اذن داد وی نکاح کرد و در لفظی آمده که بعد از چهل شب از وفات زوج خودش بزایید زهری

گو میه باکی نبی بینیم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه نزدیکش قربت نکند تا آنکه پاک
گردد و امر بریره است به حیض سند معلول دارد و مطلقهٔ ثلثه را سکنی و نفقه نبود و احداد نکند زن بر
هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگواری نماید و جامهٔ رنگین نپوشد
مگر جامهٔ عصب یعنی هیچ چیزی و سرمه نکشد و عطر نمالد مگر چون از حیض پاک شود پارهٔ از قسط
یا اظفار اگر بکار برد مضایقه نیست و در لفظی آمده که خضاب نکند و شانه نکشد ام سلمه بعد از
وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افروزد مکنی آن را
مگر در شب و در روز دور کنی و شانه ببوی خوش مکن و نه بحنا که این خضاب ست گفت پس با
کدام شانه کنم فرمود کنار دختر زنی را شوهر مرده بود و چشمش درد آمد وی آنحضرت صلعم را
از سرمه کشیدن پرسید فرمود مکش خالهٔ جابر مطلقه شد خواست که میوهٔ نخل خود برد مردی اورا
از برآمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بلی خرمای خود را ببر شاید صدقه دهی یا کار
نیک بجا آری شوهر فریعه دختر مالک در جستجوی بندگان خود برآمده بود او را کشتند فریعه آنحضرت
را پرسید که بکسان خود برگردم که شوی من مسکنی در ملک خود نگذاشته است و نه کدام نفقه فرمود
آری چون برگشت و در صحن خانه رسید آوازش داد و فرمود که بمان در همان خانه که هستی تا آنکه کتاب
بمدت خود برسد وی همچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود
فاطمه بنت قیس را شوهر وی سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی ناگهان
بر من در آید او را امر کرد پس وی نقل مکان نمود عدت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
باشد و در سندش انقطاع ست و اقراء نزد عائشه اطهار ست و نزد دیگران حیض و طلاق
برده دو طلاق باشد و عدتش دو حیض بود و سنده ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان دارد
بخدا و روز آخرت آنکه بنوشاند آب خود بکشت دیگری مراد وطی با زن باردار ست و حدیث
دال ست بر تحریم آن عمر فاروق در بارهٔ زن مفقود الزوج تربص چار سال و بعد آن عدت
چار ماه و ده روز نشان داده و مرفوع آمده که زن مفقود زن آن مفقود ست تا آنکه بیان بیاید

سندش ضعیف ست پس هر دو در خور احتجاج نبود و فرمود شب نگذارد هیچ مرد نزد زن مگر آنکه ناکح باشد یعنی زوج او یا ذو محرم و خلوت نکند هیچ کس بازنان مگر آنکه با وی ذی محرم بود و در بارهٔ سبایای اوطاس ارشاد کرد که حامل موطوه نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض آرد فرزند از برای فراش ست و عاهر را حجر یعنی حرمان یا رجم و حدیث دلیل ست بر ثبوت نسب ولد الحرام بفراش

باب در بیان رضاع

مکیدن یک دو بار حرام نمیگرداند آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما رضاعت نیست مگر از گرسنگی گویم واین در خرد سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و دو نیم سال نزد بعض مردم سهله دختر سهیل گفت اے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه با ما در خانه می ماند و بمبلغ رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردے بروی أفلح برادر ابی القعیس بعد از نزول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی انکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود فرمود او را بخود اذن آمدن بده که عم تست یعنی از رضاعت در کتاب عزیز اول عشر رضعات معلومات بحرص فرود آمده بود پس بخمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلعم وفات کرد و این آیه در قرآن خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلعم دختر حمزه را بزنی گیرد فرمود وی مرا حلال نیست دختر برادر رضاعی منست وحرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب و فرمود حرام نمی سازد از رضاع هیچ قسم مگر آنچه بشگافد رودهای کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع مگر در دو سال واین موقوف ست و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا سخت کند و گوشت برویاند عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی اهاب را تزوج کرده بود زنی آمد و گفت من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود کیف وقد قیل پس عقبه او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت درینجا دلیل ست بر قبول شهادت واحد مرضعه و وجوب عمل

بران و آزاد است رضاع زن احمق نهی فرموده و این مرسل ست

باب بیان نفقات

هند زنکه ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل ست آنقدر هم از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسنده شود مگر آنچه از مال او بی دانستن وی بگیرم و لیکن آیا بر من درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بمعروف بگیر طارق محاربی بمدینه آمد و دید که آنحضرت صلعم بالای منبر ست و میفرماید ید معطی علیاست و ابتدا کن بعیال مادر و پدر و خواهر و برادر خود ثم ادناك ادناك و فائده این ترتیب ظاهر ست مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار نگیرد و حق زن آنست که چون بخورد او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث پیشتر در باب عشرت زنان گذشته ست و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و جامه ست بمعروف و مرد را این قدر بزه بس باشد که هر کرا قوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظی دیگر آمده که حبس کند قوت را از مملوک و حاصل آنکه شوی او مرد هست نفقه نیست و ید علیا بهتر از ید سفلی ست و ابتدا بکسی کند که عیالداری او می کند زن می گوید که بخوران مرا یا بگذار سعید بن مسیب گفته هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت ست و این مرسل قوی عمر فاروق بامرای اجناد در بارهٔ مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را مواخذه کنند بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زمان حبس بفرستند و سندش حسن ست مردی آمد و گفت ای رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر فرزند خویش صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر زن خود خرج نما گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود صرف کن یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر هست فرمود انت اعلم و در لفظی تقدیم زوجه بر ولد آمده معاویه بن حیده گفته ای رسول خدا نیکی با که کنم فرمود مادر تو گفتم باز فرمود مادر تو گفتم باز فرمود مادر ترا گفتم باز فرمود پدر تو پس الاقرب فالاقرب

و این ترتیب حاکم مادهٔ نزاع ست درباره نفقات ذوی القربی

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اے رسول خدا این پسر من ست شکم من او را آوند بود و پستان من او را مشک و کنار من او را جای ماندن و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که از من او را بگیرد فرمود تو حقی باو مادام که نکاح نکنے زنی دیگر گفت زوج من می خواهد که پسر مرا ببرد حالانکه وے مرا نفع داده است و از چاه ابی عنبه آبم نوشانیده و شوهر وی نیز آمد آنحضرت فرمود اے غلام این پدر تست و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر وے دست مادر گرفت و زن او را ببرد رافع بن سنان اسلام آورد و زنش از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلعم مادر را یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو نشانید وی میل بسوی مادر کرد فرمود اللهم اهده پس مائل بسوی پدر شد پدر او را بگرفت درین حدیث دلیل ست بر ثبوت حق حضانت از برائے ام کافره چه اگر او را حق نبودے صبی را میان هر دو ننشاندی و نیز دلیل ست برانکه صبی تابع خیر ابوین ست در دین و دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجاے مادر ست و در روایتے باین لفظ ست که دختر نزد خاله خود ماند که خاله والده ست خادم یکے چون طعام آرد اگر او را با خود ننشاند باری یک دو لقمه اش بدهد تعذب شد زنی درباره گربه که آن را بند کرده بود تا آنکه بمرد و بدوزخ شد نه خود ش او را خورانید و نوشانید و نه رها کرد که خویشتن از خشاش یعنے هوام زمین بخورد

کتاب در بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که گواهی می دهد به لا اله الا الله و انی رسول الله مگر بسبب یکے از سه خصلت یکے ثیب زانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر بکفر نه بهیخ و ابتداع و در لفظ دیگر آمده یکی زانی محصن که سنگ زده آید
دوم مردی که مسلمانی را عمداً بکشد و در قصاص وے کشته شود و سوم مردے که بدر رود از اسلام
و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و آول حکمی که
میان مردم روز قیامت کنند خونهاست و هر که بندهٔ خود را بکشد وی را بکشند و هر که عضو او
قطع کند عضوش ببرند و هر که او را خصی سازد وی را خصی نمایند و کشته نشود پدر عوض پسر و سندش
مضطرب است ابو جحیفه مرتضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما چیزے از وحی غیر قرآن هست فرمود
لا والذی فلق الحبة وبرأ النسمة الا فهم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن وما فی
هذه الصحیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و رهائی اسیرست
و آنکه مسلمانی عوض کافری کشته نشود و در لفظی آمده که خونهای مومنان برابرست یعنی در قصاص و دیت
و سعی می کند بذمهٔ ایشان ادنی مومن و آیشان دست یکدیگر اند بر غیر خود و کشته نمیشود مومن
عوض کافر و نه ذو عهد در عهد خود دختری را یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را
پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر یکی یهودے کردند اشاره به سر کرد
که آرے او را گرفتار آوردند وے اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
جزاء سیئة سیئة مثلها ولکن آخر اقتصر قتل بر شمشیر بوده لا غیر یکی غلام مردم گدا گوش
غلام مردم توانگر بریده بود آنها نزد آنحضرت آمدند از دیت هیچ نداد نیز و این دلیل است بر آنکه
بر عاقلهٔ فقرا هیچ واجب نیست مردے دیگر یکی را زانو خسته کرده وی نزد آنحضرت آمد و گفت
مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقدنی پس قصاص گرفت از وے
باز آمد و گفت لنگ شدم فرمود ترا نهی کردم نافرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا
و باطل شد لنگی تو بعده نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او و این مرسل است
دو زن از قبیلهٔ هذیل باهم مقاتله کردند یکی سنگی بر دیگرے انداخت وی و آنچه در شکم او بود
کشته شد خصومت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچه غرهٔ عبد یا کنیزک ولیده است و دیت زن

برعاقله او نهاد و اولاد او را و کسانی را که با آنها بودند وارث آن زن گردانید درین میان حمل بن نابغه هذلی گفت اے رسول خدا کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا استهل فمثل ذلک یطل یعنی دیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف رانده و نه آواز کرده یعنی چه بلکه همچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود انما هذا من اخوان الکهان یعنی این کس از برادران کاهنان ست و این بنا بر سجع بندی او ارشاد کرده در لفظ دیگر چنین آمده که عمر فاروق پرسید که کسے هست که قضاء آنحضرت صلعم را در بارهٔ جنین حاضر شده باشد حمل بن نابغه برخاست و گفت من بودم در میان آن دو زن که یکے دیگرے را بزد و صحیح دختر نضر عمهٔ انس بن مالک دندان پیشین دختر یکے از انصار بشکست عفو خواستند انصار انکار نمودند ارش عرض کردند نیز نه پذیرفتند نزد آنحضرت صلعم آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود انس بن نضر گفت ای رسول خدا اگر ثنیهٔ ربیع شکسته شود سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد دندانش شکسته نشود فرمود اے انس کتاب خدا همین قصاص ست درین میان قوم رضا بعفو داد آنحضرت فرمود ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره و در مقتول در عمیا یا رمی بحجر یا سوط یا عصا عقل خطا ست و در قتل عمد قود باشد و هر کسیکه حائل شود میان این قود لعنت خدا است و اگر مردے مردے دیگر را نگاهداشت و بگرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و ممسک محبوس گردد و آنحضرت صلعم یکے مسلمان را در قصاص معاهد قتل کرد و گفت من اولی ترم بوفاء ذمهٔ او و حدیث مرسل ست و اسناد وصلش واهی کودکی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت اگر شریک می شدند اهل صنعا در وی همه را عوض او می کشتم و این مذهب ولیست رضی الله عنه و بعض سلف موافق اویند درین حکم و این موقوف در بخاری ست و در مرفوع آمده کسیکه کشته شود او را قتیلی بعد ازین مقالهٔ من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیرند یا بکشند —

باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اهل یمن نوشت در وی این ست که هر که مومنی را بی جنایت کشد

دیده و دانسته دی قود ست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیای مقتول رضا دهند یعنی بدیت یا بعفو و در
کشتن نفس دیت صد شتر باشد و در بینی اگر از بیخ بریده شود تمام دیت مذکور ست همچنین در
زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک
پای نیمه دیت و در مامومه که بپوست مغز رسد ثلث دیت و در جائفه که درون شکم رسد
ثلث دیت و در منقله که استخوان را بیجا کند پانزده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پای
ده شتر و در دندان پنج شتر و در موضحه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل ست و مرد
مقتول می شود عوض زن و بر اهل طلا هزار دینار ست و این حدیث مرسل ست و دیت
خطا بطور اخماس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون
و بست ابن لبون و در لفظی بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قوی
و وقفش اصح ست از رفع و در روایت دیگر سی جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش
در بطون آنها باشد وارد شده و جابرترین کسان بر خدا سه کس اند یکی کشنده
کسی در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر ذحل جاهلیت یعنی بطور ثار و طلب
مکافات و خطا شبه عمد آنست که به تازیانه یا چوبدستی بود و دیتش صد شتر ست از انجمله
چهل حامل باشند و خنصر و ابهام برابر اند در دیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسان اند
و ران و همچنین برابر اند دندانها در دیت و دندان پیشین و کرسی همه یکسان اند و در لفظی
آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع را ده شتر دیت ست و هر که طبیب
شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانی یا ما دون آن شد وی
ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی ست از وصلش و در مواضح
پنج پنج شتر ست و همه انگشتان برابر اند ده ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اهل کتاب
نصف عقل مسلمانان ست و در لفظی دیگر دیت معاهد نصف دیت حر آمده و عقل زن
مثل عقل رجل ست تا آنکه بثلث دیت خود برسد و عقل شبه عمد مغلظ ست مثل عقل عمد و

صاحبش کشته نشود داین چنان باشد که شیطان بجهد و میان مردم خونریزیها شود بغیر عداوت
و بغیر حمل سلاح مردے در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بر وی دیت دوازده
هزار درهم بنهاد آورده اند با پسر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من ست
گواه شو فرمود آگاه باش که وے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بر وی ۵
گنه بود مرد ستمگاره را * چه تاوان زن و طفل بیچاره را * و این موافق قرآن ست
لا تزر وازرة وزر اخری

باب در بیان دعوی خون و قسامت

عبد الله بن سهل و محیصه بن مسعود بنا بر جهدے که بایشان رسیده بود بخیبر رفتند محیصه آمد و گفت
که ابن سهل را کشته در چشمه انداخته اند نزد یهود آمد و گفت والله شما او را کشته اید آنها انکار کردند
و گفتند والله ما او را نکشته ایم محیصه با برادر خود حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و
خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن مقدم کن پس اول حویصه
سخن کرد باز محیصه آنحضرت فرمود یهود دیت صاحب شما دهند یا بجنگ بر خیزند و درین باب
خطے بآنها نوشت یهود نوشتند که والله ما او را نکشته ایم آنحضرت ایشان را فرمود شما سوگند میخورید
و مستحق خون صاحب خود می شوید گفتند نه فرمود پس یهود حلف کنند گفتند آنها مسلمان نیند
آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد رکضتنی منها ناقة
حمراء یعنی ناقه سرخی از انجمله مرا لت زد و این حدیث متفق علیه ست و بالجمله آنحضرت صلعم قسامت
را بر همان قاعده جاهلیت مقرر داشت و میان انصاریان در بارهٔ قتیل که دعویش بر یهود میکردند
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند ست که از اهل محله بستانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه دیت لازم آمد

باب در بیان قتال اهل بغی

آنحضرت صلعم فرمود هر که بر داشت بر ما سلاح وی از ما نیست و هر که بیرون شد از فرمانبری
وجدا شد از جماعت و مرد پس مردنش مردن جاهلیت ست و فرمود بکشد عمار بن یاسر را گروه باغی
و وی همراه مرتضی بود در حرب معاویه ولکن این بغی باغی را از اسلام بیرون نمی برد بلکه وے
خاطی و عاصی و طاغی ست و این جنگ خالی از شائبهٔ عصبیت و حمیت جاهلیت نبود و ما مامور ایم
بکف لسان از صحابهٔ کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه والله اعلم
و فرمود می دانی ای ابن ام عبد چیست حکم خدا در بارهٔ کسیکه باغی شد ازین امت وے گفت
خدا و رسول دانا ترند فرمود که زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را نکشند و هارب را نه طلبند و فی را
بخش ننمایند و صحیح وقف اوست بر علی و وی رضی الله عنه اصل ست در احکام این باب
و بروی ست اعتماد در مسائل بغی و کارروائی آن و مرفوع درین باب اقل قلیلی بیش نیست
بلکه خود موجود نیست آنحضرت فرمود صلعم هر که بیاید شما را و کار شما فراهم ست و می خواهد که جماعت
شما را پراگنده کند او را بکشید

باب دربیان کشتن جانی و مرتد

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید ست یعلی بن امیه با مردی جنگید
یکے دست دیگرے بگزید وی دست خود از دهنش برکشید دندان پیشین او بیفتاد خصومت
پیش آنحضرت آمد فرمود یکے از شما دست برادر خود همچو شتر نر می گزد برو که ترا دیت نیست
حدیث دلیل ست برآنکه جنایتی که بر مجنی علیه بسبب او واقع شود و از برای دفع ضرر بوده است
دران قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد مردے بر تو بغیر اذن تو و تو آن را سنگریزه زنی و چشم
او را کور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه ست و در لفظے آمده که نیست دیت و نه قصاص
و این نزد ائمهٔ حدیث بر ظاهر خود ست و تاویل دران فرع تکذیب باشد والله اعلم و حکم کرد
آنحضرت صلعم بآنکه حفظ حائط در روز بر اهل حائط ست و حفظ ماشیه در شب بر اهل ماشیه و ضمان

چیزیکه تلف کرد ما شیه در شب بر ابل ماشیه ست معاذ بن جبل در حق مردے که مسلمان شده یهودی گردید گفته از پا نشینم تا آنکه کشته شود بحکم خدا و رسول پس وے کشته شد و در روایتے آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند و آمده که هر که تبدیل کند دین خود او را بکشید یعنی فی الفور بلا مهلت حاصل آنکه تیغ بر سر مرتد بکشند و گویند برگرد پس اگر برنگردد بزدم او را بکشند نابینائے را ام ولد بود که آنحضرت صلعم را دشنام می داد و در جناب او می افتاد حمی او را منع میکرد و سے بازنمی آمد شبی معول برگرفت و در شکم او خلانید و بروی بنشست و او را بکشت این خبر بجناب رسالت رسید فرمود آگاه باشید و گواه شوید که خون آن زن رائیگان ست و این دلیل ست بر آنکه ساب نبی صلعم مستحق قتل ست بحق شرعی و دم او هدر ست اگرچه مسلمان باشد چه این سب سبب ردت او گشته

کتاب الحدود

باب در بیان حد زانی

مردے از بادیه نشینان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سوگند خدا می دهم که مرا حکم بکتاب خدا کنی دیگری که از وی فهمیده تر بود گفت آری میان ما بکتاب الله حکم فرما و مرا دستوری سخن ده فرمود بگو گفت پسر من مزدور این کس بود با زن وے زنا کرد مرا گفتند که بر پسرم رجم ست من صد گوسفند و دخترکے بفدا دادم و علما را پرسیدم گفتند بر پسر من صد تازیانه و بیرون کردن از شهر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سوگند بکسیکه جان من در دست اوست حکم کنم در میان شما هر دو بکتاب خدا دختر و گوسفند واپس ست بر تو و بر پسر تو صد تازیانه و تغریب یک عام ست اے انیس بامداد پیش زن این کس رو و اگر اقرار کند رجمش بکن و فرمود بگیرید از من بگیرید از من او تعالے از برائے زنان راهے نمود در زنائے بکر با بکر صد تازیانه و نفی یکسال یا تغریب یک عام ست و در زنای ثیب با ثیب صد تازیانه و رجم ست مردے

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد بر آورد که من زنا کرده ام آنحضرت صلعم از وے
رو بگردانید آن مرد رو برو آمد و گفت من زنا کرده ام باز نا اعراض فرمود تا آنکه تکرار کرد
چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهے داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون هست
گفت نه فرمود نکاح کردهٔ و محصن شدهٔ گفت آری فرمود ببرید او را و سنگسارش بکنید
و این تکرار اقرار از طرف زانی بطور خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبود بلکه اقرار یک بار
کافی شود و همچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفتهٔ یا دست یا چشم و ابرو اشاره
نمودهٔ یا نگاه کردهٔ گفت نه فرمود جماع کردهٔ او را گفت آری پس امر فرمود به رجم و اینجا همین یک
اقرار است پس بس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبهٔ خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد
و بر وی کتاب فرود آورد و دران آیهٔ رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و رجم فرمود
آنحضرت صلعم و رجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوٰة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم را زمان
قائلی بگوید که ما رجم در کتاب خدای نیابیم و گمراه شوند بترک فریضهٔ خدا و بی شک رجم ثابت و حق است
در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام بینه یا وجود حبل یا اعتراف
متفق علیه و اگر ظاهر شود که داه یکے زنا کرده است پس او را حد زند و سرزنش نکند باز اگر زنا کند
همان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کرت سوم وی را بفروشد اگرچه برسنی از موی
باشد و هذا لفظ مسلم و فرمود برپا سازید حدود را بر ممالیک خود و زنی از جهینه که باردار از زنا بود
پیش رسول خدا آمد و گفت من رسیدم حد را برپا کن حد بر من آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
با وے احسان کن و چون بار نهد نزد من بیار وے همچنان کرد حکم برجم او و داد وی جامهای
خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلعم بر وی نماز گزارد عمر گفت تو بر وی نماز میکنی
و وے زنا کرده بود فرمود وے چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مدینه
قسمت کنند همه را بگنجد آیا یافتی فاضل ترسے ازانکه جان خود را در راه خدا باخته رواه مسلم
همچنین رجم کرد مردی را از اسلم و مردی را از یهود و زنی را که همین غامدیه است و قصهٔ رجم هر دو یهود

در صحیحین آمده سعید بن سعد گوید در خانهای ما مردکی ناتوان بود با دا به از اماء آن خانه پلیدی
کرد بآنحضرت صلعم ذکر کردند فرمود حدش بزنند گفتند ضعیف تر از انست که حد زده شود فرمود
شاخی کلان که در وی صد شاخ باشد بگیرید و یک بار بزنید همچنین کردند اسناد این حدیث
حسن ست اگرچه در وصل و ارسالش اختلاف کرده اند و فرمود هر کرا یابید که کار قوم لوط می کند
فاعل و مفعول بهر دو را بکشید و هر کرا یابید که بر بهیمه بیفتاد او را قتل سازید و هم آن بهیمه را بکشید
ابن عمر گوید هم آنحضرت حد زد و بدر کرد و هم ابوبکر و در رفع و تفتیش خلاف ست و لعنت کرد
مخنثان را از مردان و مردواران را از زنان و فرمود بدر کنید ایشان را از خانهای خود و دور کنید
حدود را تا جای که دور کردن یابید و سندش ضعیف ست و در روایتی دیگر چنین آمده دور کنید
حدود را از مسلمانان تا بتوانید و این نیز ضعیف ست و لفظ علی مرتضی رض آنست که دور کنید حدود
را بشبهات و در مرفوع ست که بپرهیزید این نجاستها را که او تعالی از ان نهی فرموده و کسیکه فرود آید
بگناه باید که بپوشد آن را بپوشیدن خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هر که بار گناه خود ظاهر کند
بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا انك على ما تشاء قدير

باب در بیان حد قذف

دمیکه عذر عائشه رضی الله عنها فرود آمد آنحضرت صلعم بر منبر استاد و خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
خواند چون فرود آمد بدو مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود
آنست که شریک بن سحماء را هلال بن امیه قذف کرد بزن خود آنحضرت صلعم فرمود گواه بیار
یا حد را بر پشت خود بپذیر اکن آبن عامر بن ربیعه گوید ابوبکر رض و عمر رض و عثمان رض و من بعد ایشان را دریافتم
ندیدم که مملوکی را در قذف بزنند مگر چهل تازیانه یعنی حد عبد نیمهٔ حد حر ست و هر که قذف کند مملوک
خود را روز قیامت بر وی حد زنند مگر آنکه همچنان باشد که وی گفته ست

باب در بیان حد سرقه

دست دزد نبرند مگر در چهارم دینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود ید در ربع دینار فصاعداً
و نزد احمد باین لفظ است ببرید در ربع دینار و مبرید در کمتر از آن و ببرید آنحضرت صلعم در سپری
که بهای آن سه درهم بود و آن ربع دینار است و فرمود لعنت کند خدا سارق را که می دزدد بیضه را
پس بریده می شود دست او و می دزدد رسن را و منقطع می گردد ید او و مراد مقدار سه درهم است در ثمن
و اسامه بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حدود خدا و برخاست و خطبه خواند و گفت ای
مردم هلاک نشدند کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در ایشان دزدی می کرد او را میگذاشتند
و چون ضعیفی می دزدید بروی حد برپا می نمودند زنی بود در مخزوم متاع مردم بعاریت میگرفت
و انکار می نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع ید او فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر غارتگر و نه بر مختلس قطع ید
و نه در میوه بر درخت و نه در پیه خرما دزدی را که مقر بود بدزدی پیش آنحضرت صلعم آوردند نزد او
متاع نبود فرمود گمان نمیبرم که دزدیده باشی گفت آری دزدیده ام بروی همان سخن را دو بار یا سه بار
اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد بسرقه ناچار امر کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند فرمود
آمرزش خواه از خدا و توبه کن بسوی او وی گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب
علیه سه بار و در روایتی آمده که ببرید او را و ببرید دست او و داغ دهید آن را و فرمود
تاوان نزنند سارق را بعد از اقامت حد بروی و سندش منقطع و قیل منکر آنحضرت صلعم را از میوه
آویخته بر درخت پرسیدند گفت هر که رسید آن را بدهن خود از حاجتمندان و یکبار نگرفت بروی
هیچ نیست و هر که بچیزی از آن بیرون آمد بروی تاوان و عقوبت ست یعنی قیمت آن و اگر
بعد از جای دادن خرمن بدزدد و ثمن مجن رسید بروی بریدن دست ست یکی چادر صفوان
بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم امر بقطع ید او کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کردم
فرمود چرا پیش از آوردن من عفو نمودی سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند دزدست
فرمود دست او ببرید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند بار
سوم آورده شد باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردند شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ ست

باب در بیان حد شارب و بیان مسکر

مردی شراب‌خوار را نزد آنحضرت آوردند به دو شاخ خرما قریب چهل بار بزد و ابوبکر نیز همچنان کرد
چون عمر خلیفه شد از مردم مشوره جست عبدالرحمن بن عوف گفت سبکترین حدود هشتاد تازیانه ست
پس عمر همان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تازیانه زد آنحضرت صلعم چهل بار و ابوبکر چهل بار و عمر
هشتاد بار و همه سنت ست و این احب ست بسوی من مردی شهادت داد بر یکی که وی او را
دید که قی می کند خمر را عثمان گفت وی قی نکرد تا آنکه شراب خورد و آمده که فرمود در بارهٔ شارب خمر که
تازیانه زنید او را چون باز نوشد باز جلد کنید چون بار سوم نوشد باز تازیانه زنید چون بار چهارم
خورد گردنش بزنید و ذکر کرد ترمذی که آنچه دال ست بر نسخ قتل در کرت چهارم و ابوداود آنرا صریحا
از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روی او بپرهیزد و قائم
کرده نشود حدود در مساجد آنکس گوید فرود آمد تحریم خمر و نیست در مدینه شرابی مگر از تمر عمر گفته خمر از
پنج چیز ست انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد سه زبان هیچ اگر نیست
این نه بس که تراء دمی ز سوی عقل بخبر دارد + آنحضرت صلعم گفته هر مسکر خمر ست و هر مسکر حرام
و هر چه بسیار او نشه آرد اندکش حرام ست و ساخته می شد نبیذ از برای آنحضرت صلعم در مشک
پس امروز و فردا و پس فردا می آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و
آنچه می افزود آن را بر زمین میریخت ع وللارض من کاس الکرام نصیب و فرمود
ننهاده ست خدا شفای شما در آنچه بر شما حرام ساخته ست طارق بن سوید گفت خمر برای
دوا بسازم فرمود آن دوا نیست ولکن داء ست

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تازیانه زنید یا وه بیوده صوت مگر در حدی از حدود خدا و اقاله کنید ذوی الهیئات را لغزشهای
آنها مگر حدود و ستے مرتفع گردید پس با نحو براحدی حدے پس بمیرد و در نفس خود چیزے ست ازان بیا مر
گر تقاریب خمر که اگر اتفاقا بمیرد دیتش بدهم و هر که مقتول شد نزد مال خود وے شهید ست و فرمود
باشند فتنها پس باش دران بنده خدا کشته شده و مباش کشنده و در آن دلیل ست بر ترک
مقاتله جمیع و وجوب مدافعه از نفس و مال نزد ظهور فتن و تحذیر ست از دخول آنها زان نگوییم این
زمان احق ست با متثال این امر و فرمود اگر مطلع شد یکی در خانه تو و تو او را اذن ندادی پس
سنگریزه زدی او را تو گناه نیست و در روایت دیگر آمده که نیست دیت و نه قصاص ناقه
براء در حائط مردی در آمده تباهش ساخت آنحضرت صلعم بر اهل اموال حکم بحفظ آن در روز
و بر اهل مواشی بحفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و غزا نکرد و نه حدیث کرد بدان نفس خود را وے بر شعبه از نفاق بمیرد و فرمود جهاد کنید
مشرکان را بمال و جان و زبانهاے خود ناگفته پرسید که بر زنان جهاد هست فرمود آرے
جهادی هست که دران قتال نیست و آن حج و عمره ست مردی آمد دستوری خواست در جهاد
فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آرے فرمود در ینها پس جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
بجا آر و در روایتے آمده برگرد و اذن خواه از انها اگر اذن دهند ترا فبها ورنه نیکی کن با آنها و فرمود
من بیزارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجح ارسال اوست و فرمود نیست هجرت بعد
فتح مکه یعنی بسوی مدینه و لکن جهاد و نیت ست و فرمود هر که قتال کند تا کلمه خدا بلند گردد آن
قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود هجرت تا دامیکه قتال کرده شود دشمنان را و این دلیل ست
بر ثبوت هجرت و بقاء او تا یوم القیامه و لکن دال نیست بر وجوب و ضرور هست که مهاجر مامن باشد ورنه
کجا رود و چه کند آنحضرت صلعم بر بنی مصطلق غارت آورد و آنها غافل بودند پس

بقاتلین ایشان را کشت و فرزندان را بند کرد و این دلیل ست بر جواز استرقاق عرب و کودکه چون
امیر می کرد کسے را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بتقوای خدا و با مسلمانان که همراه او بند
بخیر و نہی گفت غزا کنید بنام خدا در راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت مکنید و عهد شکنی
نمایید و مثله مکنید و طفل را مکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شوی بسوی یکے از سه
خصال دعوت نما هر خصلت را که بپذیرند قبول کن از انها و باز مان از ایشان دعوت ده ایشان را
بسوے اسلام اگر اجابت کنند بپذیر باز بخوان ایشان را بسوی تحول از دار خود بسوی دار مهاجرین
و ایشان را است آنچه مهاجرین را است و بر ایشان ست آنچه بر انها ست پس اگر ابا نمایند
از تحول پس خبر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
که جاری میشود بر مومنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس
اگر ازین هم انکار نمایند جزیه خواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیر و باز مان و اگر انکار آرند استعانت
کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کدام قلعه را محاصره کنے و خواهند که ایشان را ذمه
خدا و رسول دهے پس مده ولکن ذمه خود و یاران خود بده چه اگر ذمه خود و اصحاب خود بشکنی آسان تر است
از آنکه ذمه خدا و رسول بشکنی و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آر
چه نمی دانی که حکم خدا را در بارهٔ ایشان برسے یا نه و چون اراده غزو فرمودے توریه بغیر آن کردے
و چون در اول روز قتال نکردے قتال را تا زوال شمس و وزیدن بادها و نزول نصر تاخیر نمودے
و کسے را صلعم از شبخون زدن بر مشرکان پرسیدند که دران زنان و کودکان هم ضائع می روند فرمود
هم منهم یکے در روز بدر همراه آنحضرت صلعم شد فرمود برگرد که من بمشرک مدد نمی جویم و در
بعض مغازی زنے را کشته دید پس انکار کرد قتل نسا و صبیان را و فرمود بکشید شیوخ مشرکان را
و باقی دارید کودکان ایشان را صحابه مبارزه کردند روز بدر ابو ایوب گفته این آیه و لا
تلقوا بایدیکم الی التهلکة در حق ما معاشر انصار فرود آمده و این را بطریق رد گفت بر کسیکه
انکار کرد بر کسیکه حمله آورد بر صف روم و در انها در آمد و آنحضرت صلعم نخل بنی نضیر را برید و بسوخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غلول نار و عار ست بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سلب بقاتل
دهانید عبد الرحمن بن عوف گوید دو جوان که مبادرت کردند در قتل ابوجهل آنحضرت صلعم را خبر نمودند
بقتل او فرمود کدام یک از شما او را کشته است هر یکی گفت من کشته ام فرمود سیف خود را از
خون او پاک کرده اید گفتند نه در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را کشته اید و سلب وی
بمعاذ بن عمرو داد و بر اهل طائف منجنیق نهاد و در روزیکه در مکه داخل شد بر سر مبارکش مغفر بود
چون آن را کشید مردی آمد و گفت عبد الله بن خطل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید
او را و هیچ کس را روز بدر بطریق صبر نکشت یعنی بی آب و دانه نگذاشت تا آنکه بمیرد و فدا کرد دو
مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شوند دماء و اموال خود را نگاه دارند و این
دلیل ست بر تحریم دم و مال کافری که مسلمان شد و در باره اسارای بدر فرمود اگر مطعم بن عدی
زنده بودی و در باره این پلیدان و گندگان سخن نمودی از برای خاطر خاطرش ایشان را
رها می کردم و این موافق آیه قرآنی ست فاما منا بعد و اما فداء و روز اوطاس بندیان
یافتند که شوهران داشتند پس تحرج کردند حق تعالی این آیه فرو فرستاد والمحصنات من النساء
الا ما ملکت ایمانکم و این دلیل ست بر فسخ نکاح مسبیه استثناء در آیه متصل ست و نیز دال ست
بر جواز وطی پیش از اسلام آنحضرت صلعم فوجی بسوی نجد گسیل کرده بود و شتران بسیار غارت
کردند هر یکی را دوازده دوازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر در تنفیل داده شد و روز
خیبر اسپ را دو سهم و پیاده را یک سهم داد و در لفظی آمده که مرد را با اسپ او سه حصه بخشید یک سوار را
دو اسپ را و فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس و در بدایت غزوه تنفیل ربع و در رجعت تنفیل ثلث
فرمود و این نفل بعض سرایا را خاصه می داد جز قسمت عامه جیش و صحابه عسل و عنب را می خوردند
و بر نمی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد روز خیبر طعام بدست آمد هر که آمدی بقدر کفایت
گرفته برگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دابه فی سوار نشود تا آنکه لاغرش
ساخته باز گرداند و نه جامه از غنیمت مسلمانان بپوشد تا آنرا کهنه گردانیده باز پس نماید و آن میدهم

بر مسلمانان بعض ایشان و در لفظے آمده که کمترین ایشان یعنی همچو زن و غلام و در روایتی دیگر ست
که ذمهٔ مسلمانان یکیست متولی می شود بدان ادنای ایشان و در روایت دیگر ست یجیر علیهم اقصاهم
یعنے آنکه دور ترین ایشان ست و حاصل همه الفاظ یکے ست و ام هانی را فرمود قد اجرنا من
اجرت یعنی امان دادیم هر که را تو امان دادی و فرمود بدر کنم یهود و نصاری را از جزیرهٔ عرب
تا آنکه نگذارم مگر مسلمان را و بود اموال بنی نضیر از وادی فیٔ خدا بر رسول خود چه مسلمانان
بران اسپ و شتر ندوانیدند پس خاص بود آنحضرت اهل خود را ازان نفقهٔ یک سال می داد و
باقی را صدقه فی سبیل الله در کراع و سلاح می نهاد و دران صرف می کرد مراد بکراع دواب ست
و بسلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روساء که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک و ریاست
دارند و آن را جیب خاص خوانند از همین جا ست والله اعلم در غزوهٔ خیبر گوسفندان در غنیمت آمدند
طائفه را از اهل غزا بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یکے از ادلهٔ تنفیل ست و فرمود
من عهد نمی شکنم و قاصدان را بند نمی نمایم و هر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی قتال پس
خالی نمود پس سهم شما در وی ست و هر قریه که عصیان خدا و رسول کرد خمس آن خدا و رسول راست
پستر شما را یعنی بعد از خمس

باب در بیان جزیه و هدنه یعنی صلح

جناب نبوت صلعم جزیه از مجوس هجر ستاند و در سندش انقطاع ست مراد بمجوس آتش پرستان اند
چون خالد بن ولید اکیدر دومه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلعم خونش نریخت و بر جزیه مصالحه فرمود
و معاذ را بیمن فرستاد و امر کرد که از هر حالم دینارے یا برابر آن جامهٔ معافری در جزیه بگیرد و فرمود
اسلام بالاست یعنی بر همه ادیان در هر امر و بالا کرده نمیشود یعنی هیچ دین در هیچ امر بر وے و فرمود ابتدا مکنید یهود و
نصاری را بسلام و اگر یکے را ازانها در راہے پیش آیید او را بسوی راہے تنگ مضطر سازید و در حدیبیه مصالحه
فرمود بر وضع حرب تا ده سال تا مردم ایمن شوند و بعض از بعض باز مانند و دران مصالحه این هم بود که هر که

از شما آید او را بر شما باز نگردانیم و هر که از ما رود داد را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود هر که از ما رفت خدا او را دور افگند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالے زود فرجی و مخرجے دهد و هر که معاهد را کشت وی بوی جنت نشمد با آنکه رائحهٔ او از چهل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت صلعم میان اسپان لاغر سبق کرد از حفیا تا ثنیة الوداع و فاصله میان این دو جا پنج یا شش میل ست و همچنین بدوانید اسپان غیر لاغر را از ثنیه تا مسجد بنی زریق و ابن عمر درین مسابقان بود و فصل میان این هر دو جا یک میل ست و تسبیق کرد در اسپان و قرح یعنی پنج ساله را فضیلت داد در غایت و فرمود نیست سبق مگر در خف یا نصل یا حافر یعنی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که اسپ خود میان دو اسپ در راه در رود و از مسبوق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون ست پس قمار باشد و سندش ضعیف ست و بالای منبر در تفسیر آیهٔ واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ارشاد کرد الا ان القوة الرمی این را سه بار گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی ست

کتاب در بیان طعام

حرام ست اکل هر ذی ناب از سباع یعنی درنده و هر ذی مخلب از طیر یعنی هر خداوند چنگال و نهی کرد از لحوم حمر اهلیه روز خیبر و در لحوم خیل اذن داد و در لفظے رخصت داد و صحابه در غزوات جراد میخوردند و ابو طلحه سرین خرگوشے فرستاده بود بپذیرفت و از قتل چار دابه منع فرمود مورچه و مگس شهد و هدهد و صرد یعنی لٹورا مراد تحریم قتل ست با اکل و کفتار یعنی بجو را صید قرار داد و خار پشت یعنی ساهی را خبیثی از خبائث فرمود و سندش ضعیف ست و از نگاه و مردار خوار و شیر او نهی نمود و گوشت گورخر را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و در مدینه اسپی را نحر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود و بر مائده وی صلعم سوسمار خوردند یعنی و منع نکرد و از کشتن غوک بنا بر دوا نهی فرمود

باب در بیان صید و ذبائح

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجر او هر روز یک قیراط و چون سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بر وی پس اگر سگ آن را نگاه دارد و صیاد زنده دریابد ذبح کند و اگر کشته یافت و سگ از ان نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ دیگری با او بود و کشته شد پس نخورد چه نمیداند که کدام یک از ان هردو او را کشته ست و همچنین چون تیر اندازد یعنی بر شکار بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و دران جز اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب یابد نخورد آنحضرت صلعم را از صید معراض پرسیدند یعنی تیر بی پر که آن را گز خوانند فرمود اگر بحد رسید بخورد و اگر بعرض رسیده کشته است وقیذ ست نباید خورد و تا دام که مرمی بسهم غائب شده بو نکرده است در خورد اکل ست عائشه گفت ای رسول خدا قومی ازا گوشت می آرند ندانیم که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گویید و بخورید رواه البخاری و این دلیل ست بر حلت ذبیحهٔ غیر مسلم و از انداختن سنگریزه بدو انگشت که آنرا خذف خوانند نهی کرد و فرمود که نه صید میکند و نه دشمنی را خسته میسازد و لکن دندان می شکند و دیده را کور می کند و فرمود چیز جاندار را نشانه نباید گرفت زنی گوسفندی را بسنگی گلو بریده بود وی را امر باکل آن کرد و این دلیل ست بر صحت تذکیهٔ زن و هم بر صحت ذبح بحجر چون رگها ببرد و خون را روان سازد و لهذا فرمود هر چه انهار دم کند و نام خدا بر وے برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان استخوان ست و ناخن کارد حبشه باشد و هیچ دابه را بالصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شے احسان نوشته ست پس چون بکشید نیکو بکشید و چون ذبح نمایید نیک ذبح کنید کارد تیز باید کرد و ذبیحه را راحت باید داد ذکاة جنین همان ذکاة مادر او ست مسلمان را نامش کافی ست اگر تسمیه نیز در ذبح فراموش کرد نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و سندش ضعیف ست و کبند جید آمده ذبیحهٔ مسلمان حلال ست ذکر کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط ست در حلت ذبیحه و استقبال ذبیحه شرط نیست -

باب در بیان اضاحی

جناب نبوت صلعم در اضحیه دو گوسفند نر فربه یا قیمتی سیاهی بسفیدی آمیخته شاخدار را ذبح میکرد
و تسمیه و تکبیر مینمود یعنی بسم الله الله اکبر می گفت و پای مبارک خود بر پهلوی وی می نهاد و بدست
شریف خویش ذبح می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود بآوردن قوچ شاخدار که در سیاهی
می رفت و در سیاهی می خسپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کارد تیز کن و گوسفند را
بر پهلو خوابانیده ذبح نمود و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد
صلعم و ارشاد کرد که هر که وسعت دارد و اضحیه نمی کند وی بمصلای ما نزدیک نشود و راجح وقف
اوست بر ابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید ذبح کرده باشد وی بجای آن گوسفند دیگر
ذبح کند و هر که ذبح نکرده است وی بر نام خدا ذبح نماید و فرمود جائز نیست در ضحایا چهار نوع
کور و بیمار و لنگ و کلان لاغر که مغز ندارد و این عیبها در ان نمایان ست و ذبح نکنید مگر مسنه
یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس جذعه از میش ذبح باید نمود یعنی شش ماهه و زیاده و علی مرتضی
را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و کور چشم و بریده گوش را از پیش یا پس و گوش شگافته
را دراز باشد یا مُستدیر قربانی نکند و گوشت و پوست و جُلّ را بر مساکین قسمت نماید و جزّار
را در مزد هیچ از ان ندهد صحابه همراه آنحضرت صلعم در حدیبیه بدنه و بقره را از طرف هفت کس
نحر کردند پس این جائز ست والله اعلم

باب در بیان عقیقه

آنحضرت صلعم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش در عقیقه ذبح کرد و درینجا دلیل ست
بر صحت عقیقه از غیر اب با وجود پدر باز صحابه را امر فرمود بآنکه از طرف پسر دو گوسفند برابر
از طرف دختر یک گوسفند ذبح نمایند و فرمود هر کودک گرو ست بعقیقه خود در روز هفتم از جانب او

ذبح نمایند و موی سرش بتراشند و نام نهند و بوزن موی سر او زر یا سیم صدقه کنند و نزد ولادت
اذان در گوش راست وی بگویند و در یسری اقامت خوانند و این مستحب ست والله اعلم

کتاب در بیان سوگندها و نذرها

عمر فاروق رض سوگند بپدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نهی می کند شما را از آنکه
سوگند کنید بپدرها هر که حالف باشد حلف کند بخدا و نه خاموش ماند و فرمود حلف بآبا و امهات
وانداد مکنید و سوگند بخدا نخورید مگر آنکه راست گو هستید و سوگندت برهمان ست که یار تو بران
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمین بر نیت مستحلف ست و چون بر یمینی حلف کرد و دید که
غیر آن بهتر ازان ست باید که کفاره دهد و همان که بهتر از وست بجا آرد و در لفظی آمده فأت
الذی هو خیر و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینک ثم ائت الذی هو خیر و
اسنادش صحیح ست و هر که حلف کرد بر یمینی و انشاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و بود یمین نبوت
باین لفظ لا و مقلب القلوب و یمین غموس را در کبائر شمرده و آن سوگند دروغی ست که بدان مال
مسلمانی را بگیرد و لغو یمین که در کتاب خداست و بران مؤاخذه نیست گفتن مردست لا والله
و بلی والله و او تعالی را نود و نه نام ست هر که احصایش کند داخل شود بجنت و این اسما را ترمذی
و ابن حبان سوق کرده اند و تحقیق آنست که سرد آن ادراج ست از بعض رواة و بسط این اجمال
از کتاب الجوائز و الصلات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و وی محسن
را جزاك الله خیرا گفت پس مبالغه کرد در ثناء و آز نذر نهی فرمود و گفت خیری نمی آرد همین ست
که از بخیل مال می ستانند و کفارهٔ نذر همان کفارهٔ یمین ست یعنی در مطلق نذر بی تسمیه و همچنین
کفارهٔ نذر معصیت و نذری که بران طاقت ندارد همین کفارهٔ یمین ست و راجح وقف این خبر ست
بر ابن عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند و در لفظی آمده نیست وفا از برای نذر
در معصیت خواهر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانهٔ کعبه برهنه پا رود فرمود که برود و سوار شود

و خدا از شقاء اخت تو کاری ندارد او را بگو که خمار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفاره
این نذر سعد بن عباده گفت بر مادرم نذر بود پیش از قضای آن بمرد فرمود از وی قضا کن
مردی نذر نمود که شتری در بوانه نحر کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود آنجا بتی هست که آنرا می پرستند
گفت نه فرمود آنجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نه فرمود نذر خود وفا کن که نیست وفا
مر نذری را که در معصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی
دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا مکه را بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز بگزارم فرمود
همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شأنك إذن یعنی تو دانی
و کار تو و فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی
متفق علیه واللفظ للبخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم و در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی
ثلثة مساجد و بالجمله وفاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه منحصرست و حدیث مشیرست
بمنع سفر از برای غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور مستحب بلکه مسنونست
اگرچه قبر غیر مسلمان باشد و مسئله از کمال وضوح مستغنیست این همه زلازل و قلاقل نبود که در زمن قدیم
و حدیث بر سرش رفته و از سوء فهم علماء سوء نوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
ما کرهه الله عمر فاروق رض در جاهلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت صلعم
فرمود وفا کن نذر خود وی شبی در آنجا باعتکاف بسر برد در حاشیه ام گفته بلغ کاتبه
عبد الباسط قراءة على شيخ الاسلام زكريا بجمعه والده محمد والشيخ شمس الدين المليجي
والشيخ عبد الله الابشيطي والشيخ شهاب الدين بن العطار والشيخ محمد ابن محمد الحلبي
واجاز بروايته ولله الحمد ایراد این عبارت درینجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخه
منقول از نسخه حافظ ابن حجرست رحمه الله تعالی

كتاب القضا

قاضیان سه قسم اند دو در دوزخ و یکی در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم کرد وی
در جنت ست و مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جور نمود در حکم وی در نار ست و مردی
که حق را نشناخت و قضا نمود در مردم بجهل وی در آتش دوزخ ست از اینجا ست که بسیاری
از بزرگان دین از اختیار قضا در سلاطین بگریخته اند و باین رهگذر آفتها دیده و تکلیفها برداشته
رحمهم الله تعالی منهم امامهم الاعظم ابو حنیفة رضی الله عنه و درین حدیث نعی سخت ست
بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل باز نشناسند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
می کنند بدان در مردم انا لله وانا الیه راجعون فما اصبرهم علی النار آنحضرت صلعم فرمود
هر که متولی شد قضا را وی مذبوح شد بغیر سکین و نزدیک ست که شما حرص کنید بر امارت و آن
ندامت باشد روز قیامت چه نیکوست شیر دهنده و چه بدست باز دارنده رواه البخاری یعنی
اقبال دنیا خوش می آید و ادبارش ناخوش مینماید س ۵ ایمن مشو ز عشوهٔ دنیا که این عجوزه مکاره
می نشیند و محتاله میرود حاکم چون حکم کرد و دران اجتهاد نمود و صواب آورد او را دو اجر باشد و اگر خطا
کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل ست بر انکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضای
مقلد و افتای او شک نیست که او را از قضاة نار می گرداند اجرؤهم علی الفتیا اجرؤهم علی النار
همین معنی دارد والله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منهی عنه ست و لهذا جناب مرتضی
را فرمود که چون قضیه آرند ترا دو کس پس قضا مکن برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود دریابی
که چه حکم می باید کردن علی گفته فما زلت قاضیا بعد یعنی بعده در هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکمران
ماندم و فرمود شما خصومت می آرید بسوی من و بعض شما الحن می باشد از بعض در حجت خود و من
قضا می کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چیزی از حق برادرش بدهم آن پارهٔ از آتش دوزخ ست
که از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود امتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از سختی حساب بیند که تمنا کند که وی میان دو کس
در تمام عمر خود کاش قضا نمی کرد و در لفظی آمده که در دانهٔ از خرما حکم نمی نمود و فرمود هرگز رستگار نشود

قومی که کار و بار خود بزن داد یعنی ولایت زن غیر صحیح ست و هر که را او تعالی والی بامرے از امور مسلمین کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از وی حاجت او و لعنت فرمود بر راشی یعنی رشوت ده و بر مرتشی یعنی رشوت ستان در حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آگاه کنم شما را به بهترین شهود آنکه گواهی میدهد پیش از خواستن و بهترین زمن شما زمن من ست یعنی عهد صحابه پسترزمن کسانیکه نزدیک اند بایشان یعنی زمن تابعین پستر آنانکه نزدیک بایشان یعنی تبع تابعین باز قومی باشد که گواہے دهند بی طلب و خیانت کنند و امانت نمایند و نذر کنند و وفا نسازند و ظاهر شود در ایشان فربهی و این دلیل ست بر غلبهٔ شر بر خیر بعد از قرون مشهود لها بالخیر و دران ذم فربهی ست و جائز نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر برادر مسلمانش و نه گواہے قانع از برائے صاحب خانه و نه گواہے بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه گرفتار می شدند مردم در عهد نبوی بروحی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شما را باعمال ظاهرهٔ شما و آنحضرت صلعم گواہے دروغ را در اکبر کبائر شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آرے فرمود بر مانند شش گواہے ده یا ترک کن و سندش ضعیف ست و حکم فرمود بیمین و یک شاهد و اسنادش جید ست و اخذ بدان متعین ست قاضی شهر عاشقان باید ✣ که بیک شاهد اقتصار کند ✣

باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بمجرد دعوی خود شان داده شوند بسیار مردم دعوی خونها و مالهاے مردم کنند ولکن واجب ست سوگند بر مدعا علیه و در لفظے آمده بینه یعنی گواه بر مدعی ست و یمین بر منکر آنحضرت صلعم بر قومی سوگند عرض کرد آنها شتابی کردند فرمود تا قرعه اندازند در بارهٔ یمین تا کدام یک حلف کند حدیث دلیل ست بر شرعیت قرعه در بعضی امور و هر که جدا کرد و برید حق مردے مسلمان بسوگند خود

و آپ کرد او تعالی بر وی نار و حرام ساخت بر وی جنت را مردی گفت اگرچه اندک چیزی بود فرمود
اگرچه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر یمین تا بدان مال مردی مسلمان جدا کند و وے
دران یمین فاجر ست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سبحانه بر وی خشمناک باشد دو مرد
در یک دابه خصومت کردند و هیچ یکے را گواه نبود میان هر دو حکم بنصف نصف فرمود و گفت هر که
حلف کرد برین منبر من بیمین آثمه وی بگرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس اند که سخن
نکند و نگاه نفرماید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براے
آنها عذاب الیم یکے آن کس که بر آب زائد در دشت ست و مسافر را از ان منع می کند دوم مردے
که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر بفروخت و سوگند کرد بخدا که وے آن را بکذا و کذا
گرفته و خریده است و خریدار وی را راستگو بپنداشت حالانکه چنان نیست بلکه وی دروغگو ست
سوم مردے که بیعت نکرد با امام مگر از براے دنیا پس اگر امام از ان چیزی بادبخشید وفا کرد و اگر نداد
وفا نکرد دو مرد را خصومت شد در یک ناقه هر یکے گفت نزد من زاییده است و هر دو بیّنه آوردند
آنحضرت صلعم بکسے داد که در دست او بود و این دلیل ست بر انکه قبض دلیل ملک باشد و اشال
این مسائل یمین را رد کرد بر طالب حق یعنی بر مدعی نزد حلف نکردن مدعاعلیه عائشه گوید در آمد
رسول خدا صلعم روزی بر من شاد ان می درخشید خطهاے روی مبارک او و گفت ندیدی که مجزز
مدلجی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هذه اقدام بعضها من
بعض و این دلیل ست بر اعتبار قیافه در ثبوت نسب و حدیث متفق علیه ست

کتاب العتق

هر مسلمانی که آزاد کند مسلمان را برہاند خدا بهر عضوے از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ
و هر مسلم که آزاد کند دو زن مسلمه را باشند آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان
که آزاد کند زن مسلمه را باشد فکاک او از نار ابو ذر آنحضرت صلعم را پرسید کدام عمل فاضلتر ست

فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه او گفت کدام رقبہ افضل ست فرمود گران بہا تر و نفیس تر نزد اہل خود و ہر کہ حصۂ خود در غلامی آزاد کرد اگر مالے دارد کہ ثمن آن غلام بان می رسد پس بندہ را قیمت بعدل کنند و شرکا را حصہ دہند و بندہ آزاد گردد و ورنہ انچہ از وے آزاد شد شد و حصۂ شرکا ہنوز در بندگی ست و در روایتے آمدہ کہ اگر مال ندارد بندہ را قیمت کنند و از وے بلا سختی و تکلیف بروی سعایت و دادوش خواہند و گفتہ اند کہ ذکر سعایت درین خبر مدرج ست و پاداش نیٔ دہد ہیچ پسر پدر را مگر آنکہ او را مملوک یابد و آزادش کند و ہر کہ مالک شد خدا وند رحم محرم را وے آزاد ست و راجح وقف اوست بر سمرہ بن جندب مردے را شش مملوک بود نزد موت ہمگنان را آزاد کرد و جز آنہا مالی دیگر نداشت آنحضرت ممالیک را طلبداشتہ سہ حصہ کرد در میان آنہا قرعہ انداخت و دو را آزاد و چہار را رقیق گردانید و او را سخت درشت فرمود این حدیث دلیل ست بر انکہ حکم تبرع در مرض ہمان حکم وصیت ست کہ از ثلث نفاذ می یابد نہ از زیادہ و ہم دلیل ست بر صحت اثبات حکم بقرعہ سفینہ غلام ام سلمہ بود وی او را آزاد کرد باین شرط کہ تا زندہ است خدمت رسول خدا کند و نیست ولا مگر کسے را کہ آزاد کرد یعنے نہ کسے را کہ فروخت و فرمود ولا لحمۂ است ہمچو لحمۂ نسب نہ بفروخت رود و نہ در ہبہ شود

باب در بیان مدبر و مکاتب و ام ولد

مردے از انصار غلامی را از پس پشت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر بآنحضرت صلعم رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نعیم بن عبد اللہ او را بہشت صد درہم خرید کرد و در لفظے آمدہ کہ محتاج شد نعیم و بروی قرض شد پس آن را بہمان مقدار بفروخت آنحضرت صلعم ہشت صد درہم باو داد و گفت کہ قرض خود بدہ و مکاتب بندہ ہست مادام کہ بر وی از کتابت او درہمی باقی ست و ہر زن کہ او را مکاتب ست و نزد مکاتب مالی ہست کہ ادا می تواند کرد زن را باید کہ از وے در پردہ شود و دیت مکاتب بقدریکہ از وی آزاد شدہ است بحساب حر ست و بقدر

رق موافق دیت عبد عمرو بن حارث برادر جویریه ام المومنین گفته نگذاشت رسول خدا صلعم نزد مرگ خود دینارے و درہمی و نہ غلام و نہ کنیز و نہ ہیچ چیز مگر بغلۂ بیضا و سلاح و زمینی که آن را صدقه کرده بود و دریجا دلیل ست بر تنزه جناب مقدس او صلعم از دنیا و ازاد ناس و اعراض او و خلوی قلب و قالب شریف وی از برای اشتغال بآخرت و ہر کنیز که بچه آورد از سید خود وی آزاد ست بعد از موت سید و سندش ضعیف ست و جمعی ترجیح وقف او بر عمر کرده اند و ہر که مدد کرد مجاہدی را در راه خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا مکاتبے را در آزادی گردن او سایه دہاد او را خدا تعالی روزیکه ہیچ سایه جز سایۂ او سبحانه نباشد اللهم اجعلنا منهم

کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و برّ و صله و زہد و ورع و ترہیب از مساوے اخلاق و ترغیب در مکارم اخلاق ست

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیز ست چون او را بیند سلام کند و چون وی را دعوت کند بپذیرد و چون از وی نصیحت خواہد اندرز فرماید و چون عطسه زند و الحمد لله گوید در جوابش یرحمک الله خواند و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بمیرد ہمراه جنازۂ او برود و قرمود کسے را ببینید که فرو ترست از شما یعنے در دنیا و نه بینید بسوی کسیکه فوق شما ست یعنی در دنیا چه این در خور ترست بآنکه نعمت خدا را خوار نشمرید برّ خوش خوئی ست و اثم آنکه در سینه خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون سه کس باشند دو کس باہم سرگوشی نکنند بدون آن سوم تا آنکه مردم باہم بیا میزند که این گوشی محزون می سازد او را و برنخیزاند مردے مردے دیگر را از مجلس تا خودش انجا بنشیند و لکن فراخی و گنجایش کند و چون طعامے خورد دست نساید تا آنکه خودش بلیسد یا دیگرے را بلیساند خرد سلام کند بر بزرگ و گذرنده بر نشسته و اندک بر بسیار و سوار بر پیاده و کافی ست سلام یکے از

جماعه وجواب یکی از جماعه دیهود و نصاری ابتدا بسلام نکنند و اگر در راهی پیش آیند بیچاره سازد ایشان را بسوی راه تنگ و آیین حدیث پیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری دراز مهجور منسوخ گشته هر که عطسه زد باید که الحمد لله گوید و برادر مسلمانش او را یرحمک الله خواند و وی در جوابش یهدیکم الله ویصلح بالکم گوید و فرمود آب را استاده نوشیدن و نعلها پوشیدن آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد در تنعل و آخر بود در نزع و در یک پا پوش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیندازید هر که جامه خود براه کبری کشد خدا بسوی او نمی نگرد و هر یکی از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و بپوش و صدقه کن در غیر اسراف و کبر

باب در بیان بر و صله

هر که دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او وی را باید که بصله رحم پردازد چه قاطع رحم بجنت نمی در آید و خدا حرام کرده است نافرمانی مادران را و زنده در گور کردن دختران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه داشته قیل و قال و کثرت سوال و اضاعت مال را و خوشنودی خدا در خوشنودی والدین ست و سخط خدا در سخط و ناخوشنودی مادر و پدر و فرمود والذی نفسی بیده لا ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر مسلمان خود آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم دیر ست که این شرع در میان اهل اسلام مهجور گشته فانا لله ابن مسعود رسول خدا را پرسید کدام گناه بزرگتر ست فرمود آنکه خدا را همتا گردانی حالانکه وی ترا آفریده است گفت باز کدام گناه ست فرمود آنکه فرزند خود را بکشی بخوف آنکه با تو بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و از کبائر ست دشنام دادن مرد والدین خود را و آن چنان ست که مادر و پدر کسی را دشنام دهد پس وی مادر و پدر این کس را دشنام گوید

دهن خویش بدشنام میالا احسائب * کین ز قلب بهر کس که دهی باز دهد * و فرمود حلال نیست
مسلمان را که جدا دارد برادر خود را زیاده بر سه شب ملاقی شوند بیکدیگر و رو گردانند این و آن و بهتر
این هر دو کسی ست که ابتدا بسلام کند و هر کار نیک صدقه ست و هیچ نیکی را حقیر نباید گرفت
اگرچه برادر مسلمان را بروی کشاده ملاقات کند و چون شوربا پزد آبش بیفزاید تا خبر همسایگان
گیرد و هر که دور کند کدام سختی از مسلمان دور کند سختی را از وی خدا روز قیامت و هر که آسان کرد
بر تنگدستی آسان کند بر وی خدا در دنیا و آخرت و هر که پوشید پرده مسلمانی در دنیا پوشد پرده او خدا در دنیا
و آخرت و خدا در مدد بنده است مادام که بنده در مدد برادر خود ست و هر که راه بر نیکی نمود او را اجر باشد مثل
فاعل او و هر که پناه جوید بخدا او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی باید بخشید و هر که احسان نماید
مکافاتش باید کرد اگر هیچ نیابد او را همین دعا باید کرد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا و میان هر دو چیزها ست که مانند ست بیکدیگر
و اشتباه می شود که حلال ست یا حرام و بسیاری از مردم آن را نمی دانند پس هر که پرهیز کرد شبهات
را و دین و آبروی خود را بری نمود و هر که در آن بیفتاد وی در حرام افتاد چنانکه شبان
گرد صحرای محفوظ می چراند نزدیک ست که در آن بیفتد آگاه باشید که هر پادشاه را یکی حمی ست
و حمای خدا محارم او ست و در تن آدمی پاره گوشت ست اگر نیک شد همه تن نیک گردید و اگر تباه
شد همه تن تباه گردید آگاه باشید که آن دل ست غرضکه مدار صلاح و فلاح همه تن و بدن در ظاهر
و باطن بر حضرت دل سلمه الله تعالی ست قرآن میگوید الا من اتی الله بقلب سلیم و فرمود هلاک باد بنده دینار و
بنده درهم بنده جامه اگر داده شد خوش ست و رنه ناخوش آنحضرت صلعم هر دو دوش ابن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا
چنانکه گویا تو مسافری یا رهگذری و بود وی رضی الله عنه که میگفت چون شام کنی منتظر صباح مشو و چون صبح کنی نگران
شام مباش ؎ غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش * شاید همین نفس نفس واپسین بود * و گفت بگیر از صحت خود برای بیماری خود

واززندگی خویش از برای مرگ خود ؎ برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست *
تا نا بقومی از آنِ آن قوم ست آبن عباس روزی در پس آنحضرت بود فرمود ای غلام خدا را
نگاه دار تا نرا نگاه دارد چون او را نگاه دارے رو بروی خودش یابی و چون سوال کنے
از خدا بکن و چون یاری خواہے از وی تعالیٰ بخواه ؎ از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا
که نیم بنده دیگر نه خدائے دگرست * یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق بجهاد برآمده بود نزد مقابلۂ
عدو یا خالد بن الولید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه دران معرکه تشریف داشت و
مشتغل بود بغز و بانگ زد که چه می گوئی بگو إیاكَ نعبدُ وإیاكَ نستعین وی همچنین گفت حق تعالیٰ
دشمن را هزیمت و سلطان را فتح داد و لله الحمد مردی آمد و گفت اے رسول خدا مرا کارے فرما
که چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارند فرمود زهد کن در دنیا دوست گیرد ترا خدا و زهد کن در انچه
نزد مردم ست دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بندهٔ تقی غنی خفی را یعنے آنرا
که پرهیزگاره توانگر و گوشه گیرست از خلق ؎ دو یار زیرک و از بادهٔ کهن دو منی * فراغتے
و کتابے و گوشهٔ چمنے * من این مقام بدنیا و آخرت ندهم * اگرچه در پیم افتند خلق انجمنی *
و فرمود خوبی اسلام آدمی ست ترک دادن او کار بیفائده را و پر نکرد ابن آدم هیچ آوندے
بدتر از شکم ؎ این شکم بے هنر پیچ پیچ * صبر ندارد که بسازد بهیچ * همه بنی آدم خطاکار و
قصور وار اند و بهترین ایشان توبه کنندگانند و سندش قوله تعالیٰ اللهم تب علیّ ع توبه
کنیم و بشکنیم توبه دهے و نشکنیم * خاموشی حکمت ست و فاعل آن کمتر اند و این موقوف ست بر
لقمان حکیم ؎ بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید * خموشی معنیی دارد که در گفتن نمی آید *

باب در ترسانیدن از خوبهای بد

دور دارید خود را از حسد که وی می خورد نیکیها چنانکه نار که هیزم را می خورد و نیست پهلوان
آنکه مردم را بر زمین می افگند پهلوان کسے ست که مالک جان خود ست نزد غضب و خشم ظلم تاریکیهاست

روز قیامت فرمود بپرهیزید از ستم کردن و بخل نمودن که همین شح پیشینیان را هلاک ساخته ست
و اندیشناک ترین چیزے برین امت شرک اصغرست یعنی ریا ؎ کلید در دوزخ ست آن
نماز ✤ که در چشم مردم گزارے دراز ✤ و دخل ریا در هر عبادت برابرست جز صوم و نشان منافق
سه چیز ست دروغ گفتن و خلاف وعده نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
بمسلمان فسق ست و قتال او کفر و دور دارید خود را از گمان که دروغ ترین سخنها همین گمان بدست
و فرمود هیچ بنده نیست که خدا تعالیٰ نزوی شبانی رعیت خواسته و بمردوی روزیکه بمرد وی
خائن رعیت بود مگر آنکه حرام کرد خدا بروی جنت را آنحضرت صلعم فرمود ای خدا هر که والی
چیزے شد از امت من و گران آمد بر ایشان گران شو بر وے و آین دعاست بروالی ظالم
و فرمود چون مقاتله کند یکے از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی یکے وصیت خواست
از جناب نبوت ہر بار همین فرمود که خشم مکن و فرمود مردمانے که خوض می کنند در مال خدا بغیر حق
ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و از جناب باریتعالے روایت فرموده که اے
بندگان من حرام کردم من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس ظلم مکنید بریکدیگر
و این حدیث را شرحی درازست در کتاب ریاض المرتاض و غیبت آنست که ذکر برادر مسلمان
بچیزے کند که او را ناخوش می آید و اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بهتان ست
یعنی بدتر از وے ست و فرمود حسد مکنید و بہا چیزے نیفزائید و باهم دشمنی نمائید و غیبت مکنید
در پس پشت یکدیگر و بیع نمایند بعض شما بر بیع بعض و باغی نکنند بعض بر بعض و باشید بندگان خدا برادران یکدیگر
مسلمان برادر مسلمان ست ستم نمیکند او را و خوار نمی سازد او را و خرد نمی شمرد او را تقوی اینجاست
و اشاره کرد بسوی سینه سه بار یعنی جای تقوی دل ست که در سینه بوده است ؎ شهر حبیب
همارا دل ہے ✤ عرش وہ ہے یہ تری منزل ہے ✤ آدمی را این قدر بس ست که یکے برادر
مسلمان خود را حقیر دارد همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام ست خون او و مال او و آبروی او
از ادعیۂ نبویست اللهم جنبنی منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء والادواء و معنی

واضح ست و فرمود خصومت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را
که خلاف آن بکنی و دو خصلت ست که جمع نمی شود در مومن بخل و بدخلقی و دو کس که یک دیگر را
دشنام دهند و بالش بر بادی ست تا وقتی که مظلوم تجاوز نکرده ست و هر که گزند رساند بکسی
یعنی نه بجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا تعالے
و خدا دشمن می دارد بیهوده گو بد زبان را و نمی باشد مومن لعان و طعان و نه فاحش و
بذی و فرمود مردگان را بد نگویید که رسیدند بانچه پیش فرستادند و نمی در آید در بهشت سخن چین
و هر که بند کند غضب خود را باز دارد خدا ازوی عذاب خود را و فرمود داخل نشود بهشت را فریب دهنده
و نه بخیل و نه بدخلق و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها ازوی ناخوش اند بریزد خدا در هر دو گوش او
روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد کسی را که باز داشت او را عیب او از
عیبهای مردم گویم در مثل ست که عیب مردم نمودن عیب بر مردم نمودن ست و هر که بزرگ شد
در نفس خود و تکبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا را و وی بر وی خشمناک باشد و فرمود
شتابکاری نمودن از طرف شیطان ست و نحوست بدخلقی ست و بسیار لعنت کنندگان
روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی و هر که سرزنش کند و عار چپاند برادر خود را بگناهی
نمیرد تا آنکه خودش بجا آرد و سندش منقطع ست و وای بر کسیکه سخن دروغ میگوید تا قوم بدان
بخندد وای ست او را وای ست او را و کفارهٔ غیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندش
ضعیف ست و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده ست

باب در بیان ترغیب در خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلعم فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی هادی ست
بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و دور دارید خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی فجور

و فجور راه می نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود
نزد خدا کذّاب یعنی بسیار دروغگو و دور دارید خود را از گمان بد که گمان اکذب حدیث ست و منشینید در راهها گفتند
چاره نداریم از مجالس خود که در آن سخن را نیز هم فرمود پس اگر باز نمی مانید و می نشینید باری حق راه ادا کنید گفتند حق راه چیست
فرمود پوشیدن چشم و باز داشتن اذی و رد سلام و امر معروف و نهی از منکر و هر که خدا با او خیر میخواهد
او را فقیه و فهیم می گرداند در دین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت ست لا غیر و نیست چیزی در میزان
گران تر از حسن خلق و حیا شاخی و شعبه ایست از ایمان و آنچه دریافته اند مردم از سخن نبوت اولی
ازانجمله این ست که چون شرم نداری هر چه خواهی بکن و مومن قوی دوست تر ست بسوی خدا
از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر ست یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
ترا نفع دهد و مدد جو از خدا و عاجز مشو و اگر برسد ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
کردمی چنین شدی ولکن بگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف لو می کشاید
عمل شیطان را و وحی کرد او تعالی بجناب نبوت صلعم با آنکه تواضع کنند مردم تا آنکه بغی نکند هیچ یکی
بر هیچ یکی و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که رد کند از آبروی برادر مسلمان خود در پس پشت او
رد کند خدا نار را از روی او روز قیامت نقصان نکرد هیچ صدقه در مال و نیفزود بنده بعفو
از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکرد احدی مگر آنکه بلند رتبه کرد او را خدا تعالی ؎ دیکها تو
خاکساری سے عالی مقام ہے ٭ جون جون بلند ہم ہوے پستی نظر پڑی ٭ و فرمود ای مردم
فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانید طعام را و بپیوندید رحمها را و نماز گزارید در شب و مردم
خفته باشند در آیید بجنت بسلامت از عذاب ؎ رہین دیدۂ شب زندہ دار خویشتنم ٭ کہ
تلخ کرد برای تو خواب شیرین را ٭ ولکن حال ما این ست که ؎ ہمیں دل مردہ اگر رات کو جاگے
تو کیا ٭ چشم بیدار تو ہے پر دل بیدار نہیں ٭ اللهم اغفر او فرمود دین نصیحت و خیر خواهی کردنست
و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و ائمهٔ مسلمانان
و عامهٔ ایشان ؎ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوست تر دارند ٭ جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

وفرمود بسیار ترین چیزی که در آرنده در بهشت ست ترسیدن از خدا و حسن خلق ست و چون
نمی توانید که همه مردم را باموال خود گنجید بارے باید که از شما بسط وجه و حسن خلق آنهارا گنجد مومن
آیینهٔ برادر مومن خود ست و مومن مخالط با مردم و صابر بر ازای آنها بهتر ست از مومنی که نه مخالط
مردم ست و نه شکیبا بر ایذاے آنها و فرمود اللهم احسنت خلقی فحسن خلقی یعنی چنانکه صورت
من خوب ساختهٔ همچنان سیرت من نیکو و خوب بساز ع همچو روی خویش نیکو ساز خوی خویش را

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرماید من با بندهٔ خودم تا یاد من می کند و هر دو لبش بذکر من می جنبد و هیچ عمل نکرد بنی آدم
که نجات دهنده تر باشد او را از عذاب خدا بهتر از ذکر خدا و نه نشست قومی در مجلسی که در ان ذکر خدا
کنند مگر آنکه گرداگرد می گردند فرشتگان ایشان را ۵ آسمان سجده کند بهر زمینی که در و یک دمی یک کس
یک دو نفس بهر خدا نشینند و می پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در ان جماعت
که نزد او بیند و نه نشست قومی در جایی که ذکر خدا نکنند و درود نفرستند بر نبی صلعم مگر آنکه حسرت
باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له ده باری همچو کسی ست
که چار جان از اولاد اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله و بحمده صد بار انداخته شوند
ازوی خطاهاے او اگرچه مثل کف دریا باشند و جویریه را گفت که بعد از تو چار کلمه گفتم که اگر آنرا
با گفتن تو امروز وزن کنند برابرش آید سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه
و زنة عرشه و منتهی رحمته و مداد کلماته اخرجه مسلم و فرمود باقیات صالحات این ست
لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخرجه النسائی
و احب کلام نزد خدا چار کلمه ست بهر کدام که شروع کنے زیانت نکند سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر رواه مسلم و ابو موسی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس راه نمایم
ترا بر کنزی از کنوز جنت لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که و لا ملجأ

من الله الا الیه وفرمود دعا همین عبادت ست ودر لفظی آمده که دعا مغز عبادت ست و هیچ
شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست ودعائی که میان اذان واقامت کنند مردود نمیشود ورب
شرمناک وجواد ست شرم دارد ازانکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالی برگرداند
وآنحضرت صلعم چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو دنمی آورد آنها را تا آنکه روی خود
بآن هر دو دست بسودی ومسح نمودی مجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که سندش حسن ست
وقریب ترین مردم وسزاوار ترین ایشان با رسول خدا صلعم روز قیامت کسی ست که بسیار
درود خوان ست بروی علیه السلام گویم اصدق ترین مردم درین شیوه زمرهٔ اهل حدیث ست
کثر الله سوادهم ودفع عمادهم واهلك من عاداهم که هردم ودر هر درس وتالیف ودر تذلیف ودر
وظیفهٔ ایشان ست ص ورد زبان ومونس جان ست نام یار. یک دم نمیرود که مکرر نمی شود
وفرمود سید الاستغفار که بنده آن را بگوید این ست اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدك وانا علی عهدك ووعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء
لك بنعمتك علي وابوء لك بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت واین
در بخاری ست ونبود که ترک نمیفرمود این کلمات را بیگاه وپگاه اللهم انی اسألك العافیة
فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی واحفظنی من بین
یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتك ان اغتال
من تحتی ومی گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك وتحول عافیتك وفجاءة
نقمتك وجمیع سخطك اخرجه مسلم ومی فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبة الدین وغلبة
العدو وشماتة الاعداء ومردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك
انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یكن له كفوا احد
فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود بدهد وچون بدان دعا نموده آید بپذیرد
وهنگام صبح چنین می گفت اللهم بك اصبحنا وبك امسینا وبك نحیا وبك نموت والیك

النشور و شل آن شب هنگام نیز می گفت لکن بجای الیک النشور الیک المصیر و فرمود
و اکثر دعای وی صلعم این بود ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب
النار و از ادعیهٔ جناب مبارک اوست صلعم این دعا اللّٰهمّ اغفر لی خطیئتی وجهلی واسرافی
فی امری وما انت اعلم به منی اللّٰهمّ اغفر لی جدّی وهزلی وخطائی وعمدی وکلّ ذلک
عندی اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما انت اعلم
به منی انت المقدم وانت المؤخر وانت علی کل شیٔ قدیر متفق علیه و می گفت اللهم اصلح
لی دینی الذی هو عصمة امری واصلح لی دنیای التی فیها معاشی واصلح لی آخرتی
التی الیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی من کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل
شر اخرجه مسلم عن ابی هریرة رضی الله عنه و می گفت اللهم انفعنی بما علمتنی وعلمنی ما ینفعنی و
ارزقنی علما ینفعنی و در روایتی دیگر آمده که در آخرش می گفت وزدنی علما الحمد لله علی
کل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار و عائشه رضی الله عنها را این دعا بیاموخت اللهم
انی اسألك من الخیر کله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر
کله عاجله وآجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم انی اسألك من خیر ما سألك عبدك
ونبیك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبیك اللهم انی اسألك الجنة
وما قرّب الیها من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب الیها من قول او عمل واسألك
ان تجعل کل قضاء قضیته لی خیرا اخرجه ابن ماجة عن عائشة وصححه ابن حبان و شیخین از
ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت فرمود رسول خدا صلعم دو کلمه اند که محبوب اند
بسوی رحمن سبک هستند بر زبان گران اند در میزان و آن دو کلمه این است سبحان الله
وبحمده سبحان الله العلی العظیم **قال** فی الامر آخر الکتاب قال مصنفه الشیخ
العالم العامل العلامه قاضی القضاة شیخ الاسلام امتع الله بوجوده الانام فرغ
منه ملخصه احمد بن علی بن محمد بن حجر فی حادی عشر من شهر ربیع الاول سنة

ثمان وعشرين وثمانمائة حامدا لله تعالى ومصليا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم
ومكرما ومبجلا ومعظما وكان الفراغ من تعليق الكتاب المبارك صبيحة يوم الاحد
المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع وخمسين وثمانمائة غفر الله لكاتبه ولوالديه
ولاهله واقاربه ولكل المسلمين آمين وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا
محمد وآله وصحبه وسلم انتهى بحروفه واقول قد طبع هذه الام فى هذه الايام سنة ۱۲۹۹
الهجرية ببلدة بهوپال المحمية فان شئت ان تقف على ادلة ما فى هذا المختصر باسرها رواية
وتخريجا فراجعها ففيها ما يشفيك ويكفيك وبالله التوفيق وبيده ازمة التحقيق ۞

خاتمة الكتاب فى مسائل شتى من كل باب

مسئله عوام اهل اسلام را عمل نمودن بر ظواهر کتاب وحدیث خیر الانام صلعم اگرچه علوم خمسه اجتهاد ۱
نمی دانند جائز ست واین چنان می تواند شد که از عالم بحدیث حکم خدا ورسول در حادثهٔ پیش آمده
بپرسند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون همین معنی دارد عامهٔ اصحاب جناب نبوت مآب در قرون
ثلثهٔ مشهود لها بالخیر همین راه می رفتند این قیود نامسعود که یاران راے از براے اقتدا واسوهٔ حسنه
بکتاب عزیز وسنت مطهره تراشیده اند اراجیف سوقه بیش نیست هرگز رائحهٔ از ان در دواوین اسلام
استشمام نمیتوان کردن ؎ سرور خاطر احباب زائراز رای ست ÷ من وتفرج باغ محدثان
تنها. د. دیگر راجح آنست که افتا وقضا مقلد مذهبی خاص از مذاهب اسلام جائز نیست وهر که
عارف کتاب وسنت وبالغ بمبلغ اجتهاد در مسائل دین ست او را قضا جائز باشد وهیچ زمانه از
قائم بحجج الله خالی نیست لا اقل از مؤلفات ممتعهٔ نافعهٔ ایشان ؎ فلولا کم ما عرفنا الهوى
ولولا الهوى ما عرفنا کم ۳ دیگر اعراب بادیه نشین که جز مجرد تکلم بشهادت عملی از اعمال اسلام
وفریضهٔ از فرائض دین بجا نمی آرند حکم ایشان حکم کفارست لهم ما لهم وعليهم ما عليهم
وتطویل سخن درین شان واشتغال بنقل برهان از باب ایضاح واضح وتبیین بیّن باشد

دیگر جمعی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگرچه عصات باشند مغفور اند و قومی
دیگر که افقه ست از برای ادله و نصوص حکم کرده که مطیع ایشان مغفور است انشاء الله تعالی
و عاصی همچو دیگر عصات است ست و رفع عقوبت از همگنان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت دلیلی ندارد بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن یا
نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و یا
فاطمة بنت محمد لا اغنی عنك من الله شیئاً غرض ع بندگی باید پیرزادگی منظور نیست
دیگر ٤ مختار در بارهٔ مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار سکوت ست
و این قدر بار السنه ست که ایشان را خیر قرون و افضل ناس و معدل بتعدیل نبوت اعتقاد
کنیم و دانیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف وی بر باطل و لکن بغی مخرج باغی از دائرهٔ اسلام
و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم
انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم و لا نصیفه پس بما مردم که بعد از سیزده صد سال آمده ایم چه رسد
و چون سباب آحاد مسلمین فسق ست و قتالش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم من بعدی غرضا فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی
ابغضهم دیگر ٥ اجتماع در مساجد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدریس حدیث و کتابت علم دین
و قراءت قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سائر اتفاقات ممنوع نیست اگر خالی ست
از بدعات دینیه و سلیم ست از مناکیر شرعی اقرءوا علی موتاکم یس و نحو آن ثابت ست معهذا
احوط آنست که قصر بر ما ورد به الشرع نمایند و در محفل نو ایجاد و مجلس تازه بنیاد که محتوی بر مناکیر و مشتمل بر
بدعات باشد ننشینند و تا توانند از آن بگریزند که در اتیان بدعات امید عقاب ست نه رجای
ثواب ست ؎ اگر ترا بتماشای عید خود طلبند خلیل وار جوابی بگو که بیمارم دیگر ٦ حلف بغیر خدا
همچو بادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک ست اگر زبان یکی بدان مبادرت
کرده ست زود باستغفار و لا اله الا الله گفتن تدارکش می باید نمود دیگر ٧ سنت تقیهٔ موی سر ست

بر سر باید که جمّه دارد چنانکه سید الائمه داشت اگرچه تراشیدن همه موی سر روی جواز دارد لاسیما در
حج که حلق افضل از قصر ست در حق مردان در هدی نبوی گفته لم یحلق النبی صلعم راسه الشریف
الا اربع مرات انتهی و تحلیق سیما خوارج ست وهم کلاب النار و توسط لحیه باخذ از طول و عرض
مسنون ست گو ارسال هم روا باشد لی حبیب وله لحیة + طولها عمدا بلا فائدة + کانها
بعض لیالی الشتا + طویلة مظلمة باردة + و قص شارب تا آنجاست که اطراف لب
نمایان گردد و نه آنکه او را از بیخ و بن تراشد و جواز حلق مرجوح ست دیگر[۶] تادیب رعایا و برایا بمال
نزد وقوع جنایت و عصیان و مانند آن مقصور ست بر موارد خود و مقیس علیه نیست و ادله آن مواضع
همچو مخصص عموم ست از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در ظفر اللاضی
و جز آن یکجا ذکر یافته فراجعه دیگر[۹] در مال جز زکوة حقی دیگر نیست مگر آنچه ادله خاصه دران آمده مثل
وجوب ضیافت و سد رمق محترم الدم و قوله تعالی و اتوا حقه یوم حصاده و قوله سبحانه جاهدوا
باموالکم و انفسکم و نحو آن دیگر[۱۰] عمائر حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت زیاده
بر قدر احتیاج مستحدث ست باتفاق مسلمین مع اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نهم از
هجرت احداث چهار مصلی کرده و رفع منار مقصدی صالح دارد که شنوانیدن اذان ست
بکسان بعید پس اگر کدام مفسده معارض او نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حاجت
نهی آمده دیگر[۱۱] استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمیده اند استصحابا للبراءة الاصلیة و
تمسکا بالادلة العامة و ادخال این شجره در خبائث بمسلکی از مسالک علت غلط بین ست چه
اصل در همه اشیا اباحت و حلت باشد تا آنکه دلیلی بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تحریم ذلک
ظرافی گفته تنباکو چیزی ست که عاشقان آن را می کشند و معشوقان می نوشند و منکران را در
بینی در آرند دیگر[۱۲] خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادله صحیحه کتاب
و سنت ست این قدر بس باشد که منزه از مکان و زمان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است
اعتقاد را موافق ظواهر آن درست سازد و یعالج التشبیه بکلمة اجمالیة لیس کمثله شئ و حکم این

له جز آنکه تا دوش رسد و لمه آنکه میان بناگوش و دوش باشد ۱۲ منه عفی

جمله صفات یکی ست خواه استوا بر عرش باشد یا اثبات ید و عین و نحو آن ، هر صفت از صفات
وی سبحانه و تعالی دلربای موحدان ست و جانگزای مبتدعان و راحت رسان متبعان ؏
ز فرق تا بقدم هر کجا که می نگرم ٭ کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجا ست دیگر[13] اختلاف علماء در
دین از طرف همین تقلید خزیده و در زمن قرون مشهود لها بالخیر اتباع سنت بود و بس و این بدعت
در آغاز صد چهارم از هجرت نمود ار گشته راه بسیاری از کسان زد و انبوهی کثیر را ایمه ساخت
ورنه در میان آیات کتاب و حدیث نبوت مآب تعارضی و تباینی و خلافی نیست ولو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا این همه هشت و مشت که می بینی در افراخ آرایست فاتلهم الله
انی یؤفکون دیگر[14] اسماء خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توقیفی ست کم و بیش را دران راه
گذر نیست از الحاد دران بر حذر باید بود و قصر بر مورد باید کرد در دلائل الخیرات و نحو آن بعضی از الفاظ
تراشیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کند ؏ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر ست
شمشاد خانه پرور ما از که کمتر ست ٭ دیگر[15] حدیث حفظ چهل حدیث بجمیع طرق خود ضعیف ست حجت
نمی ارزد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیزی نیست
زیرا که احکام اسلام همه متساوی الاقدام ست و بر چهل حصر چرا ست امت ماموریست برسانیدن سنت
اگرچه یک حدیث باشد بلغوا عنی ولو آیة نص ست درین باب دیگر[16] عبادت بطمع جنت و ثواب و ترک
معصیت بخوف نار و عقاب صحیح ست کتاب و سنت بران دلالت دارد یدعون ربهم خوفا و
طمعا و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی و اگر شهود یکی
از اصحاب باطن مسقط این خیال افتد بد نیست لکن سخن درانست که فنا و بقا مقصود بالذات نیست
انچه مطلوب ست همین استسلام باحکام ظاهر اسلام ست و بس دیگر[17] حدیث الحسن و الحسین
سیدا شباب اهل الجنة بر اطلاق خود ست بعد از استثناء انبیا و رسل و کبراء ملل و معهذا دران
دلالت نیست برانکه دیگری سید جنتیان نبود چه حدیث خبر ست نه صیغه حصر دیگر[18] عشق زنان و
بی ریشان را وسیله وصول بسوی خدا و حب او تعالی گردانیدن گمراهی و نوعی از بت پرستی ست

بدایت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بحکایتش پرداخته و وقوع آن در اسلام یکی
از مکائد شیطان رجیم ست چه در کتاب عزیز امر بغض بصر از یکدیگر وارد شده و عدم غض عین
نظربازی و شاهد پرستی ست و دران اتخاذ انداد ست جز او سبحانه افرأيت من اتخذ الهه هواه
و مخالفت این فعل با قوله تعالی والذین آمنوا اشد حبا لله از اوضح واضحات باشد [19] دیگر
حب الدنيا رأس كل خطيئة در حقیقت قول جندب بجلی ست گو باسناد حسن تا حسن بصری مرفوعا
مرسلا هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث وارده درین باب ست مثل الدنيا ملعونة
وملعون ما فيها الا ذكر الله او عالم او متعلم ونحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیان
و جفا همین دوستی این سپنجی سرا ست ؎ دیوانگی و مستی از بوی تو می خیزد ٭ هر فتنه که می خیزد
از کوی تو میخیزد ولولا الحمقاء لخربت الدنيا [20] دیگر کفار مخاطب اند بفروع اسلام و معاقب اند
بر ترک آن و دال ست بران قوله تعالى ما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين الآية وقوله تعالى
ويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة ونحو آن [21] دیگر نفی توحید و صفات فی الجملة قول فلاسفه و
معتزله و جهمیه و غیر ایشان ست و اثبات او سبحانه در جهت فوق مذهب کلابیه و اشعریه و کرامیه و اهل حدیث
و جمهور صوفیه و فقهاء مذاهب اربعه ست الا ما شاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند
و در باب قدر جبریه و در صفات نوعی از تجهم دارند و اقوی مذاهب درین باب مذهب محدثین
اهل سنت ست توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق ست بدون
تعطیل و تاویل والله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست درمیان کسانیکه تنزیه باریتعالی بالفاظ نحویه
متکلمه میکنند و درمیان کسانیکه آلهه باطله از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
کی شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثم ذرهم في
خوضهم يلعبون [22] دیگر مؤدای لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عترت و ذریت در احادیث
و کلام علماء و فقهاء واحد ست و مراد بدان کسی ست که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را بکسیکه صدقه بروی حرام ست از قرابت وی صلعم

و دیگران تعمیمش کرده اند، و اول بمفهوم لغوی ست و ثانی اصطلاح شرعی [۲۳] دیگر لفظ آل و اہل بیت
و ازواج و ذریت در بعض صیغ صلوٰة در احادیث صحیحه واقع شده و امت مامور ست بتصلیه بر ایشان
و تارک آن غیر آتی ست بمامور به و ترک لفظ آل از سلف در کتب حدیث بنا بر دفع مفسده بوجه حسن ظن
آنست که نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند [۲۴] دیگر صلوٰة بر صحابه و ملائکه و
دیگر صلحاء به تبعیت انبیاء علیهم السلام ثابت ست بلا خلاف و قوله صلعم اللهم صل علی آل
ابی اوفی و نحو آن دلالت دارد بر عموم و نزد بعض ماول ست و ماثور آنست که صحابه را بعنوان
و اهل علم را برحمت و اهل احسان را بتقدیس یاد کنند همه جائز ست چه مقصود دعاست از برای
میت بهر عبارت و لفظ که باشد و لکن ابقاء فرق در نبی و غیر او خوشتر ست [۲۵] دیگر درود فرستادن
بر رسول خدا صلعم واجب ست فی الجمله بغیر حصر و اقل چیزی که بدان اجزاء و امتثال امر حاصل می شود
یک بار ست خصوصا در نماز و فضائل صلوٰة و مزایای کثرتش بیش از بیش ست تا آنکه بعد از تلاوت
کتاب الله هیچ وظیفه بتکرار درود نمی رسد و بهاؤ جل واها وجل وا و اسعد مردم باین سعادت
زمرهٔ اهل حدیث ست کثر الله تعالی سوادهم [۲۶] دیگر راجح آنست که تلاوت قرآن کریم افضل
اذکار ست و بعده صلوٰة و سلام ست بر آنحضرت صلعم و آل شریف او خصوصا در مواطنی که نص دران
وارد شده و تارک صلوٰة بر آل غیر آتی ست بصلوٰة مامور بها [۲۷] دیگر در حدیث ثقلین که تمسک بکتاب
و عترت آمده است مراد بدان صلحاء عترت و علماء ذریت اند که بر طریقهٔ ماثورهٔ جد امجد خویش ثبات
دارند نه هر جاهل فاسق و مبتدع و آخر حدیث مذکور فانظروا کیف تخلفونی فیهما اشارت میکند
بحسن سلوک با این هر دو و بمزید مزیت عالم اهل بیت بر غیر وی [۲۸] دیگر نسب اولاد آباء ست نه امهات
اگرچه مداخلت مادر درین باب ثابت ست مگر بنی فاطمه که بنی نبی اند صلعم و مگر ولد الزنا که فراش راست
نه عاهر را و اول بنا بر مزید حرمت سادات ست و ثانی بوجه کمال خست و دناءت و اتصال نسب و صهر
بحضرت نبوت صلعم شرف نمایان دارد منقطع نشود در روز قیامت لکن نفع آن مقصور ست بر مومن
آل و کافر را هیچ سود ازین انتساب دست بهم نمیدهد ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص عام ست

درین باب **دیگر** در ابقاء کفار در جزیرهٔ عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهور بر آنند که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بدلیل آیهٔ سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان تا آنجاست که جزیه دهند و امر باخراج ایشان از جزیرهٔ عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی از حجاز وارد شده سوم مجوس و اهل صحف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد یعنی وجوب اجلاء ایشان از جزیرهٔ عرب و آن عبارت ست از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط آنست یا ما بین عدن تا اطراف شام طولا و از جده تا ریف عراق عرضاً والله اعلم **دیگر** عمل بر مذهب که بر خلاف حدیث ثابت ست حرام ست و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول ست پس بس فرض نیست طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق و هر چهار ائمه نهی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی در بارهٔ تقلید خود یا تقلید غیر خود نکرده و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار تقلید وارد نشده بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بذم آن ه اسکه دیدهٔ تحقیق ده هر یک مقلد را چو عینک تا یکی هر سو بچشم دیگران بیند ÷ **دیگر** هندوستان دار الاسلام بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد علما اختلاف کردند در آنکه دار اسلام ست یا دار حرب مذهب حنفیه آنست که دار اسلام ست و مذهب محققین آنست که دار حرب ست و مسئله از معارک ست و اگر دار حرب ست پس هجرت از ان بسوی دار اسلام واجب باشد لکن یا من کجا و اقامت جهاد در نفس دار حرب محتاج ست بسوی دلیل بین و دلیل نیست **دیگر** موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و جز آن موجب یکی بودن ایمان با آنان ست و من یتولهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم فهو منهم و هر که از دل بیزار ست و اعتقاد عظمت این امور ندارد باقی ست بر اسلام لکن فاسق و مرتکب کبیره است و هر که از ته دل دوستدار و راضی ست حکم وی ظاهر ست **دیگر** مادح کفار فاسق و عاصی و مرتکب کبیره است و این وقتی ست که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظهٔ کفر کائن

در دوسے باشد و اگر بنا بر صفت کفر ست خود کفر ست در حدیث شریف از هیچ مومن فاسق نشنیده
آمده تا بهیچ طاغوت و اہل آن چه رسد دیگر ہجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط امن
چنانکه واجب ست ہمچنان عکس آن ممنوع ولکن آمد و شد در انجا از برائے تجارت بصورت امان
جائز و در صورت عدم امان منہی عنه و توطین بہیچ حال روا نیست بلکه دران اندیشهٔ زوال ایمان ست
والله اعلم دیگر تارک ہجرت بعد از وجوب باوجود عدم عذر و مانع آثم ست و عاجز و مکره معذور انشاء
ان شاء الله تعالے دیگر قیام بملک اسلام اگرچه حکام آنجا فاسق و ظالم باشند اولی ست از
قیام بملک کفار ہرچند دران امن و امان باشد و آنچه معتبر ست در اختیار ہجرت وجود امن ست در
اشتمال باحکام اسلام و اذ لیس فلیس دیگر اگر دو جنازه مسلمان حاضر شود و یکے بدعوی اسلام ست
و دیگر بدعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر فقیه باشد و این سفیه مدلل آنکه وسے
بعلم خود منتفع نشده و این باوجود جهل کار دست بسته نموده دیگر یکے از دو خصم حکم شریعت را خواستار ست
و آن دیگر حکم کفر می خواہد اگر این خواستن بنا بر کراہت و استخفاف شرع ست کافر ست ورنه فاسق
واجب التعزیر یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به دیگر مصافحه بهر دو دست
در مرفوعی صحیح نیامده بلکه در اثرے از آثار صحابه وارد شده و لا حجة فیه بلکه آنچه ظاہر می شود آنست که
بیک دست بود و حرکت عنیف و بطش کبیر که امروز عامه می کنند نزد یکے ست که بدعت باشد دیگر
سماعی که خالی از منکرات باشد نه حرام ست و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت ست و باخبار و آثار
صحیحه ثابت و با مزامیر حرام ست اما احتراز اولی ست زیرا که وقوعش بندرت بوده و اشتغال بدان از برائے
غالب نفوس اماره داعی ست بسوی ارتکاب جهل و ضلالت و فسق و لنعم ما قیل ؎ کسانی که یزدان پرستی کنند
بر آواز دولاب مستی کنند دیگر عبد الوہاب نجدی عالمی بود از علماے حجاز مذہب حنبلی داشت
ایجاد کدام مذہب جدید نکرده مؤلفاتش در توحید و رد بدعت و شرک بوده است جمعی که خود را منسوب
می کنند بسوی او این نسبت بدعت ست سعود امیر درعیه تبعیت وے بر اہل بدو و اطراف ممالک خود
تا حرمین شریفین غزو کرده بود ولکن این ہنگامه در ۱۸۱۸ع و ۱۲۳۳ ہجرے خاموش شد و در ممالک ہند

از عمق و ارزش چیزے پے نرسیده و گمان جمعی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در هر تقیید و تطبیق ناشی
بر جاده او رفته‌اند اکذب حدیث ست چه بر هیچ یکی از افراد امت اسلام جز طاعت خدا و رسول صلعم
اتباع احدے از علماء فحول قدیماً و حدیثاً در اجتهاد و قیاس وی هست واجب نیست تا بعبد الوهاب
مسکین این بیچاره چه رسد دیگر حبط اعمال بمجرد ردت نیست بلکه بموت بر ردت ست و چون عود
کند باسلام ثواب عملهای سابق از مبرای او بعائد گردد و گناه ردت محو شود الاسلام یجب ما قبله
۲۴ دیگر اجرای قصاص برادار اسلام شرط نیست در دار حرب هم جائز ست و ریاستهای اسلامیه
واقعه در هند و جز آن دار اسلام ست اگرچه بطبع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیقی که در مجالس الابرار
۲۵ ورد المختار کرده والله اعلم دیگر اسمای ایام و شهور در جاهلیت دیگر بود و در اسلام همین ست که امروز
مستعمل ست یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم بهئت دیگر ست بعضی از هبوط آدم
علیه السلام گیرند و بعض از طوفان و بعض از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خدا ست صلعم و بدایت آن از عمر فاروق شده و همگنان حساب آفتاب کنند و اسلام
۲۶ بماهتاب و قمر صورت جنت ست و مهر صورت نار دیگر قیام لیالی رمضان باحادیث صحیحه ثابت شده
لکن تحدید بست رکعت یا زیاده نیامده و خود شارع بر یازده رکعت نیفزوده لیکن زیادت ناجائز
۲۷ نیست بلکه چندانکه نفل بیشتر ثواب اکثر اما اتباع سنت بهار دیگر دارد دیگر سلف تنصیص کرده‌اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احدے دران مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث در عافیت بودند
ازین علم و لکن پسینیان چندان توغل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خلط عجیبی غریب
و عجیب در علوم دینیه رو داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و لاحول و لا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم ست که استخوان بوسیده هزار ساله یونان را چون سگ بو کنند
و فروغ عالم افروز فنون شرعیه را ترک داده در تاریکی ضلالت و بدعت افتند اولم یکفهم انا انزلنا
علیک الکتاب این جرأت از کسے آمده که غشاوه حب دنیا بصر بصیرت او را پوشیده اللهم غفرا
۲۸ دیگر جهر بسمله در نماز و ترک جهر بدان هر دو ثابت شده و افضل قنوت سنت نزد وجود نوازل خوا

در نماز صبح باشد یا در پنجگانہ بحسب اقتضاء وقت و مصلحت کار روہ قنوت در وتر ہم آمدہ لکن از
عزائم نیست و افضل طول صلوٰۃ و مناسب ابعاض اوست در کمیت و کیفیت مفرداً و در جماعت
موافق حال ماموین و مداومت بر وضو افضل ست از ترک آن ہمچنین قصر افضل ست در سفر
باداوست جمع در حالت سیر و قیام بعض شب افضل ست از قیام تمام شب مگر احیاء لیالی رمضان
و افضل صیام صوم داود ست و وصال و سرد آن علی الاتصال منہی عنہ و از خصائص نبویست
سہ لہا احادیث من ذکراک تشغلہا بہ عن الشراب وتلہیہا عن الزاد + و مداومت بر لبس خشن و اکل
خشن از افضلیت در چیزی نیست بلکہ ہرچہ میسر آید خوب ست قل من حرم زینۃ اللہ التی اخرج
لعبادہ والطیبات من الرزق و رہبانیۃ ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم وما انا
من المتکلفین و این تکلف عام تر ست از اجمال و تخشین آری بذاذت و بی تکلفی و بی ساختگی
در جامہ و نان از علامات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن رواتب ست جز دو رکعت
صبح و وتر و در حالت نزول ترک جمع و فعل رواتب احسن باشد و فطر در سفر رخصت ست و صوم
بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو ست گو بی وضو ہم روا باشد و تا تواند در مسجد
بحالت جنابت نوم نکند اگرچہ باوضو باشد و درست ست تیمم نزد عدم ماء یا تعذر استعمال یا تیقن
خوف ضرر از شدت برد و نحو آن و خلیفہ وضو ست در جملہ احوال و افضل در اغمام ہلال رمضان
اکمال عدت شعبان ست و صوم یوم شک عصیان ابو القاسم باشد صلعم و ہرچہ مواظبت کردہ ست
بران رسول خدا صلعم در جمیع احوال است را مواظبت بران ہمہ در ہمہ حال سنت ست بحسب اختلاف
اشخاص و احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و تحمل بر ایذاے آنہا افضل ست از اختیار عزلت
و فرار از زحمت و گاہے افضلیت یکے بر دیگرے باعتبار وقتے دون وقتے باشد چنانکہ درین ہنگام
آفت فرجام و ترک سبب مع الجمع یا سبب بالتفرقہ علی الاطلاق در سائر اوقات نیست بلکہ بحسب
اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استواء رحمن بر عرش و نزول او ہر شب بسوی آسمان دنیا
و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت ست مجاز نیست و تشبیہ ظاہر منفی ست بکلمۂ اجمالیہ لیس کمثلہ شیٔ

وتاویل دران وصرف آن از ظاهر فرع تکذیب وتعطیل باشد وحق آنست که جمله کمالات کائنات
ظل کمالات ونعوت جلال وجمال صاحب عرش عظیم ست وحقائق ودقائق آن خاص بحضرت
الوهیت ما راجز نام بهرهٔ دیگر نیست ؎ عقل در اثبات وحدت خیره می گردد چرا ٭ آنچه جز
۵۰ هستی ست هیچ وانچه جز حق باطل ست **دیگر** حمد واصل ایمان وسوال مقبورین وتوبه واستغفار
وسید استغفار ودعا همه ثابت ست وانکارش انکار منصوص نوعی تلبیس بران عربان ست
۵۱ از مراتب کمال ایمان وتمام احسان **دیگر** رفع سبابه در تشهد نماز ثابت ست بسنت صحیحه واز
اوضاع اصابع انسان نوزده صورت بازاء عقود اعداد وضع کرده اند ولکن آنچه در رفع مسبحه مسنون ست
عقد پنجاه وسه ست وجز آن نیز آمده واین اشارت نزد قول الا الله از شهادت می باید **دیگر**
۵۲ مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست وهر که قائل وجوب قرارت فاتحه خلف امام ست قائل ست
بآن وهو الحق گو جمهور مخالف آن باشند وبسمله آیت ست از فاتحه واز دیگر سور جز سورهٔ برات
۵۳ **دیگر** خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض ست بنص صحیح صریح محکم غیر متشابه غیر منسوخ
ونیست نماز مر کسی را که آنرا نخوانده واستماع وانصات در غیر اوست زیرا که این کریمه در بارهٔ نماز
بالخصوص نیامده وحدیث مخصص اوست اگر عامش گیرند واحادیث وجوب قراءتش بحد تواتر رسیده
آری سوای فاتحه چیز دیگر نخواند که از ان منع صریح آمده وادلهٔ منع مقتدی از خواندن فاتحه
در پس امام همه واهی ست ونیست وافی باثبات مقصود وغالبش از محل نزاع اجنبی افتاده وهمه را
جواب شافی وکافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجمود علی التقلید
۵۴ او التعصب الغیر السدید **دیگر** اختلاف کرده اند در جنتی که هبوط آدم از انجا شده نزد جمعی
آن جنت در ارض بود وپس از مکانی آباد بمکانی ویران افتاد ونزد دیگران همان جنت ست
که اسلامیان روز آخرت در انجا در آیند وادلهٔ هر دو فریق بسیارست اما برهانی صحیح صریح که ثلج
صدر کند وعطش اضطراب برد درمیان نیست پس اولی توقف ست از خوض در امثال این
۵۵ مسائل والله اعلم **دیگر** هبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده واز اینجا اولاد وذریت او

باقالیم دیگر شتافته متوطن گردیده وبعض اخبار وآثار در فضائل هند وارد شده ولفظ هندی جزو قرآن شریف
گشته ولکن این روایات خالی از شذوذ وغرابت بلکه نکارت نیست ۵ گر نیست از بهشت نزولش
بوستان هند به آدم نزول از نعمت جنت چسان گذشت دیگر استعاذه از هدم وتردی وغرق و
حرق وفقر باحادیث صحیحه ثابت شده اگرچه در بعض آنها اجر شهادت نیز ثابت است این مصائب
این سپنجی سرا را خود پیش نخواهد واگر بی خواسته باوجود استعاذه وفرار از موانع آن ابتلا رود ما اجر
موعود وتکفیر ذنوب مقرر است دیگر صلوة ظهر را در فارسی نماز پیشین وعصر را نماز دگر ومغرب را
نماز شام وعشا را نماز خفتن وصبح را نماز بامداد گویند وهر یکی را ازین نمازها اول واوسط وآخر است
وشناخت اوقاتش از شارع بر وجهی آمده که در دریافت آن بدوی وقروی وصبی وزن وپیر
وبرنا همه یکسانند وحدیث اقدام در صیف وشتا ضعیف است وافضل اداے اوست بر میقات
در اول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا دیگر وجود کواکب ثابته وسیاره
محقق هست بکتاب وسنت در آسمان دنیا وانچه اهل هیئت برین هر دو اصل افزوده اند
عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتصار بر مورد طریق سلامت باشد در کتاب وسنت ذکر
شمس وبروج او وذکر قمر ومنازل وی وذکر نجوم وکواکب وقوس ورعد وبرق وجز آن آمده و
سیوطی در هیئت سنیه جمع آن پرداخته وفیه الرطب والیابس دیگر غیبت مسلمان حرام است
در هر حال وبر هر حال ومواضع استثنا مخرج است بادله کتاب وسنت وضرورات را مخارج زبان
داده اند فارتفع الاشکال دیگر سبب شفعه شرکت وخلطه است نه مجرد همسائگی جداگانه ونیست
تعارض میان احادیث باب مگر نزد کسیکه عارف نیست بکیفیت استدلال وتوانا نیست بر مدارک
شرعیه پس در هر چه شرکت ماند وبود وست خانه باشد یا چمن شفعه دران ثابت است باحکامها
وهر چه قسمت پذیرفت وطرقش مصروف گشته وحدودش محدود گردیده دران شفعه را سا نیست
دیگر رفع قبور حرام است علی الاطلاق وامر بتسویه آن بصحت رسیده وقبر نبوی را که یک شبر بلند کردند
ودیدند فعل صحابه است نه قول نبوت وبنا کردن برگورها افروختن چراغان بر وی وگچ وگل نمودن

آن و انداختن جامه بران و نوشتن بران و نشستن بالای آن خواه از برای براز باشد یا
جز آن و پامال نمودن قبر و گرد آن گشتن و نزد وی نذر و نیاز نمودن و آوردن و جانوران را بنام
اصحاب قبور ذبح نمودن و از برای زیارت اموات سفر نمودن و بالان بستن و مقابر را عرس
گرفتن و عیدگاه ساختن و امثال این امور همه ظلمت بر ظلمت است و بعضی ازین چیزها بالصریح کفر
و لعنت و شرک و بدعت و فسق و فجور میسر سازد دیگر نماز وتر چند وجه ثابت شده یک رکعت و ۱۱
پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت است و اگر ثابت شود
بیک تشهد بالفصل آمده و در آخر شب افضل است و جا تهجد را در اول شب جائز و درین یک رکعت
تقیید باول و آخر شب نیامده پس بر اطلاق خود باشد دیگر وجه اختلاف درمیان صحابه و تابعین
در مسائل فروع دین با عدم تدوین کتب سنت و فقه حدیث است هر یکی بحسب معلوم خود کاری کرد
و بعضی را صحبت نبوت بیشتر میسر شد و بعض را کمتر و نزد عدم دلیل بر آمد کار با اجتهاد بود و لکن
بعد از انکه سنن مدون شد و صحیح از ضعیف ممتاز گردید ابقا بخلاف لغیر چه غایت ما فی الباب آنکه
در مشتبهات استبرا کند و حلال بین را بگیرد و حرام بین را ترک دهد این طریق اسلم است بسیار
نزدیکتر است سلوک بر باید و از جدل و خلاف همچو تیر از کمان بدر رود و لا یزالون مختلفین
الا من رحم ربک پس ناجی از وقوع در اختلاف مرحوم است و واقع در آن غیر مرحوم دیگر ۱۲
سبب اختلاف فقها تباین افهام و رای سنت و بعد مسافت قری و عدم علم باحادیث مصطفی
بنابر عدم تدوین دواوین سنت و اختیار اخبار مرسل و موقوف و مرفوع و منقطع و ضعیف و شاذ
و منکر بلکه موضوع و مختلق و جز آن بحسب تیسر و عدم تنبه و لکن بعد از تهذیب و تنقیح سنن حاجت
این تکرار فن باقی نیست تثبیت سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را منکر و منکر
را معروف گردانیده است و سنت را بدعت و بدعت را سنت وانموده فانا لله و انا الیه راجعون
دیگر سبب اختلاف درمیان اهل حدیث و اهل رای کثرت روایات و قلت اوست طراز اول ۱۳
از طبقه مجتهدین گذشته و کوشش بسیار در جمع متون و طرق نموده و جمعی دیگر از علما سعی در اجتهادات

فرموده تا آنکه آخراً بر تقلید مردے از گذشتگان اقتصار نموده اند و بعد از قرون مشهود لها بالخیر
زلازل و قلاقل بسیار و رعد و برق بیشمار در دانشمندان خزیده و نوبت خلاف و جدال
تا جائیکه رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بظهور مهدی و نزول عیسی علیهما السلام
متصور نیست ؎ خوشنودی تست مطلب ما * یا رب رحمی بیا رب ما * **دیگر** انتساب
بسوی مذهبی از مذاهب بر وجهی که خروج را از آن مذهب مکروه و ممنوع داند بدعت ضلالت است
در سلف احدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مائة اولی و ثانیه را اجتماع بر تقلید
مذهب واحد بعینه نبود همین دو گونه مردم بودند علما و عامه عامه در مسائل غیر مختلف فیها مثل وضو
و غسل و احکام نماز و روزه و جز آن از آبا و معلمین بلاد خود می آموختند و در واقعه نادره
بالتعیین مفتی استفتائی نموده و بجا می آوردند و در علما جمعی بودند که در تتبع کتاب و سنت
و متصلب ز برای افتاء بادلهٔ این هر دو و گروهے در امور متوقف فیه باجتهاد می پرداخت
لکن هدایت بترک آن نزد تیسر وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید نهی می فرمود و بعد از
دو صد سال هجرت مذاهب اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذهب مجتهدے بعینه
کمتر بود و مجتهد گاہے مستقل بود و گاہے فی المذهب و در صد چهارم راه و رسم تقلید فی الجمله
شیوع گرفت اما نه باین جمود و لهذا که امروز هست آئین همه التزام و التیام نزد زوال دولت اسلام
از خلفاء دار السلام صورت گرفته و کان امر الله قدرا مقدورا و باین هنگام مردم یمین و شمال
شتافتند و چیزهاے نو در دیانت ایشان پدید آمد و روز افزون شد مثل جدال و خلاف
در فقه و کلام و عقیده و همه بر غیر اساس است و سراپا وسواس **دیگر** شرک در الوهیت و در عبادت
و در ربوبیت و شرک در نیت و ارادت و در تعطیل و تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
و بالعکس و توحید در الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت است بادلهٔ کتاب و سنت و چنانکه توحید
راس جمله طاعات است همچنان شرک سر جمله سیئات توحید مکفر ذنوب شود ان شاء الله تعالی
و شرک محبط جمله حسنات گردد و بلا از نیاب کتب و رسائل توحید بمچو تجرید مفید و نحو آن کفیل بیان

۶۶ این مسائل و احکام ست **دیگر** اتخاذ انداد و اعتقاد در بعض عباد از اهل قبور و جز ایشان از احیاء
بدانستن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصهٔ پروردگار ست شرک ست
یا کفر جز خدا احدی معبود و مسجود و مستعان دستند به در هیچ زمان و مکان نیست ۵ غیر حق هر چه
۶۷ دلت را بربود ؛ سد راه تو همان خواهد بود ؛ **دیگر** اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی ما بین
عرش و سماء سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و لیل و نهار و ساعات و نجوم و مهر و ماه
و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجره و زلازل و جبال و بحار و انهار و بحر نیل و فرات و
جیحون و سیحون آمده و بعض قوی و بعض ضعیف و بعض شاذ و بعض غیر ثابت ست پس آنچه در مرفوعات
صحیح آمده در خورد قبول ست همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق وثوق ست
بنابر عدم دلیل و هر چه مبرهن بعقول فلاسفه ست یا ماخوذ از اسرائیلیات غیر حری ست بقبول گو بعضی
ازان بیانات اصلی داشته باشد اما مامور نییم بتصدیق و تکذیب آن و اقتصار بر ماورد و عدم
۶۷ تفوه بما وراء آن طریق مامون ست **دیگر** رنگ کردن موی سر و ریش بحنا و کتم و سائر الوان
جز سواد مندوب بلکه مامور به ست و سواد منهی عنه ست احادیث صحیحه درین باب وارد شده و در آن
۶۸ تنظیف شعر ست از شی آمیخته بدان و مخالفت اهل کتاب ست و خضاب دست و پای در رنگ
زنان حرام ست بر مردان و روایات وارده در باختنش همه واهی ست **دیگر** حلت زر و حریر
از برای زنان است ست پس مردان را استعمال و تحلی بذهب حرام باشد و بسیم روا العبوا بها
کیف شئتم آری اکل و شرب در آوند سیم مردان را هم منهی عنه ست ولکن حرمت سائر استعمالاتش
۶۹ محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خور و نوش قیاس مع الفارق ست **دیگر** مردان را همه
الوان جائز ست جز معصفر بدون فرق میان پخته و خام و حلهٔ نبوی سرخ محض بود نه مخطط و بصفرت
صبغ فرموده و زنان را رخصت ست در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب رسالت قمیص و عمامه
و ازار بود و در سراویل اذن داده و از اسبال نهی نموده و بر جر ثوب بطریق ناز و نعمت وعید فرموده و
۷۰ خز حلال ست و حریر حرام و راجح در مشوب بغیر عدم استعمال ست **دیگر** حجاب و احتجاب در ازواج مطهرات

و در حق زنان است مستحب ست و غض بصر مرد از زن و زن از مرد مامور به ست و از ابداء زینت از برای
غیر بعول نهی آمده مراد بزینت حلیه و کحل و خضاب و نحو آن ست که اجنبیه را دیدن آن روا نیست
و همچنین دیدن ذراع و ساق و عضد و عنق و راس و صدر و اذان که ابداء اینها جائز نبود **دیگر** ختم صحیح بخاری سببی ۷۱
از برای شفاء مریض و دفع دیگر نوازل و بلاد و تلاوتش بطریق وظیفه رواست و وجهی از بهر منع آن
معلوم نیست چه این ختم و قرائت در حکم دعاست و سنت صحیحه بدعا وارد شده و محروم از دعا محروم از نفع
و دواست و موفق بدان صاحب استجابت و وفاء اهل علم و ذکر تجربه کرده اند اثر و نفع این ختم را در
دفع مکائد شیطان و رفع حوادث ازمان والله اعلم **دیگر** بدعت در لغت اختراع شیء بر غیر مثال است ۷۲
و در شرع آنچه امر شرع بدان وارد نگشته نه دلالة و نه اشارة و نه قولا و نه فعلا و هر بدعت ضلالت است
و هر ضلالت در نار و تقسیمش بسوی حسنه و سیئه بلا دلیل ست و ایجاب تتمتش ایجاب بدعت والله اعلم
دیگر تارک صلوة عمداً بر وجهی که وقت نماز بدر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگزاردن آن نپرداخت
کافر ست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیحه وارده درین باب پسند اولوا الالباب نیست در حدیث
آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة رواه الجماعة الا البخاری و این دلیل صریح و نص صحیح ست
برانکه ترک نماز از موجبات کفر ست **دیگر** وقت نماز فوت شده همانست که یادش آمد و این ادا است ۷۳
نه قضا اگر بنسیان یا بنوم نگزارده است و اقتضاء مقام آنست که عامد را قضا نبود و لکن قوله صلعم
فدین الله احق ان یقضی بعموم خود شامل این صورت میتواند شد اگر چه دلیلی خاص صریح درین باب
موجود نیست **دیگر** بر وجوب ترتیب در قضاء فوائت دلیلی صریح نیامده و مجرد فعل دلالت نمی کند ۷۴
بران مگر آنکه بعموم صلوا کما رأیتمونی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از
شوب اعتراض و معارضه و قضاء آن در جماعت مستحب می نماید **دیگر** زنان را گزاردن نماز در مسجد ۷۵
رخصت ست و لکن خانهای ایشان بهتر ست از برای ایشان و منع ایشان از مساجد نمی رسد
این قدر بسند ست که خوشبو مالیده نیایند و در شب بیایند و فرق نمودن در زن جوان و پیره
بی دلیل ست و در خصوص حضور ایشان در مصلی دلیلها آمده مگر آنکه اندیشه کدام مفسده یا فتنه باشد

۷۱ که دفع مضرت مقدم ست بر جلب منفعت دیگر صدقه و زکوة حرام ست بر بنی هاشم و موالی ایشان و از
بعض ایشان بر بعض نیز نا روا ست و حدیث وارد در بارهٔ صدقهٔ بعض ایشان بر بعض غیر
ثابت ست و بنی هاشم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نزد بعض صدقهٔ تطوع
۷۲ جائز ست نه فرض و لکن احادیث دالّه بر تحریم عام ست و احتیاط در هر حال اولی ست دیگر
وقف در راه خدا منجملهٔ قرباتی ست که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را و نه غیر او را و صرف
اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سودمند نمیگردد در مصالح مسلمین جائز ست و
ازین وادی ست آنچه در کعبهٔ مکرمه یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف وی صلعم نهاده اند تا باوقاف مشاهد
۷۸ دیگر چه رسد دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صریح با علت امر بسفر از برای زیارت قبور نیامده و مجرد
حث بر زیارت افادهٔ انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب همه ضعیف یا مکذوب یا موضوع ست
و سفر زیارت شامل جملهٔ قبور ست خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل امت حجت نیست و نه در قول
۷۹ احدی جز شارع دیگر تشیید مساجد غیر جائز ست و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زخرفت
آن همچو زخرفت اهل کتاب منع نموده و مراد بتشیید رفع بنا و تطویل اوست و زخرفت بمعنی زینت ست
پس تشییدش داخل بدعت بود و بدعت ضلالت ست دیگر ثواب قرب و صدقات مهداة
از احیاء باموات میرسد و لکن اقتصار بر صور وارده احب ست و ادنی بسنت ثابته و زیادت بر آن
غیر ضروری ست و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و نماز از ولد و صیام از وی و از غیر ولد و دعا از
۸۰ ولد و از غیر او در احادیث وارد شده دیگر زیارت قبور مردان را مسنون ست اما بدون شد رحل
و زنان را ممنوع و در زیارت دعای ماثور خواند و جائز ست زیارت قبر قریب غیر مدرک اسلام
بطریق صلهٔ ارحام اما استغفار را برای وی نا روا ست و لعنتی که بر زوّارات قبور آمده مراد بدان
مکثّرات زیارت اند و زن اگر جزع و فزع و بی تابی و کار غیر معروف نکند امید ست که ماذور نشود
۸۱ والله اعلم دیگر ادلهٔ شرعیه منحصر ست در دو چیز یکی کتاب عزیز دیگر سنت صحیحه و این هر دو دلالت
دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بر دلیلی از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و الحق

این هر دو بآن هر دو بی ایجاب شارع هست و جمهور فقهاء اتفاق نکرده اند بر تربیع ادله و قول عامهٔ
ایشان که دلیل شرع چهار ست مجوج ست بادلهٔ ساطعه و مجاب ست بحجج نیره که در اصول فقه
٨٣ مذکور ست دیگر صدور کبائر از انبیاء بعد از نبوت ممتنع ست و قبل آن نزد جمهور غیر ممتنع
وصدور صغائر مختلف فیه ست اکثر بجواز رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
در شرع نفیا و اثباتا موجود نیست ولکن ظواهر ادله قاضی ست بوقوع لابد ست از تنبیه بران فی الحال
٨٤ یا قبل از وفات دیگر اجماع اگر ثابت شود و واقع گردد وانّٰی لهم ذلک پس معتبر دران اجماع
اهل آن فن ست نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء و در اصول قول اصولیان
و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قس علی ذلک و تعدم عبرت باین فرق
سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین رهگذر از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند و قیاس را انواع ست و معتبر ازان همان قیاس
٨٥ جلی ست پس بس و قیاس حجت ست در امور دنیویه و استحسان نوعی از بدعت باشد دیگر
قول و فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصاً نزد مصادمت
با ادلهٔ قرآن و متفاوت با حدیث رسول الانس و الجان و هر که آنرا حجت گفته حجتی نیره بران نیاورده
و معلوم ست که احدی جز نبی معصوم و مطاع نیست آری این قول و فعل شاهد و تابع شرع ثابت
٨٦ می تواند شد دیگر سد ذرائع ثابت ست بسنت صحیحه و منع ازان ناجائز و مذهب مالک درین
باب ارجح مذاهب ست نظر بدلیل و این طریق نزدیکتر ست بتقوی و طهارت و حافظ ست
٨٧ از وقوع در حمی دیگر رؤیت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت ست و نزد بعض حجت نیست و
ثانی راجح ست و کریمهٔ اکمال دین و اتمام نعمت و جز آن دلیل ست بران و هر چند نائم ضابط
باشد اما بروی و بر غیر او حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتهض نمیشود ع چو غلام آفتابم
همه ز آفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم + ازینجاست که چون بعضی از مردم
مسرت آنحضرت صلعم را احتفال بمولد در خواب دیدند اکابر مشائخ استنکار آن نمودند که فرحت

بر بدعت یعنی چیزی آن خواب احمل بر غلط سماع یا عدم فقه یا بر عکس القضیه نمودند و دیگر مجتهد کسی ست که استفراغ وسع خود در استحصال ظن بحکم شرعی نموده و لابدست که عاقل باشد و او را ملکهٔ اقتدار بر استخراج احکام از مآخذ حاصل بود و این را چند شرط ست یکی علم بنصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد باحکام نه معرفت جمیع آن و تعیین عدد آیات و احادیث محوج ست انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست مقدار کفایت بسندست همچنین در سنت تحدید بپانصد حدیث قول عجیب ست و صحیح همان مقدار کفاف باشد دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا بر خلاف اجماع نزد کسیکه قائل بحجیت اوست فتوی ندهد سوم علم ست بلغت عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه نرود و حفظ آن از ظهر قلب شرط نیست تمکن بر استخراجش از مؤلفات ائمه و مواضع آن کافی ست چهارم علم ست باصول حدیث و فقه بر قدر ما تمس الیه الحاجة و چندانکه باع دران طویل افتد کار بآسانی گراید پنجم آنکه عارف بود بناسخ و منسوخ این هر دو اصل اصیل و آئین بغایت سهل ست چه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر ازان چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد بارے در بطاقه می تواند ضبط کرد و توسیع دائرهٔ این باب که صنیع فقهاء رأی ست چیزی نیست و قصور درین مراتب خمسه موجب نزول از رتبهٔ اجتهاد ست و بیان انواع اجتهاد و قیاس را جای دیگر ست غیر این مختصر و دیگر تقلید در لغت انداختن قلاده است در گردن غیر همچو تقلید هدی از ناقه و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن ست بقول کسے بغیر حجت پس عمل بسنت خارج ست ازین تعریف زیرا که از وادی قبول روایت ست نه قبول رائے و حمل لفظ اطاعت و اقتدا و اسوه و اتباع و اعتصام و تمسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاهت مستدل ست چه بودن این الفاظ بمعنی تقلید نه حقیقت لغویه ست و نه حقیقت شرعیه بلکه مجاز اصطلاحی نیز نیست ع سارت مشرقة و سرت مغربا ❊ شتان بین مشرق و مغرب ❊ و دیگر ایثار تقلید در مسائل شرعیهٔ فرعیه نزد بعضے جائز و نزد بعض دیگر مندوب و نزد بعض آخر واجب و نزد جمعی از ائمهٔ دین مکروه یا حرام ست و قول ثانی راجح ست و کتاب و سنت

بران دلالت واضحه دارد والتزام مذهب خاص بدعت ست بلاشک وشبه وایجابش ایجاب
بدعت وائمهٔ اربعهٔ فقها نهی کرده اند از تقلید خود وتقلید دیگران هر که باشد وهر کجا که باشد
وقضاء غیر مجتهد در احکام دین ممنوع ست بنص القضاة ثلثة وجز آن ومجتهدان در مذهب حنفیه
از عمری دراز منقرض گشته اند در شافعیه وحنابله بسیار گذشته وائمهٔ حدیث مثل اصحاب
صحاح سته وجز ایشان بالغ بودند بمبلغ اجتهاد مطلق وهمچنین جمعی کثیر وجمی غفیر از خدم وحشم سنت
مطهره در قطر یمن ونحو آن وهنوز اثری ازان وبعض افراد باقی ست ولا یخلو زمان عن
قائم بحجج الله لعباده وقصر اجتهاد مطلق بر چار کس از افاضل امت تحجر واسع ست ع هنوز
آن ابر رحمت درفشان ست * می ومیخانه با نام ونشان ست دیگر جمعی گفته که اصل در
اشیاء اباحت ست ونزد بعض منع ونزد بعض وقف واول حق ست وادلهٔ کتاب وسنت
بران دلالت دارد مگر آنکه مخصص آید وبراهین منع ووقف را جوابهای شایسته وبایسته گفته ام
که در محل خود مذکور ست دیگر معنی تعادل ادله تساوی هر دو ست در قوت وضعف ومعنی تعارض
مخالفت ست در مفهوم هر دو ومعنی ترجیح فضل یکی بر دیگری ست ومقصود بدان ایثار حق
وطرح باطل ست واختیار قوی وترک ضعیف وتعارض در کتاب وسنت در ظاهر باشد نه در
نفس الامر وآن ظاهر را علمای حدیث مدفوع نموده اند وتوفیق وتطبیق بخشیده تعارض ومنافی
که غیر مدفوع ست در مؤلفات فقهاء ست خصوصا اهل آراء ووجوه ترجیح قریب صد وجه است که
در ارشاد الفحول وحصول المامول بداية السائل مذکور ست دیگر قرآن شریف مشتمل ست
بر حرف وصوت بنص سنت وحدیث وباتفاق ائمه وسلف ومخالفین این مسئله محجوج اند بادلهٔ ناطقه
بر ثبوت آن وتشبیه بکلام غیر صالح ست بلکه اجالهٔ اراده در نفی مماثلت هیچ شی باو سبحانه یعنی
در اوصاف ونعوت ذات مقدس لاهوت ایمان کامل آنست که بقبول امثال این مسائل
فرود آرد وخوض را دران ره ندارد که ما مامور نیستیم بغوص وخوض در کشف حقائق صفات
بلکه واجب بر ما سلوک سبیل سلف صالح ست که از همچو لا یعنیها در عافیت گذشته اند دیگر

سخن در رؤیت عرش بنا بر انکار استواء رحمن بالای آن هنجار حکمای پیشین و رفتار فلاسفهٔ
یونانیین و شیوهٔ متکلمین مبتدعین ست جز زیان ایمان سودی دیگر نمی آرد اعتقاد موافق ظواهر
کتاب و سنت کافی و منجی ست و این قدر بحث و انهماک و خوض در آیات ذات و صفات شیوهٔ
غیر مرضیهٔ جهمیه و افراخ ایشان ست و معهذا ائمهٔ حدیث بر تقدیر رؤیت عرش نیز اثبات صفت
استواء و احاطه و فوقیت و علو و رفع مکانت کرده اند و لله الحمد و آئین سینا و اشباه و نظائر او را
منسوب بسوی جهل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکمای پیشین نموده و قد تم الدست **دیگر** قومی در ترک
اوامر و نواهی و عدم اهتمام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقضی شده سعید در شکم سعید ست
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیدهٔ اهل کتاب ست چه ادله وارد اند بر اتیان اوامر
ترک نواهی و عمل بارکان داخل ست در مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مومن ببعض و کافر
ببعض غیر مومن ست بخدا و رسول اگرچه متفوه باشد بشهادت در ظاهر **دیگر** انبیاء و رسل واسطه اند
میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان دادهٔ ایشان کرده وی بندهٔ مقرب
خدا و ناجی روز جزا است و هر که کمر بر خلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و محجوب از قرب
ذو الجلال ست انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع مضار
و جلب منافع مثل حصول رزق و شفاء مریض و نحو آن شرک ست این کار خدا است کار بندگان
مصطفی نیست بنده بنده ست گو بر آسمان پرد و خدا خدا است گو بر آسمان دنیا فرود آید ع
العبد عبد وان ترقی + والرب رب وان تنزل + **دیگر** شفاعت مقید ست باذن و ثبوتش
از کتاب و سنت هر دو ست مگر هیچ یکی نمیداند که وی دران شفاعت می درآید یا خیر و اگر
درآید در بارهٔ وی پذیرا میشود یا نه امیدواری با عمل صالح نشان دانشمندی ست و یاس
با وجود عمل علامت کفر و خواری و رجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری مشرکان که عبادت
اوثان و اصنام کردند و می کنند اگر ایشان را واسطه و وسیلهٔ خود در نجات و قرب خالق نمیدانستند
چیست پس ما نا بایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان ست ما اشبه اللیلة بالبارحة **دیگر**

هر درد را درمان ست چون دوا را داو رسید در دم باذن خدا شفا دست بهم داد قرآن شفاء
و رحمت ست از برای اهل ایمان و دعا راد قضا و مخ عبادت ست آدوا قلب و قالب را
همین دو علاج ست دوا و دعا و تخلف شفا در حصول مدعا مبنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
منفعل یا کدام مانع قوی و عائق خارجی باشد. و تفویض درد وا افضل ست و اعراض از دعا
حرمان مردم در تادیهٔ آداب و شروط دعا تقصیر می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت میآیند
حالانکه این قصور خود از طرف ایشان ست نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق مقال
و اکل حلال ست و آن کجا حدیث یمد یده الی السماء یقول یا رب یا رب و مطعمه حرام
و مشربه حرام و ملبسه حرام و غذی بالحرام فانی یستجاب لذلک نص قاطع و برهان
ساطع ست درین باب و نیست دعا و دوا مخالف توکل بر خدا دیگر جمعی مدار کار خود بر رجا
نهاده ست و بنصوص رحمت و عفو و مغفرت بهر دو دست خود آویخته و بر سبق رحمت بر غضب
مست لایعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نهاده فهمیده اند که ایمان همین تصدیق مجرد ست
و عمل در ان داخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان ست و بعض را صلاح آبا و
اسلاف مغتر گردانیده و بعض بر شفاعت انبیا علیهم السلام فریب خورده و این همه بنابر کثرت
جهل بسیط و قلت علم و فهم ست او تعالی چنانکه نکته نواز ست همچنان نکته گیر هم هست ایمان میان
خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دو پله کار نمیدهد و از پای لبسته چه آید و از دست شکسته چه
گشاید صفت جمال با جلال همعنان ست و غفار با قهار هم وزان کیس آنست که عمل می کند و
میترسد و گول آنکه نمیکند و امید دارد حسن ظن دیگر ست و غرور و اغترار دیگر کتاب و سنت
کفیل مواضع خوف و رجا ست و بر مزاول این هر دو هیچ امر مخفی نیست اللهم غفرا دیگر قدح در راوی
حدیث ببدعت وفتنی زبان می کند که داعی باشد بسوی آن و اذ لیس فلیس آری هر که منکر امر متواتر
از شرع و معلوم از دین بالضرورة ست روایتش مردود باشد ورنه اصل عدالت در رواة و
رجال اسانید و مسانید همین ضبط و صدق ست بس لیس و قبود دیگر مجروح ست و صحابه متفق اند

برقبول روایات فساق التاویل پس تشیع ونصب واعتزال ومانند آن قادح در قبول روایت نیست اگر دعوت وکذب ونسیان درمیان نباشد واین ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روات اخبار ست از هم مے پاشد **دیگر** سخن اقران وامثال که مخالف هم اند در مذهب وعقیده در خور قبول در حق یکدیگر نیست این تمذهب شوم باب عداوت وتعصب بر همگنان کشوده واز محلسرای انصاف بدرشت اعتساف بیرون برده الا من عصمه الله تعالی ونقول اهل علم در تایید این حکم وتوثیق این فتوی بسیارست واین جرح وتعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی ودشمنی باهم سبب جدال وقتال بسیار در رد مسائل واحکام بیشمار گردیده ووقوع یکے در دیگرے بموجب شرعی دینی دعوت ضرورت دینی بنا بر حسد وبغضاء وکسب نام در زمرهٔ سفهاء اول دلیل ست بر غربت اسلام وبر ذبول دین واوضح سبیل ست از برای خنده بدان اعدای اسلام وجیره شدن مخالفین بر مدعیان ایمان عصمنا الله سبحانه عن ذلك **دیگر** حفاظ حدیث را چند طبقه ست یکے صحابهٔ دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث وافر بود ومحدثان سر بر آوردند بعده کذب وفسق فاشی شده رخنه در کار وبار دین افتاد چهارم طبقهٔ اقران قاضی ابویوسف حنفی ست ودرین وقت نیز عدد حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری وقتا فوقتا علم حدیث رو بکمی نهاد تا آنکه شد آنچه شد عقل بجای نقل نشست ۵ پری نهفته رخ ودیو در کرشمه وناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی ست ۵ مگر شرذمهٔ قلیل در زمرهٔ آخرین والحمد لله علی کل حال **دیگر** طریق معرفت احکام ومسائل دین تلاوت کتاب وتدریس حدیث مستطاب ومطالعهٔ کلام علماء این هر دو علم شریف ودراست علم لغت ست واما کتب علم کلام وفقه رائے بیس ملبس حق ست بباطل ومشبه خطا ست بصواب طالب دین وعلم را کور وکر میسازد ودر گو تقلید شوم انداخته از برکات وانوار قرآن وحدیث محروم میدارد ۵ محال ست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پے مصطفی ۵ هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان مع الزیادة والنقصان **دیگر** صحیح ست ایمان کسے که اقرار دارد بظواهر اسلام اگر چه باخت نیست از جمیع عقائد

وهمین ست حق بحت وجزم محققین بتوقف اسلام بر معرفت حقائق ودقائق علم کلام که جز متدربه
در معارف علمیه آنرا نمی تواند فهمید از اباطیل باطلات ست شریعت سمحه سهله بیضا که شب او چون
روز باشد ازین خرافات برکران بوده وسلف صالح از دریافت این زیادات وزواید باقی
شکم در عافیت گذشته اند بزهد وورع کوشش وصدق وصفا ٭ ولکن میفزاے بر مصطفی ٭
دیگر توحیدی که کتاب وسنت بآن وارد شده نفی شرک ست بانواعه واخلاص عبادت وربوبیت ۱۰۳
والوهیت ست باقسامه از برای او سبحانه وهمواره انبیاء علیهم السلام بابطال توحید فلاسفه وجهمیه
وقدریه واتحادیه پرداخته اند وعقل ونقل هر دو دال ست بر بطلان آن کل ما خطر ببالك
فالله تعالى سوى ذلك توحیدی بهتر از توحید قرآن وتجریدی اکمل تر از تجرید سنت سید الانس
وجان در میان نیست لیس وراء عبادان قریة ولا عطر بعد عروس دیگر داعی بسوی تفرق ۱۰۴
در دین وباعث بر اختلاف اعظم در مسلمین وموجب تباین در شرع مبین همین دخول رای ست
در شریعت حقه لیس الا ورنه مردم پیش از ظهور این آراء فی الجملة باهم متفق بودند وهمگنان را عمل
بر نصوص کتاب وسنت وادله قرآن وحدیث بود وقتی که فنون رائے ظاهر شد مردم فرق متفرقه
واحزاب متحزبه گردیدند الا من عصمه الله تعالى واین داء عضال در اسلام از اهل کتاب خزیده
موسی علیه السلام توریت را تفسیر کرد ونامش مشنا نهاد واین تفسیر مرفوع بود دو کس از یهود پدید آمدند و
آرا خود در مشنا آمیختند وکم وبیش نمودند ونسخها از ان شهرت گرفت آن انجا یکی تلمود نام دارد
اختلاف در دین یهود وتفرق در شریعت موسوی از همین جاے پیدا شد اهل مشنا بمنزله متبعان اند
در ملت اسلام وتلمودیان بمثابه مقلدان اند درین دین مبین ٭ رق الزجاج ورقت الخمر ٭
فتشابها فتشاكل الامر ٭ فکانما قدح ولا ماء ٭ وکانما ماء ولا قدح ٭ دیگر هر فرقه ۱۰۵
از مبتدعه معتقد آنست که وی بر حق ست ومخالف او بر باطل وخود را تابع نامه آسمانی ورسول ربانی
می پندارد ولکن فرقه ناجیه همانست که ماشی بر کتاب وسنت ومقتدی بسلف امت ست لیس الا
چه میزان اعتدال سنت وبدعت وحق وباطل وصواب وخطا همین قرآن کریم ودواوین سنت ست

لاثالث لها هرچه درین ترازو سره آمد سره ست و هرچه ناسره آمد ناسره است این معیار از برای
دریافت نیک و بد و صحیح و غلط جمله احکام ظاهر و باطن کافی و وافی و شافی ست و ما انا علیه و
اصحابی بدان منادی ست کیش بدعت شده تا شیوهٔ یاران نو آب * غیر سنت نبود چارهٔ بیماری
دل **دیگر** محبت عز و جل از اعظم فرائض ست بر عباد آیات و احادیث بسیار بران دلالت دارد
و آثار این محبت ایثار کتاب اوست بر جمله کتب بعده محبت پیغمبر ست صلعم و آن نیز فرض ست
بر امت و اثر این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگنان پستر محبت عباد صلحا ست
از اهل حدیث بحسب مراتب قرب و بعد هر یکی از اتباع و ابتداع و آثار این محبت اخذ ست بقول
کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول ست و رد هر حکم که بر خلاف اوست از هر که باشد و هر کجا که باشد
ست دع اکل قول عند قول محمد فما آمن في دينه كمخاطر **دیگر** دعای او تعالی نوعی
از انواع عبادت ست بدلالت کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که
بدست قدرت او تعالی ست عابد غیر الله ست و بعثت انبیاء و رسل از برای همین اخلاص و توحید و
افراد او سبحانه بعبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سورهٔ فاتحه سی دلیل ست برین اخلاص و
افراد و لهذا خواندن آن در هر رکعت نماز خواه تنها گزارد یا در پس امام فرض ست تا منبه باشد بر
تجرید عبادت از برای او سبحانه و استعانت از وی **دیگر** رد شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت
نه خاص بدعوت نجدیه ست بلکه همواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد بسوی اخلاص در
دین و تنفیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بنا بر همین
مقصود مبعوث گشته و هر مولود بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیهٔ هر موحد متبع بالقاب مستحدثه مثل
نجدی و وهابی ابعد اقوال ست از مقتضای عقل و نقل **دیگر** تقلید اموات مردم را گور پرست
و پیر پرست ساخته است و بسبب انواع کفریات و ضلالات گشته و تفرقهٔ عظیم در جماعت مسلمین
انداخته اگر همگنان قصر بر تمسک بحبل متین کتاب و سنت مطهرهٔ جناب رسالت مآب می کردند این همه
فتور و قصور صورت نمیگرفت و لو شاء لهداکم اجمعین و لکن المهدي من هداه الله

دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه ست وهمه باطل همچنان شرک مشرکان نوعها دارد گاهے
شرک در ذات کنند وگاهے در صفات وگاهے در عبادات تعطیل اسماء وصفات از اقبح
انواع شرک ست فرعون در همین عقیده گرفتار بود جهمیه آمدند ودست بدامن او زدند الکفر ملة
واحدة وغالب متکلمین اسلام بدولت ایشان جادهٔ تاویل سپردند وتفویض را که منهاج سلف ست
برکران گذاشتند وشد آنچه شد واین همه ضلالت بالای ضلالت وبدعت بر بدعت ست **دیگر**
علم بسط وتکسیر وعلم اوفاق واستخراج اسماء ملائکهٔ علویه وسفلیه از آن حادث ست در دین دلیلی از
کتاب وسنت بلکه از افعال واقوال سلف امت بران معلوم نیست بلکه مظنون آنست که این نوع
سحر ماخوذ از یهود باشد که اوفاق را معلق بنیرات می کردند وآنرا در الواح نحاس وزر وسیم ورق
وپوست آهوی نوشتند ومسک وزعفران وخون مرغ ونحو آن را مداد این رسم میساختند. واستعمال
بخورات بینمودند ونقشهای نگاشتند واین همه مخالفت بین دارد باخلاص عبادت وموافق ست
بطریقهٔ سحریه هفتاد هزار کس که بحساب بجنت روند همان اند که ارقاء واسترقا نمیکنند واکتوا نمی نمایند
دیگر درجهٔ اعلی وارفع عدم استرقاء وارقا ست وکسان این منزلت بیحساب بجنت در آیند وعدد
ایشان هفتاد هزار ست باهر یکی سبعین الف هفتاد هزار دیگر باشند ومرتبهٔ صغری جواز رقی ست بآیات
واحادیث وبانچه در زبان عربی باشد ومفهوم گردد ومشتمل بر کدام لفظ ومعنی شرک نبود وماورای آن
همه درخور کالای بدبریش خاوند ست ما آتانی الله خیر مما آتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون
دیگر احادیث وارده بثبوت عدوی در بعض اشیاء باوجود امر بفرار از مجذوم ونحو آن مخصص ست
بعموم حدیث لاعدوی ولا طیرة ونحو آن ای لاعدوی الا فی هذه الاشیاء ودر اصول متقرر
شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل بتاریخ **دیگر** وجود جن وشیاطین ثابت ست بنصوص کثیرهٔ
طیبه از قرآن وحدیث وجاحد آن جاحد اسلام ست بلکه در انسان هم شیاطین اند وباوجود این ملاحدهٔ
دهریه ونیچریه که در مردم نمودار اند انکار از وجود شیاطین یعنی چه **دیگر** اختلاف در دین وتفرق بر
مذاهب مذموم ست بر لسان شارع هفتاد ودو ملت از همین جا ناشی شده ونجات در فرقهٔ واحده

بهمین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بذم اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آیین احادیث
بحد تواتر رسیده و حدیث اختلاف امتی رحمة لا اصل له ست نزد اکابر محدثین و اگر ثابت
هم شود مفید اهل بدعت و تقلید نیست بلکه حجت ست بر ایشان **دیگر** خلود اهل نار در نار بمعنی دوام
بلا انقطاع ست نه بمعنی مکث طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و شیخ اکبر ابن عربی فهمیده اند و
ظواهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست **دیگر** هجرت از قلمرو کفر واجب ست در هر زمان و
مکان اگر بامن بدست آید مامن آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا نکیر علی رؤس الاشهاد کنند و باو سے
تعرض نروند یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون و درین باب چند حدیث
آمده و مستضعف معذورست و همچنین قادر غیر واجد مامن انشاء الله تعالی **دیگر** قرآن بسنت و سنت
بقرآن منسوخ میشود دلائلش در اصول فقه مذکورست و در غیر موضع از کتاب بسنت این معامله
رو داده **دیگر** در تصانیف امام غزالی رح لاسیما احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست ماده فلسفیه
و ماده کلامیه و ماده ترهات صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چرکها پاک نمایند
صحیفه نافعه باقی می ماند و باصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرع مغتفرست انشاء الله تعالی معهذا علماء اسلام
باصلاح و تجرید این کتاب ازین مواد فاسده پرداخته اند و لله الحمد **دیگر** احادیث وارده در ذم
سحر و قتل ساحر عام مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و مفهومش آنست که حکم
جمله سحرها علی اختلاف الانواع یکے ست اما اهل علم دران تفصیلها کرده اند پس اعمال و تعلم سحر
هر دو حرام ست مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعض در اثم و آثام **دیگر** تعلم علم نجوم و کلام
مصطلح حرام ست بر اهل اسلام اگر چه از برای معرفت اوقات صلوة و حساب شهور و سنوات و دریافت ذات و صفات رب الارض
و السموات چرا نباشد ستارها زینت آسمان دنیاست و آله رجم شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائد مضار
و منافع گویند و ثابت نمایند همه ابطل باطلات ست دلیلی قاطع و برهانی ساطع بران دلالت نمیکند
ع تو برا وج فلک چه دانی چیست ٭ چون ندانی که در سرای تو کیست **دیگر** حدیث خلق
آدم علی صورته معانی بسیار دارد تا آنکه بده معنی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

معنی واحد ست یعنی آفرینش در طول قامت بر مقدار شصت گز شد نه شل دیگر سبے آدم
که اول طفل میشوند باز شاب باز شیخ و ہمین را علامۂ شوکانی سرح ترجیح داده وحدیث دیگر مؤید اوست
دیگر معنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتةً جاهلیةً آنست که اگر یکے
باوجود امام بی بیعت او بمیرد مردن او ہمچو مرگ جاہلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بغی ست و بغی بر
امام حرام و کبیره و ہم دران مفارقت جماعۂ اہل اسلام ست و این یکے از موجبات جاہلیت باشد
و اگر امام وقت موجود نیست امید ست که مصداق این خبر نبود و لکن نصب امام بر امت واجب ست
سمعاً و ترک آن ترک واجب و امامت ائمه در اقطار متباعده صحیح و اطاعت اہل ہر قطر از برای
امام قطر خود ثابت و دخل یکے در قطر دیگرے بغی منهی عنه **دیگر** خواندن قنوت و جز آن از ادعیه
برای رفع طاعون و وبا جائز ست زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و وبا اعظم نوازل ست و
حقیقت طاعون در شرع وخز جن و رجز و عذاب و دعوت نبی ست نه فساد آب و ہوا **دیگر** حنفیه را که
در مرجیه شمرده اند این ارجا اگر باین معنی ست که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بران مترتب
میشود پس بعض سلف نیز برین عقیده گذشته اند و اگر باین معنی ست که ہیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
صریح و مذهب قدریه ست **دیگر** جان و مال کافر غیر مستامن در دار الاسلام معصوم ست بنا بر بقاء
بر امان اول و بودن در حکم اہل ذمه ورنه در دار الحرب عصمت آن نیست **دیگر** رای در شریعت
تحریف ست و در قضا ما ست و ہمین ست معنی قول بعض اہل علم که تغیر در فتوی بحسب ازمنه و امکنه
و احوال باشد و کیف که مصالح دیگر ست و شرائع دیگر و ہر یکے را ادله و تفاصیل ست که در حجة بالغه
جز آن مذکور شده **دیگر** احادیث درباره کفارۂ ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بمحن و اصطبار
بران بسیار آمده و ہمه افاده اجر بر ابتلا و بر صبر می کند و خدا با صابران ست و صابران را اجر بحساب
دہد تا آنکه اگر خاری بخلد خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصبر خلق بر محن حضرات رسل اند
فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل اللهم وفقنا **دیگر** صفق بایدی و رقص بارجل و صعود و ہبوط
و تمدد و تقلص و رفع و خفض ہمراه ذکر خدا بلسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر نشید جرد مرد بدعت سیئه

وجبران شنیع واز جالبات سخط الهی ست مسجد از برای این کار نیست حیف ست که بعضی ازین انواع
در مسجد حرام ومسجد نبی علیه السلام می کنند واحدی تعرض نمی کند **دیگر** شفاعت سید الشفعا صلعم
روز قیامت از برای اهل کبائر از امت اسلام ثابت ست بادلهٔ صحیحهٔ متواتره باذن وتحدید وانکارش
انکار شرائع دین باشد ولکن هیچ کسی نداند که وی بالخصوص بر ایمان بمیرد و درخورد شفاعت
گردد لا یشفعون الا لمن ارتضی وارتضا امر مبهم ست واثر شفاعت حطّ عقوبت وزر ست
در حق گناهگاران ورفع منزلت ست در حق نیکوکاران وشفاعت را مواطن باشد واز برای
جلب او اسباب ست اعظم آنها اتباع کتاب وسنت واجتناب از انواع شرک خفی وجلی واقسام
بدع در دین وماندن میان خوف ورجا ست وجز انبیا قرآن وحجر اسود وشهدا وعلما وصلحا
هم شفاعت یکدیگر کنند مگر بعد از اذن وحال اذن معلوم نیست ع تا یار کرا خواهد ومیلش بکه باشد
دیگر خلق افعال حسن وقبیح وخیر وشر همه بابداع الهی ست اختیار عباد را دران دخلی نیست و
عقل کلیل ست در دریافت آن وصفات خدا بر ظاهر خود ست وتاویل آن صرف بیموجب وانکار
صفات تعطیل معطل عابد عدم ست ومؤول عابد صنم ومشبه صاحب تجسیم ست ومعترف بظاهر صاحب
قلب سلیم ست ؎ وهذا الحق لیس به خفاء ۔ فدعنی من بنیات الطریق **دیگر** در صبر وحلم
باعتبار لغت عموم وخصوص من وجه ست وباعتبار تعریف مصطلح عموم وخصوص مطلق واین هر دو
صفت معدود ست در خصال خیر وشمائل فاضله وبران ترتب اجر غیر ممنون ومحبوبیت خداست
وصبر در جزا واجر وثواب اعظم تر ست از حلم **دیگر** ادلهٔ استجمار در استنجا مطلق ست نه مقید بفرج
اعلی واسفل پس شامل هر دو باشد ودلیلی بر تخصیصش باسفل معلوم نیست گو بجز ذکر وتطهیر آب
در فرج اعلی کافی باشد **دیگر** میان حدیث نهی انتفاع از میته باهاب وعصب وحدیث انما حرم
من المیتة اکلها تعارض نیست چه ثانی عام ست واول خاص والحاق غیر میته بمیته چیزی نیست
ونه دلیلی بر نجاست میته جز خوک موجود پس اکل وبیع میته حرام ست بدون فرق میان جمیع اجزا
مگر اهاب وعصب که مخصوص ست ازین عام **دیگر** حبوب وغلات که نزد دوس دران بول وروث

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت ست و استصحاب این اصل واجب تا آنکه ناقلی بیاید
و نقل کند و همه انگشت کاران زرع و خرمن را تا امکان از بول و روث نگاهبانی سے کنند پس
دوس و دواب غیر ماکول اللحم محکوم بالطهارة ست و قول بخلاف آن از وسواس **دیگر** لحم و دم آب
حلال و پاک ست و همچنین خون آدمی و دلیل بر ذمهٔ مدعی تحریم و نجاست او ست و لا دلیل
و ما را قیام بمقام منع کافی ست و دم مسفوح حرام ست بنص قرآن نه نجس **دیگر** کذب و نمیمه و دیگر معاصی
ناقض وضو نیست و اخباری که در بارهٔ نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج ست **دیگر**
واجب در وضو غسل قدمین ست نه مسح و وجوب این غسل بحدیث صحیح و فعل رسالت صلعم ثابت
شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و انکار ثبوت مسح ازان مبنی بر
تعصبات و حمایات مذاهب ست بلکه آنچه ثابت ست هر دو قرائت نصب و جر ست والله اعلم
دیگر مطلق مرض بنا بر حرج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو بلا توهم زیادت مرض مفید تیمم نیست
آری اگر گزند میرساند گو آب موجود ست تیمم در مرض جائز باشد **دیگر** دائم الحدث نماز در جماعت
گزارد گو حدث میکرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل ست بلکه حدث دائم در حکم
طهارت کامل ست نه طهارت ناقص **دیگر** ترک اکل و شرب اشیاء حلال بر صاحب حدث بنا بر
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نهی آمده و مجرد
زیادت علت بدون افضاء بسوی ضرر بیّن و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین نصی بر حرمت
اکل تراب موجود نیست و منع ازان بنا بر ضرر ست بحسب تجربهٔ اطباء **دیگر** جائز ست امامت
صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهاره چه جماعت همین سنت مؤکده ست نه فرض ست و
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان بکند که مرد بی علت می کند **دیگر** صاحب حدث مستمر که نماز
در جماعت گزارده نمازش مجزی ست و حکم باعادهٔ او ابتداع محض و شک فاسد و تنطع کاسد ست
لم یأذن به الله و لا رسوله صلعم **دیگر** جنب و حائض قرآن نخوانند و بر منع مس مصحف از برای
غیر طاهر دلیلی بیّن نیست گو احتیاط مستحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند مجروح ست **دیگر** سجدهٔ

مسافرخانه گرفتن و مسکن ساختن با کشف عورات و کثرت صیاحات و شغل دیگر مصلین و تلوث مسجد
بأقذار و اوساخ این مردم ممنوع ست و انقیاد این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم دران ناجائز
بلکه تنزیه مساجد علی العموم در کمتر ازین امور آمده تا باین امور در مساجد فاضله چه رسد **دیگر** مصلی را
طهارت جامه واجب ست نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و ادله وارده درین باب
همین افاده وجوب می فرماید نه جزم بشرطیت الا فقدا و درین باب مسامحت کردند و آنچه نمی بایست
گفت بدان جزم نمودند **دیگر** هر که نماز در جامه یا در جای غصب کرده نمازش صحیح ست اگرچه
اثم غصب بروی باقیست چه دلیلی بر نفی صحتش در شرع نیامده و لا سبیل الی ما لا دلیل علیه
دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع ست بدلالت احادیث صحیحه بدون فرق میان قبر منبوش و غیر
آن و میان آنکه در انجا فرش گسترده اند یا نه و آن قبر در مسجد ست یا در خانه و غلبه اسم مسجد بران
رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسما را تاثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلا ربا اگر وثیقه
یا منفعت نامند ربا بودن را اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و زنا با محارم زنهار موجب سقوط
حد نمیگردد **دیگر** رفع یدین نزد تکبیر احرام ثابت ست بقول و فعل شارع علیه السلام بلا اختلاف و در
مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچهار صد خبر و اثر و نیست دلیل بر منع یا نسخ
یا ضعف آن بدست مخالف **دیگر** جهر و اخفا بسمله در نماز هر دو ثابت ست بعضی اول را ترجیح داده اند
و بعض ثانی را و راجح آنست که احیانا چنین کند و احیانا چنان و جمود بر صورت واحده موجب
اهمال دلیل دیگر ست بلا دلیل **دیگر** موتم در پس امام جز سوره فاتحه قرآن دیگر نخواند قرآن و حدیث
دلیل ست بران فاستمعوا له و انصتوا و اذا قرء فانصتوا و لا تفعلوا الا بفاتحة الکتاب و تخفیف
و تطویل در قرائت نماز بحسب ماثور از فعل نبوی ست صلوا کما رأیتمونی اصلی **دیگر** ترتیب سور
واقعه در مصحف بر حسب تقدم و تاخر در نزول نیست که قرائت سوره متاخر در رکعت اول و متقدم در
رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این قسم قرائت بحدیث صحیح و فعل آن در عهد نبوت بدلیل صریح بوده و
مخالف درین مسئله از زمره اهل علم و شعور نیست **دیگر** هر که نماز فریضه در خانه گزارد باز در مسجد آمد و

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافله ست بحکم شارع علیه السلام فانها لکما نافلة اگرچه
احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود **دیگر** حدیث من کان له امام فقراءة الامام
له قراءة ضعیف ست بنا بر تفرد امام ابوحنیفه رح و حسن بن عمارة باسناد آن دارقطنی گفته وهما ضعیفان
یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت هم معارض حدیث قرارت فاتحه خلف الامام نیست که این عام ست و
آن خاص و بناء عام بر خاص ضابطهٔ مقبول و معمول بهاست **دیگر** خواندن توجه و استعاذه در پس امام
نزد قرارت اولا باس به ست و نهی موتمین از قرارت خلف امام متناول آن نیست چه مراد بدان قرارت
قرآن ست پس ابس در رفع یدین در سجود ثابت نشده **دیگر** مجرد سجود بدون نماز یکی عبادت مستقله ست
و بران اجر کثیر مرتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معروف ست و حمل بعض آن بر سجود کائن در نماز
یا بر نفس نماز مجاز ست و لابد ست دران از علاقه و قرینه و دلیل و آن سجدهٔ بی نماز یکی سجدهٔ تلاوت
دیگر سجدهٔ شکر ست مثلا و کثرت سجود مقرب ست بسوی معبود و موثر ست در استجابت دعا نزد خدا
امام شوکانی در آخر عمر سجدهای بسیار طویل می کردند و لوان نفسی مذ براها ملیکها مضی
عمرها فی سجدة لقلیل **دیگر** صلوة بر آنحضرت صلعم در نماز نزد فقها واجب ست و در غیر نماز
غیر واجب و لکن دلالت ادله بر وجوب واضح نیست و ادلهٔ وجوب صلوة بر سامع ذکر شریف جناب نبوت
صلعم مفید مشروعیت اوست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة منجملهٔ اذکار ست حدیث
ان فی الصلوة شغلا معارض او نباشد و دلیلی مخصص مصلی از عمومات نیامده **دیگر** صلوة ماثوره که
اهل علم بران اتفاق کرده اند همان ست که در احادیث تعلیم مطلقا و مقیدا بنماز بطریق صحیحه ثابت
گشته و هرچه ازان اصح ست احق ست بایثار بر غیر خود و صیغهٔ درود که در نماز می خوانند اصح
صیغ ست **دیگر** جمع میان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکه حرام ست نزد جمهور و هو الحق و ادلهٔ جواز
آن همه مجروح ست و دلیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسنن رواتب
و عدم اتیان بدان جز وتر و دو رکعت صبح ثابت شده **دیگر** رفع الیدین در دعا بعد از مکتوبه چنانکه
ائمهٔ مساجد می کنند بالخصوص وارد نشده لکن عمومات ادله بی شبهه قاضی ست بجواز آن چه رفع یکی از

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمود بهمین یک انگشت اشارت میکرد
و دعا می نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس انجا که وجود دعاست منع رفع یدین را دلیلی
نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و نزد فقدان مخصصات عمل بر عمومات متعین ست
نزد اهل اصول **دیگر** حدیث ذو الیدین در بارهٔ کلام در نماز و سجدهٔ سهو صحیح معمول به ست و دلیل ست ٦١
برانکه کلام ساهی و جاهل بلکه عامد مبطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز ست ورنه در کلام
عامد بسوی فساد رفته اند **دیگر** سجدهٔ سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و در روی تر غیم شیخ ٦٢
ابی مرّه باشد پس هرچه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا مسنون یا مندوب
اسم نقصان بر ترک آن صادق ست و هرچه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست پس همه را
سجدهٔ سهو باشد **دیگر** امامت فاسق در نماز جائز ست اگرچه در پس غیر فاسق افضل باشد چه بدعت
و فسق تا صاحب خود را بسر حد کفر نرساند دست از گزاردن نماز در پس او و خوردن ذبیحهٔ او مانع نیست ٦٣
و اگر موجب بطلان بودی لابد شارع بران متنبه میفرمود و اذ لیس فلیس **دیگر** حدیث من ادرک
رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة دلیل ست برانکه هرکه رکعتی از نماز دریافت
که دران ام القرآن نخوانده است وی مدرک رکعت نشد چه تمام رکعت همان ست که با فاتحه باشد ٦٤
و مسئله نزد فقها از مضائق افهام و مزالق اقدام ست و هر طرف جمعی از سلف و خلف شتافته و لکن
حق از همه اکبر ست و آن همین عدم اعتداد ست برکوع با امام نزد فوت فاتحه شوکانی رح اول قائل
بود بقول فقها بعده مائل شد بجانب قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد **دیگر** تفریق ٦٥
جماعت در مسجد واحد درست نیست و اگر این انفراد و تجمیع در حال قیام جماعت کبری ست خود اشد
منکر و اعظم مبتدع باشد و هر چهار مصلی در مسجد حرام بدعت شنیعه است شاه عبد العزیز دهلوی هم بدان در
تفسیر خود تفوه فرموده خدا رحمت کند بر کسیکه این تفرقه را تالیف بخشد و این خرق را التیام دهد
دیگر صلوة تحیت نزد در آمدن مسجد پیش از نشستن واجب ست با دلهٔ صحیحه گو بروز جمعه در حالت ٦٦
خطبهٔ امام باشد و توقی از سه اوقات کراهت نماز نزد دخول مسجد بنا بر توفیق میان این احادیث

مسالک مستحسن ست تا عمل بهر دو دلیل درست بهم دهد اهمال کدام حجت صورت نه بندد **دیگر** نماز جمعه مثل
نمازهای پنجگانه فرض عین ست جز خطبه که روز جمعه مسنون ست نه شرط صحت نماز و آین همه قیود و شروط
که فقهاء از برای این نماز آفریده اند و از شکمهای کلان خود بازاییده هباء منثورا و قول بهور ست
هرگز دلیلی صحیح از ادلهٔ کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه رائحهٔ ازان از شریعت حقهٔ اسلام
استشمام نمیتوان کرد و بدو کس هم منعقد میشود همچو دیگر نمازها و شهود در خطبهٔ جمعه سنت ست نه واجب
و ادامت بر فعل افادهٔ وجوبش نمی کند غایت آنکه سنت مؤکده باشد **دیگر** تحدید مسافت از برای
سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر ست در آنقدر مسافت و سیر ست نماز بقصر
می باید گزارد کم باشد یا زیاده و آین قصر عزیمت ست نه رخصت و ظاهر ادله عدم فرق ست میان
سفر طاعت و سفر معصیت **دیگر** در تحدید مدت اقامت در سفر که دران قصر نماز ست اقوال سلف
و من بعدهم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام بگزارد و با تردد
تا بست شب قصر نماید **دیگر** مسافر تا تواند ائتمام بمقیم نکند زیرا که خالی از دو خطر نیست یکی خلاف با
ادلهٔ وجوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منهی عنه ست و اگر ناگزیر درین شکنجه
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین **دیگر** جمع میان دو نماز در
مزدلفه بادلهٔ صحیحه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر باحادیث صحیحین وغیرهما ثابت ست و جمع تقدیم
بادلهٔ حسنه در ماعدای صحیحین بثبوت پیوسته و کذلک جمع از برای مطر و در جمع بغیر مطر و عذر اهل علم
را سخن ست و حق عدم جواز او ست **دیگر** حدیث عدم نماز بر جنازهٔ مدیون منسوخ ست بفعل نماز
بروی نزد فتوح بر آنحضرت صلعم **دیگر** تشییع جنازه بتهلیل بر سبیل مناداة در زمن نبوت و در سه
قرن خیر بلکه در عصور ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجه مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر
علامهٔ شوکانی رح در فتح ربانی گفته که دران حرجی نیست بنا برانکه ذکر مندوب ست در هر حال بدون
فرق میان شخص و شخص و زمن و زمن و مکان و مکان و جهر در رفع صوت بران موجب کراهتش
نیست اگرچه خلاف اولی ست انتهی و لکن اولی نزد فقیر قصر ست بر مورد **دیگر** اختلاف کرده اند در آنکه

ذکر بجهر روا است یا بهمین اخفامی باید و هر طرف جمعی رفته و سخنی گفته وحق آنست که هر جا که در شرع
ذکر بجهر آمده آنجا جهر کنند و هر جا که بسر آمده آنجا اسرار شاید و بذلک یحصل التوفیق بین الادلة
والخروج من المضائق المضلة و مساجد اولی ست بذکر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود از برای
همین اغراض ست ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها و دیگر درس ۱۶۵
کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود اشتمالش بر احادیث صفات جائز ست مجرد آنکه
وهم که عامه مستمعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امرار بر ظاهر حمل بر تشبیهات خواهند نمود
دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بفعل نبوی ست وماذا بعد الحق
الا الضلال و دیگر احتفال بمولد رسالت صلعم بدعت ست وحکم بدعت معاصر و استحسانش از بعض ۱۶۶
اهل علم گو بلا قید تاریخ و ماه باشد و خالی از منکرات بود بدعت دیگر ست سلف ازین جنس بدع در عافیت
گذشته اند و ابتلا خلف بدان موجب نزول محن و شجن بر اسلام گردیده صفات ثابته جناب نبوت
و تذکار حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتمده حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد ست
از برای درس و تدریس و تعلیم و تبلیغ امت حاضره و آتیه چه کمی دارد که شان رفیعش محتاج بمثل این احداثات
مستحدثه و انعقادات مشهجنه باشد هر که را اشتغال بتصلیه و تسلیم ست وی هزار درجه بر محفل این
بدعت شرف دارد تا پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صالح این بزم را نمی شناخت
سپس خلفه ناخلف بزم برخاستند و باثبات این بزم با فتعال ادله مختلقه پرداختند و تضلیل و
تبدیع یکدیگر را خطوات شیطان مقتدا آمد و انتهی الامر الی ما نری و نشهد بما بعد من سوء اعمالهم
و دیگر اعتقاد نفع و ضرر بقبور و الباس آن و اقرضتن چراغ بران و طواف نمودن بدان و سجده بردن ۱۶۷
بسوی آن همه شرک و معصیت کبری ست و بر بعضی ازین چیزها لعنت آمده و در کفر معتقد سود و
زیان درین احجار و اموات خود شکی نیست اعاذنا الله منه ع تا چند گاه از چوب و گاه از
سنگ تراشی + بگذار خدا انچه بصد رنگ تراشی + و دیگر ذبیح آنست که نام خدا بر زبان رانده ۱۶۸
و خون جانور روان سازند پس ذبیحه هر مسلم بر هر مذهب که باشد و در هر کدام بدعت که باشد چون نام خدا

بروی برده شد حلال ست گو در وقوع تسمیه از مسلم و عدم وقوع آن نزد ذبح التباس ورد
عائشه را نزد این التباس امر باعادۀ تسمیه و اکل ذبیحه فرموده پس تسمیه فرض ست بر
ذابح نزد ذبح و اعادۀ آن نزد اکل بر متردد و آن تسمیه گفتن بسم الله ست و بر تحریم ذبیحه
کافر که انهار دم و ذکر اسم الله کرده دلیلی نیست آری اگر این ذبح وی از برای غیر الله ست
بی شبهه حرام باشد اگرچه از مسلم چرا نبود و همچنین اشتراط استقبال در ذبح بی دلیل ست
دیگر حلت زکوة بر فقیر ست و غنی را دران حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
یا پنجاه درهم یا ثمن آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب ست گو یک درهم ندارد و
نزد بعض آنکه واجد غدا و عشا ست و راجح قول ثانی ست پس صدقه گرفتن بر مالک
پنجاه درهم یا قیمت آن حرام ست و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از
بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان **دیگر** اموال مغصوبه باقی ست بر ملک اهل او تا بآنها
دفع کنند اگر معلوم اند و هر یکی حق خود شناخته بستاند و نزد خلط بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر مالک متعین
نیست و قریه معلوم ست بمتولی آن قریه یا عالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
نماید و اگر جهل کلی ست مال حذ است در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست آنرا در
محاویج ایشان صرف سازد اگر محاویج نباشند در مصالح غزو بذل نماید و اگر دران اموال مال زکوة ست
آنرا در مصرف زکوة خرج کند **دیگر** تحریم زکوة بر آل محمد صلعم از قطعیات شریعت ست و مخالف این
حکم انچه صالح تمسک باشد نیاورده و تعلیل بعدم حصول خمس علیل و بی دلیل ست و عاصی و فاسق
بودن غنی محول مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بدهد و بستانند و هر که زکوة بر وی حرام ست او را
استحلال آن بنا بر عقوبت عصیان هرگز روا نیست غرضکه صرف زکوة فرکی از اهل معاصی بمصارف
شرعیه واجب ست و اخذ آن ظلماً منهی عنه ست **دیگر** هاشمی بهاشمی زکوة ندهد و هر که تجویزش
کرد متمسکی در خور احتجاج نیاورده و مجرد اقوال علما در اثبات جوازش نزد متقید بدلیل و تارک
قال و قیل بجوی نمی ارزد و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلعم شامل ما نحن فیه ست

دیگر در خضراوات زکوة نیست و ادلهٔ عامهٔ کتاب و سنت مخصص ست بادلهٔ وارده درین باب و
هیچ نیست بدان هرچه انتفاعش موقوف ست بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی در وجوب
زکوة شرط ست پس بر مال طفل و یتیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
بر جواهر هر جوهر که باشد و نه بر اموال مشتغله بتجارات و حق اخذ زکوة ست از عین و اخراج قیمت عوض
بعذر روا باشد و مسئلهٔ زکوة در حلی مختلف فیه ست هر جانب جمعی خرامیده و ادلهٔ وجوب مجاب عنها ست
گو احتیاط اولی باشد چه دران مخلص ست از مشتبهات انتهی دیگر تحلی جوانان و کودکان بسیم
جائز ست و بزر حرام صبی غیر مکلف ست و شاب مخاطب بحدیث العبوا بها کیف شئتم و بر منع
استعمال زر و سیم در غیر اکل و شرب دلیلی نیامده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد دیگر جائز و
و استعمال زر حرام ست بر مردان کم باشد یا زیاده و منع ایشان از حلیه و استعمال فضه
محتاج دلیل ست و دلیل نیست بلکه دلیل قائم ست بر خلاف آن دیگر تداوی باشیاء نجس
و محرم حرام ست بادلهٔ صحیحه و این ادله عام ست خاص بحالتی از حالات نیست و سرکه ساختن بادهٔ
حرام ست و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و خمر حرام قطعی ست انجس نیست و داء ست
نه دوا پس تداوی بمسکرات خواه بعین بود یا بتحمیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا آمیخته بغیر
و سکر او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرام ست هیچ وجه جائز نیست و ادویهٔ انگریزی اگر بکدام شئی
حرام بر وجهی مخلوط ست که بعد از استحاله از عین و اثر او هیچ نمانده ست استعمالش جائز باشد و مجرد جلب
از بلاد کفر مانع استعمالش نبود و اگر آمیزش او بر وجهی ست که اسم و صفت او باقی ست تداوی بدان
جائز نیست و این تفصیل در غیر مسکرات ست و با مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق دیگر صوم
و افطار رمضان برویت هلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا باکمال عدة شعبان و صوم یوم شک
عصیان ابو القاسم ست صلعم مگر آنکه در روز روزهٔ یکی بیفتد دیگر در معنی حدیث الصوم لی و انا
اجزی به پنجاه قول ست اقوای آنها شش قول باشد یکی آنکه هر حسنه ده چند تا هفت صد چند ست
مگر صوم که ازین هم بیشتر ست دوم آنکه خصمان او همه اعمال او بگیرند مگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاص ست

غیر خدا بدان متعبد نشده چهارم آنکه صوم صبر ست و صابران را اجر بحساب دهند پنجم آنکه غیر را برین
عبادت اصلا اطلاع و دست بهم نمیدهد ششم آنکه در وی ریا نیست دیگر احادیث وارده در صوم
رجب همه منقصب ست اللهم مگر آنکه رجب از شهور حرم ست و آمده که صم اشهر الحرم ولکن این خبر
نیز ضعیف ست دیگر شک نیست که اجر طاعت با مشقت بزرگتر از اجر طاعتی ست که در آن تکلیف
نیست یا کمتر ست نصوص کتاب و سنت و قول جابر است تعاضد این مدعا می کند دیگر حج قریب
از میت قریب در احادیث آمده لکن بعد از تادیهٔ حج خود و اما حج از طرف اجنبی پس بلا دلیل ست
و هرچه بران از مسئلهٔ اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجرد قال و قیل ست دیگر زن مفقود را مدتها
ذکر کرده اند که ترجیح یکی از انها آثارتی از علم نیست و انتهاض حجت بقول احدی از امت که صحابی
باشد معلوم و فرقت نزد اعواز نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بتعسر و عدم نفقه ادله آمده
و نزد و تزوج به دیگر عود بسوی زوج اول نمی تواند شد بنا بر بطلان نکاح بفسخ در مفقود دیگر زن را
میرسد که اگر شوی کابین او نمیدهد از وی ممتنع گردد و با وی مباشر نشود چه این مهر ثمن بضع اوست
و استحلال فرجش به همین صداق بوده احق ما یلزم الوفاء به ما استحللتم به الفروج و حاکم را میرسد
که کابین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خواه قبول کند یا انکار نماید چه این دین اهم دیون ستند
همچنین اگر شوی فقیر ست زن می تواند که از وی ممتنع شود تا آنکه اکتساب نموده مهرش بدست او نهد
و عرف مردم در معجل مهر بی دلیل ست اعراف مخالفهٔ مناهج شرع بر احدی حجت نیست دیگر در طلاق
یا فسخ بودن خلع اختلاف ست هر طرف گروهی ما شتابته کرده تا آنکه علامهٔ شوکانی رح نیز بهر دو سوی
شتافته و گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این ادل دلیل ست بر سعت علم و عبور وی
رضی الله عنه و لکن فسخ بودن آن نه طلاق فی الجمله رجحان دارد و امر نبوی بخلع نزد بعض ارشادی ست
و نزد بعض ایجابی و ثانی اظهر ست وجهی موجبه از برای ارشاد درینجا موجود نیست دیگر در تقدیر
نفقهٔ واجبهٔ زنان بر شوهران اختلاف کرده اند و به قدر و کم و بیش آن راه پیموده و حق آنست که تحدیدی
درین باب نیامده و انچه آمده ست همین کفاف ست بقدر معروف و عرف هر دیار جداست پس بقدر

بمقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواسات کند و مصارف دوا و فواکه و توابل و مثل آن همچو برگ تنبول و طیب و شانه و مکحله و مانند آن مراعات نماید و این مختلف ست باختلاف اشخاص و عادات و احوال و ازمان و امکنه و عسر و یسر زوج غرضکه واجب بر منفق از برای مستحق النفقه همانقدر ست که کافی باشد او را بمعروف و تا گزیر ست صون مال از غیر راشدات بدلیل و لا تؤتوا السفهاء اموالکم و در زنان هوشمندان کمتر اند و گولان بسیار و خود عقل راشدات ایشان نیمهٔ عقول رجال باشد تا بسفهاء ایشان چه رسد **دیگر** حدیث کیف و قد قیل دلیل ست بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر ضیعهٔ اوست و شهادت یک زن کافی ست تا بشهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را کار بسته اند و بنا بر عدم مبالات بدان در محرمات شرعیه افتاده **دیگر** زنان در عهد نبوت متبرقعات و متقنعات و متلفعات بیرون خانها می بر آمدند و بمساجد نماز می کردند و مراد بعدم ابدا از زینت که در قرآن شریف واقع شده مواضع زینت ست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم نیست و آیت حجاب خاص در بارهٔ ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان امت و قصهٔ فضل و خثعمیه در حجة الوداع در آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر باجنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد بعض صحابه و مواضع زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست تا دست و جز قبل و دبر دلیلی بر عدم جواز نظر بعضو دیگر وارد نشده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده ست و نظر بسوی مخطوبه ثابت شده و بر نظر طبیب و حاکم و شاهد دلالتی در ادله نیست بهتر آنست که زنان را حکم کنند تا موضع حاجت را از وی ببینند **دیگر** امر بوضع جوائح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت ست در حدیث و شامل هر جائحه باشد و قحط و برد و هر آفت سماوی داخل ست زیر عموم جائحات خلاف در آفتی ست که از طرف آدمی باشد مثل سرقه و افساد زرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزروع گو ممکن الزراعه باشد و بکذا بیع وفا و بیع رجا و هر دو را صورت که در جای خود ذکر یافته فراجع و تأمل منهما کما جاز و لم یجز **دیگر** بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در اجناس متفقه ذکر شش چیز آمده پس ربا منحصر باشد در همان اجناس سته که زر و سیم و گندم و جو و

خرما و نمک ست و قیاس دیگر اشیا بران بی دلیل و الحاق ربویات خرما بان مجرد قال و قیل
دیگر بیع وقف نزد مس حاجت جائز ست بشرطیکه در کار وقف آید و همچنین نقل او از مکانی بمکانی
بنابر بقا یا اصلاح دیگر تسویهٔ اولاد در هبه واجب ست نه مندوب و ادلهٔ صحیحه بران دلالت دارند
و خلاف دران خلاف امت ست با رسول خدا صلعم و تخصیص بعض و ترک بعض جور و ستم ست دیگر
زعفران و جوز هندی و افیون و نحو آن لاحق ست بمسکرات اگر قول قائل بسکر این چیزها در حالی
از احوال بصحت رسد و اگر مسکر نیست بلکه مفتر ست نیز حرام بود آری نزد فقد این هر دو وصف وجهی
از برای تحریم نیست و همچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در هند نوشجان می فرمایند
خوردنش روا ست تفتیر و سکری دران متحقق نشده و اگر ثابت شود فالحکم الحکم دیگر مشی در
بازار بدون ازاری که ساتر شرمگاه بود بی شبهه حرام ست و انکارش بر هر مسلمان واجب گدایان
این کار بسیار می کنند خذوا زینتکم امر ست بلباس و در ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم نه
نشیند الله احق ان یستحیی منه دیگر در نهی از حلق تمام راس دلیلی نیامده اگرچه خلاف سنت
و از سیماء خوارج ست و جز نسک وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر بالقای
شعر فرموده و مراد بدان شعر راس ست نه شعر ریش اگرچه در کفر رویده است و حدیث وارد در
حلق راس ضعیف ست دیگر در اکرام حبوب ماکوله دلیلی صریح نیامده احادیث نهی استنجا از طعام و
نحو آن اشارت می کند بسوی تحفظ از اهانت غله و حدیث اکرموا الخبز لا اصل له ست و گاه استفاده
حرمت اطعمه از حدیث لعق اصابع می کنند اگرچه فی الجمله بعدی دارد و در نهی از ترک لقمه برای
شیطان تعلیل ست از برای تشریف و اکرام لقمهٔ ساقطه از دست انسان دیگر تفسح در مجالس از برای
اهل فضل جائز ست بدلیل فافسحوا یفسح الله لکم و اما قیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه
با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرد تعظیم پس مفهوم احادیث عدم جواز اوست و بعض اهل علم آن را
داخل آداب حسنه ساخته اند اما شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرد تعظیم مطلقا منع نموده و هو الحق
ان شاء الله تعالی دیگر بوسیدن دست و پا و تن و میان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جائز ست

وقیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بدعت افتد **دیگر** در اعراف متعارفهٔ واقعه در اعراس وختانِ قدوم آئب از سفر حج وغیره واجتماع اهل میت در مسجد یا مسکن قول فصل آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیه ست جائز واگر مشتمل ست بران ناجائز مثل تغنی باصوات مطربه یا مزامیر وحضور باده وادارت آن ودر هر چه اشتباه رود استبراء ازان واجب **دیگر** تصویر جاندار کشیدن سخت حرام ست بهر نهج که باشد ادلهٔ صحیحهٔ کثیرهٔ طیبه در تشدید تحریمش وارد شده ونهی از تصویر کشی مختص ست بحیوانات وحکم تصویر امحا اوست اگرچه صورت پیغمبر ما صلعم یا دیگر انبیاء چرا نباشد وقرام عائشه دلیل بر تجویز صور نیست بلکه تصویر بر مصور حرام ست بهر حال وهر که آنرا فراش کرده وی گویا انکار بر منکر کرد وباستهانت وی پرداخت **دیگر** آنکه گفته اند که تحریم مطلق سماع باجماع ست این قول صحیح نیست بلکه دلیل برخلاف آن قائم ست واخبار وآثار بسیار در جوازش وارد شده ودر حرمت معازف وآلات لهو ولعب خود سخنی نیست معهذا متقی کسی ست که اوقات خود صرف این کار نمی کند ونه انکار می کند خصوصاً درین زمن سیئات سماع سلف مشتمل بر ابیات ذکر حرب وضرب ومدح صفات جود وکرم وشجاعت وضیافت بود وتشبیب بذکر دیار ومواضع ووصف انواع نعم می کردند قصائد سبعهٔ معلقه ونحو آن غالباً همین حالت دارد وامروز اشتمالش بر ذکر قد وخد ودلال وجمال وهجر ووصال وضم ورشف بلکه تهتک وکشف ومعاقرت عقار وخلع عذار ووقار باشد فاین هذا من ذاك **دیگر** پوشیدن جامهٔ سرخ بحت مردان را حرام نیست حلهٔ حمراء از همین جنس بود نه مخطط چنانکه ابن قیم رح گمان برده بلکه هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته وزنان را همه تلوین درست ست وما استعمال صفرت خود از فعل نبوت صلعم ثابت شده آری هر سرخ که از عصفر باشد حرام ست بر مردان **دیگر** هر حیله که بحرام رساند خواه آن را در بیع وشرا اتراشند یا در غیر آن حرام ست مگر حیلهٔ که شرع بدان وارد شده مثل ضرب بعثکال غرضکه حیلها مقصور ست بر مورد وقیاس بران جائز نیست مسامحت مردم در حیل کار تا آنجا رسانیده که نیمهٔ شریعت در فقه رای حیل گردیده ونعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله

دیگر ہنڈوی حرام نیست چه زر زائد در برابر اجرت ابلاغ ست نه بر عین نقد و احتیال در جوازش
غیر ضرور خصوصا درین عموم بلوی و کراہت ہنڈوی ہمین جہت ست که منفعتی باین قرض می کشد
یعنی ایمنی از خطر راه و نزد اشتراط این منفعت شبه رباست پس چرا شرط کند دیگر ربا خواه جلی باشد
یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از وادی سد ذرائع باشد و بیع حلیه بنقد زائد
ربا نیست بلکه عماله عامل ست بر عمل او دیگر ہر حیله در ان ورثه را ضرر ست حیله باشد یا تعلیق یا وصیت
یا وقف باطل ست شرعا بادلهٔ خاص و عام و ثبت وصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض
شرعیه و در مسئلهٔ عول دو قول ست شوکانی رح بسوی ہر دو رفته لکن آخر میل بجانب ثبوت
عول نموده دیگر جہاد را شرطها ست اگر دست بہم داد جہاد ست ورنه فتنه باشد و جہاد فرض کفایه ست
بر اہل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلای کلمهٔ خدا و از کشتن زنان و
کودکان و شیخ فانی و امثال ایشان نہی آمده و پیش از جہاد دعوت بسوی یکی از سه خصال
لازم ست و آن قبول اسلام ست یا جزیه یا سیف دیگر رضاعی که اقتضای تحریم می کند پنج رضعه ست
نه کمتر از ان و مدت رضاع دو سال ست پس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد بس می کند کیف
وقد قیل دیگر آیات وارده در زیادت و نقصان عمر متعارض یکدیگر نیست ہر یکی را محل جداست
و از اسباب درازی عمر ست صلهٔ رحم و قضا دو گونه باشد معلق و مبرم دیگر اتصاف بایمان
در حالت تلبس بشرک ثابت ست لقوله تعالی وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون و این
دلیل ست بر اجتماع شرک با ایمان و شرک اکبر کبائر ست و غیر مغفور پس در اہل شرک می توان گفت که
ما یؤمن اکثرهم بان الله هو الخالق الرازق الا وهو مشرك بالله بما يعبده من الاصنام وغيرها
و اہل تفسیر را در آیهٔ مذکوره دوازده تاویل ست اینکه نوشتیم ارجح اقوال ست والله اعلم دیگر ہفت طبقه
بودن زمین مسلم ست بنص کتاب و سنت و آنکه در ہر طبقه ازین طبقات آدم و حوا ہم اند مثل این طبقه
ظاہر پس جز اثر ابن عباس که متردد ست میان صحت و ضعف اسناد و متن دلیلی دیگر بران موجود
نیست و اثر صحابه در اثبات بچو اعیان اثری ندارد تا آنکه مرفوعی صحیح بیاید در رفع اشتباه فرماید خوض

در امثال این مسائل از باب علم لا ینفع وجهل لا یضر باشد **دیگر** حلال بین ست وحرام بین ومیان هر دو
مشتبهات ست و در تعیین مراد بمشتبهات اقوال اهل علم مختلف آمده واحسن بیان درین باب
تقریریست که در دلیل الطالب مرقوم ست مقام متسع ذکر آن نیست فراجعه **دیگر** امست مرحومهٔ اسلام
را حدیث نفس مغفور ست مادام که از زبان نبر آورده وبموجب آن کار نکرده است هر حدیث که باشد
وخواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد وخواه کوتاه بود یا دراز وخواه دیر ماند یا شتاب رود وخواه مرور
آن بر نفس سریع باشد یا بتراخی غرضکه این همه احادیث باقسامها واختلاف انواعها معفوست و
تفاصیلی که درین باب کرده اند دلیلی مساعدت آن نمی کند **دیگر** بناء اسلام بر پنج چیز بود یعنی هر یکی
ازینها ستون دین ست وتا همه ها فراهم نباید اسلام ناتمام ست پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزی
بدون اختلال در صورت واجبهٔ شرعیه لازم ست وهر که کرد وناقص کرد وی گویا آن را نکرد واگر جاهل ست
از وجوب اتیانش بران وجه ونمی داند که آموختنش لازم ست امید ست که معذور افتد ورنه تارک
نماز عمدا ومصلی بنقصان ارکان ونحو آن در حقیقت کافر وغیر آتی بماموربه ست والله اعلم **دیگر** تفسیر
نبوی از برای آیات واحادیث صفات همچو ——— قبض ارض وسماء بیان
سبابه وابهام وکشف ساق روز حشر وقول جهنم هل من مزید ونحو آن همه حقیقت ست مجاز نیست
سلف درین باب جادهٔ ایمان بما ورد باتفویض سپرده اند وخلف تبع ایشان دروازهٔ تاویل کشاده
وحق همانست که سلف بران گذشته اند ودلیلی بر وجوب تاویل نیامده واگر نیک بشگافی دریابی که تاویل
نوعی از تکذیب ست هر که مارا تنزیه باریتعالی آموخته همان این صفات را بما ظاهر ساخته تشبیه کار
سفهاست وتعطیل حرفهٔ اهل رای واقرار بایمان وامرار آن بر صورت مرویه وارده سلیقهٔ اهل ایمان ست
وهمه صفات را درین باب حکم واحد ست **دیگر** مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
کفار متعرض جان ومال آنها نیستند حکم مستامن دارند آنها را گرفتن مال شان بی رضای شان
بغصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که مستلزم غدر ست چون آنها متعرض جان ومال ما نیستند
فنحن احق بمکارم الاخلاق منهم لکن دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی قصد امان آمده مال شان بغصب یا سرقه ببرند آنها را گرفتن مضائقه ندارد جائز ست ازینجا باید یافت
که اگر مستامن بطریق قرض از کافر حربی چیزی بگیرد بر وی ادای قرض واجب ست تا غدر لازم نیاید
واگر قصد ادای قرض ندارد لکن او را امید رفت ز مردم هند درست آنهم نشود این حیله از برای گرفتن
قرض سودی از کفار این دیار می تواند شد لکن ارتکاب آن از تقوی بعید ست والله اعلم و دیگر
لفظ مفرد جلاله چنانکه بعض فقرا می کنند سنت صحیحه بدان وارد نگشته بلکه نقل محقق دال ست بر خلاف
آن چنانچه بعد جز اذکار امر ذکر الهی بر وجهی باید که جناب نبوت صلعم تعلیمش نموده است فرموده و بصیغه اثبات
که نشان نفی داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله ست و آمده که این کلمه افضل کلام ست بعد از قرآن مجید
سنت گذاشتن و دست بدعت زدن یعنی چه و چون الله الله گفتن ماثور نیست هو هو و حق حق و
نحو آن سرزدن چه قسم جائز میتواند شد ذکر بدون جمله مفیده مهمل باشد و دیگر رموز نوشتن از برای
درود شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم ست سلفا و خلفا
ولا مضایقة فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان قصر طول الفاظ ست
پس لبس غایت آنکه نزد مرور و عبور بران الخ چه زخورد نکلم ست بدان تلفظ فرماید مثلا نزد رمز
صلعم و رح و رض و نحو آن صلی الله علیه و آله وسلم و رحمه الله و رضی الله عنه بگوید مانعی از ین تلفظ
در میان نیست ولکن دلیلی بر کراهت رمز و ابتداع قصر با وجود حصول فهم مراد دارنده بخود اشتمال
این کنایات در سنت صحیحه ثابت ست و دیگر ستودن زنده تقریظ ست و ستایش مرده تابین اگر این
مدح راست ست جائز باشد بهر وجهی که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در اواخر کتب می کنند و اگر
ناراست ست در تایید خلاف سنت ست منهی عنه ست و دعوی بسیار دارد کیاز رجوع بماخذ این مختصر ظاهر
میشود و درین عصر اگر این رسم را یکی از پا بیندازد مرحوم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد
بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفرا و دیگر سرقات شعریه در حقیقت همان ست که بقصد و عمد باشد
و هر چه متوارد گشته و مضمون یکی همسایه مضمون دیگری واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و
هیچ سخندان ازین توارد محفوظ نمانده ست الا من عصمه الله بلکه عابر و ناثر کامل را بنابر کثرت حفظ

وتداول مبانی ومعانی این حالت بیشتر دامنگیر میشود وقاصر وناقص راکتر دست بهم می دهد بهمین ست
حال سرقات کلامیه ودر هر دو صور محموده ومذمومه موجود ست وماخذ این نامه کفیل بیان او ست و
سخن خواه نظم باشد یا نثر مالک صاحب سخن ست مثل دیگر اموال او ومعصوم ست بعصمت اسلام دیگری را
نمی رسد که دست تعدی دران بی طیبت نفس سخنور دراز کند آری سخنور مختار ست بهر که خواهد
هبه نماید وعطا کند مانع ازان در نقل وعقل نیست **دیگر** اقاصیص اولین وآخرین از انبیاء ورسل
واعدا این حضرات که در قرآن مجید وفرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خدا است
ومعنی معنی آنان نه آنکه مبانی ومعانی هر دو بعینه از قائل وست بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی
در پیرایهٔ کلمات ربانی ست فارتفع الاشکال وصفا مطلع الهلال **دیگر** در حدیث رفع
خطا ونسیان از امت اسلام مقال طویل ست اما جمع طرق وروایاتش قاضی ست بآنکه حسن لغیره
باشد واین قسم حدیث حجت ست در ما نحن فیه لیس مدلولش صحیح وثابت ست واین هر دو امر با اکراه
مُکرِه ازین امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی **دیگر** در مقر ارواح بعد از موت هشت مذهب ست
ارجح آنست که جانهای مومنان در علیین ست وجانهای کافران در سجین وسه واضع دیگر محتمل و
شیاطین مُسلّطه بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از
شیاطین می مانند بیوده باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده ست **دیگر** اسلام انقیاد ظاهر
را گویند وایمان اذعان باطن را واحسان تزکیهٔ دل وتصفیهٔ اندرون را اول را شریعت دانند وثانی
را طریقت شناسند وثالث را سلوک وتصوف ومعرفت وحقیقت خوانند ودلیل سنت صحیحه بر هر سه قائم ست
ومحصول ومدلول هر واحد معلوم پس هرچه ازانها موافق ظاهر کتاب وسنت ست آنرا بدان باید گرفت
وهرچه فهم آن بدلالتی از هر سه دلالت مطابقت وتضمن والتزام یا دلالة النص واشارة النص وجه
ماثور ومقبول از سلف صالح نیست تقاعد ازان بهتر ست از انتهاض برای آن وکیف که معیار جمله
ظاهر وباطن ادلهٔ سنت ونصوص کتاب ست بس بس هرچه درین هر دو میزان سره آمد سره ست
وهرچه کاسد نمود کاسد ست واهل احسان درجهٔ اعلی دارند از اهل ایمان واسلام بنا بر آنکه جامع این صفت

بوده اند وصد ورکرامات ازیشان منصوص حدیث وقرآن ست اما درانحتیار ایشان نیست وکشف این
جماعه والهام این عصابه ومنامات ایشان حجت شرعی نبود دیگر مال مکتسب بذریعه بطاقهای اخبار
حرام ست واخبار نگار آکل بباطل ووجوه این حرمت وبطلان در ماخذ این مختصر مذکور فراجعه بلکه اگر
پرچهٔ اخبار سراپا راست گفتار باشد تاهم خالی از کراهت شدیده نیست و مالیکه باین وسیله بدست آید
اگر حرام قطعی نباشد باری ورشته بودن آن شکی بر بنا قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا دیگر
چنده دادن در مواضع اباحت واجب جائز ست وازباب تعاون بر بر وتقوی ست اگر بطیبت نفس
بدون اکراه واجبار باشد ورنه اخذ آن اشد و بد و ملامت بر تارک دی از وادی معاونت بر اثم و
عدوان ست وصرف آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طیبت نفس وی
حلال نیست بلکه معصوم ست اگرچه عصابه یا سوای چرا نباشد ازاکل اموال بباطل نهی آمده دیگر
زیدیه در فروع حنفیه اند ودر اصول معتزله ومیل وا زند بسوی تفضیل ومانع اند از سبّ صحابه لیکن چنانکه
اهل سنت وجماعت لب بتکفیر این هر دو نکشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح نموده اللهم مگر
آنکه ضروریات دین را انکار کنند ورنه مجرد بدعت زیدیت دلیل کفر بواح نیست ملوک وائمه یمن همین
کیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر وسید ابن امیر وعلامهٔ شوکانی که این هر سه مشائخ
سنت ومجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا وفروعا در توالیف خود از بیخ برکنده اند ودین خالص اسلام
را که اتباع کتاب عزیز وسنت مطهره ست بوجهی تنقیح وتصحیح وترجیح فرموده که جادی را مجال انکار و
مبتدعی را موقع فرار درست نماند والله یختص برحمته من یشاء ۵ اذا رضیت عنی کرام
عشیرتی * فلا زال غضبانا علیّ لئامها دیگر حدیث تعمیر در اسلام به بست طریق مروی گشته
وغالب طرق او ضعیف بلکه کمتر ازان ست اما بمجموع طرق خود منتهض ست از برای استدلال و
حسن لغیره ست والفاظ مختلفه دارد ودران ذکر چهل سال وپنجاه سال وشصت سال وهفتاد سال
وهشتاد سال ونود سال وصد سال آمده واثبات فضائل ورفع نقائص هر عدد مذکور شده
تفصیل از ماخذ باید جست دیگر موتی را در برزخ چند حال ست یکی سوال منکر ونکیر از رب ونبی

بدین دوم عذاب یا نعیم پنهان وقت نزع و سوم عرض اعمال اجزای بدن بوئی چهارم عرض مقعد در
صباح و مساء و جز آن در این باب تفصیل وسیع ست تا کتب معتبره این فن از نظر مومن نگذرد توقف
بر جمله این اشیاء لازم ست اما طلبه این علم کمتر اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلات از دریافت
حالات عالم برزخ و معاملات آنجا بهانه بزرگ را بنده شکم ساخته و در گرد دنیا طلب انداخته از
برکات اسلام محروم گردانیده ست گویا خود بعد ازین خانه فنا دار بقائی نیست و در مساوی
آن فی الجمله ضعف عقیدت ست بمعاد و رجوع ست [illegible] علم و دیگر تحقیقت فرمودن
انچه متحقق گشته همین قدر ست که این صنیع منجمله انواع سحر محرم ست و صاحبش بسحر سحره مردود شیاطین
می شود و در زوال ایمان خود مجبور ست و کمتر ست که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
دست بهم دهد و اصل این عمل متصل ست بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام و دیگر مسمریزم را که
یکی از مدارک غیوب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام ست بر مسلمان و از اصناف
محرمه سحر سازی ست و هرچه بدان معلوم کنند موهوم و مظنون ست گو در بعض احوال مطابق واقع
باشد لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد صحت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و دیگر
در کشاف و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سور نوشته اند غالبش موضوع و بی اصل ست
و اقل قلیل ثابت و بنا ایرادش بر تساهل در اخبار فضائل اعمال ست که چشم و گوش بند کرده
بدان آویخته اند ورنه معلوم ست که احکام شرعیه متساوی الاقدام ست فرقی در میان واجب و
محرم و مسنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کریم
اجر موعود ست اگرچه معنی آن نمی فهمند و همراه فهم معانی اجر مضاعف فقد وقت باشد و هیچ عمل العبد از
قیام بر ابنیه اسلام بزرگتر در فضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تا الی گویا همزبان ست با صاحب کلام
و بعد ازان کثرت درود ست پس لیس سپس انچه متصل اوست از دیگر اذکار ماثوره و دیگر معتمد در تفسیر
کلام الله حقیقت شرعیه ست پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغویه ست بعده تفسیر صحابی
سپس شعبه و شعبی سواء و دیگر تادیب بمال که در عرفش جرمانه نامند در مواضع خاصه از سنت مطهره

ثابت شده نه علی العموم پس حق درین باب اقتصار است بر ثابت از شارع و قیاس را دران گنجایش
نیست بلکه خود وقوع این تادیب ثابت را نیز خلاف قیاس مر اهل شرع گفته اند اما چون شارع
علیه السلام بر خلاف عمومات نصوص خویش در مواضع خاصه سلوک فرموده ما را بدان ایمان آوردن
و بران اقتصار فرمودن واجب است **دیگر** مجموع آیات منسوخه پنج آیه است نزد اکثر و نزد بعض
ائمه ازین هم کمتر و کل و جمله احادیث منسوخه ده حدیث است نزد اکثر و نزد بعض محققین ازین هم کمتر
و مراد نسخ متفق علیه اهل علم از راسخین است ورنه یاران آیات را تا بانصد و احادیث را تا بمئین رسانیده اند
و کار بر غربا اسلام دشوار ساخته و آن منسوخات مرقوم است در ماخذ این مختصر **دیگر** رقی بالفاظ
کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلا شبهه و شک مادام که مشتمل بر الفاظ
شرک و کفر نبود و تمائم منهی عنه است و منه الاوفاق و تعلیق التعاویذ و اما استعمال جواهر
نگانه جز آن بلبس و تعلیق و اکل پس اگر از برای معالجه بشهادت طبیب حاذق است حکم تداوی با
دارو و تداوی جائز است اگرچه تفویض افضل است و اگر بحکم نجوم بنا بر قهر اعدا و جلب منافع موهوم است
پس زنهار گرد آن نباید گشت و روایات مرویه در فضائل جواهر همه پوچ و باد رهوا است رواة او همین -
طبیبان بیمار باطن اند نه احدی از عافیت شعاران اهل حدیث **دیگر** شعور موتی بنعال
و حامل نعش و زائر و تسلیم خود و شنیدن آن سخن ایشان را ثابت است باداله صحیحه سنت مطهره و لکن این
حالات مقصور اند بر موارد خود و تقیس علیه امور دیگر نمی تواند شد و بنا استمداد و استعانت از
مقابر برین سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری است از مدارک شرعیه و کیفیت استدلالات
اسلامیه و آمده که میت جواب سلام زائر می گوید **دیگر** زیارت قبور مسنون است بلا شک و شبهه و بدان
امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلحا
در حق کسیکه موجود است دران بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از برای این کار نکرده و منافع دینیه در
زیارت بسیار است از زهد در دنیا و رغبت در آخرت و دعا از برای میت و اتعاظ بحال او و عبرت
بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

یا شاذ ست در غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر بسفر کردن از برای آن ولهذا سلف این سفر اختیار نکرده اند زیرا که قصهٔ سفر بلال و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا از مکهٔ مکرمه بمدینه شد وی غالبا شد رحل از برای مسجد شریف نموده و زیارت دران مطوی ست و باین طریق نزاع از میان برمیخیزد و روایات رطب و یابس این باب باهم توافق و تطابق می گردد والله اعلم ❊ دیگر جناب نبوت صلعم سه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت ست در اسوه و زمانه ما بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شر دران غلبه داشت و این قرون را تحدید نموده اند بجد و ونیس قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بست سال ست و قرن تابعین از صد مذکور تا هفتاد سال و قرن تبع تابعین ازین مسطور تا دو صد و بست سال آنگاه احوال متغیر شد و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سرهای خود برداشتند و اسلامیان نقل را با عقل آمیختند و شد آنچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده سندش ضعیف ست بحجت نمی ایستد بحجت تقلید و نحو آن بعد از مضی همین هر سه قرون مشهود لها بالخیر خلل انداز صرافت دین و محوضت اسلام آمده ❊ دیگر نعل نبوت را خواص و منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن بهر خس و خاشاک رای و روایت آویخته و اصل درین باب تبرک ست بآثار صالحین ولکن این مسئله مقصور ست بر ما ورد بقیاس نمی ارزد علی الخصوص که آن نعل نقل محض بود نه اصل و تخصیص نعل بی سود ست بلکه

ع نسبت هر چه بگلزار رسد گل باشد ❊

صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نعل دست بهم می دهد از مجرد بوسیدن پاپوش و برسر گذاشتن آن میسر نمی آید چه مدار کار و بار ایمان و نجات اخروی بر دین پرستی ست نه بر اثر پرستی نعل باشد یا دستار موی سر باشد یا رشتهٔ پیچدار

؎ تو تا کی گور مردان را پرستی ❊ بگرد کار مردان گردستی ❊

دیگر احادیث محتج بها در احکام دین همانست که بصحت رسیده باز آنچه حسن ست باقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منقح شده باز ضعیف بهتر از رای قولیست و چون احکام اسلامیه متساوی الاقدام ست اثباتا و نفیا پس قبول ضعاف در فضائل اعمال مطلقا بدون کشف از حقائق اسانید و مسانید بی دلیل و غیر مقبول ست

دیگر خصالی که موجب اظلال عرش ست و احادیث صحیحه و حسنه و ضعیفه بدان وارد گشته و حفاظ محدثین
بجمع و نقدان پرداخته‌اند و دو خصلت میرسد این خصال در رسالهٔ این مختصر ع ادا نحو مذکورست
اصح اینها هفت خصلت باشد امام عادل شاب ناشی در عبادت مرد دل بسته بمسجد دو دوستدار
یکدیگر محض برای خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب و جمال مخفی صدقه بیمین از
شمال ذاکر خدا در خلا بابکاء و در بعض احادیث دیگر ذکرش خصال دیگر نیز آمده **دیگر** خصال مکفرهٔ
ذنوب متقدمه و متاخره زیاده بر سی خصلت ست بعض در طهارت و بعض در نماز و بعض در تامین
و بعض در نماز چاشت و بعض در قراءت بعد صلوة جمعه و بعض در نماز تسبیح و بعض در فضل صوم
و قیام رمضان خصوصا عشرهٔ اخیره و صوم یوم عرفه و اهلال از ایلیا و حج خالص و نماز در مقام
ابراهیم علیه السلام و دیدن خانهٔ کعبه و فضل آخر سورهٔ حشر و تعلیم قرآن با ولاد و فضل تسبیح و تکبیر
و تهلیل و فضل غزو و رباط و ادب و قود اعمی و سعی در حاجت مسلم و ترغیب در ازالهٔ خار از راه و
فضل مرض در غربت و فضل مصافحه و حمد عقیب لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام **دیگر** بعد از
اتیان بارکان اسلام دانستن حرام و مکروه و مشتبه و اجتناب از مشتبهات بنا بر حفظ از وقوع
در حمی که عبارت از مشتبهات ست ضروریست از ضروریات اسلام بعضی ازان در اکل ست
و بعض در شرب و پارهٔ در لباس و برخی در وطی و دواعی آن در رسالهٔ بدیعه کتاب التقوی را
از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح ست **دیگر** طلب روزی حلال فرض ست
بعد از فرائض و بهترین کسب کار دست خود ست داود علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره
میساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی نجار بود **دیگر** غالب صحابه تجار بودند انصار
کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه میفروختند رواة حدیث را نیز حرفها بود و انفع تجارات
در اسلام غزو ست نزد وجود اسباب و شروط آن هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم **دیگر** ربا حرام ست در بیع و قرض و کبیره ایست از کبائر منکر حرمتش کافر باشد و آخذ و مجر آن
محاربه ست با خدا و رسول و ربا دو گونه است یکی ربا نسیه که نقد را بنسیه فروشند دوم ربا فضل که

اندک را بسیار فرو خست ننمایند دیگر شعر کلام موزونست حسن او حسن ست و قبیح او قبیح جناب نبوت
تمثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاعت وقت دران مکروه باشد
و در شعر حکمت ست و بعض بیان سحر بود دیگر ریا و سمعه مبطل ثواب عبادت ست و خفی ست از
دبیب نمل دقائق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافیه دریافت می تواند شد دیگر
غیبت یعنی غائبانه عیب کسے گفتن هرچند موافق نفس الامر باشد حرام ست و برابر خوردن گوشت
برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حسب یا در جز آن و نیست
غیبت مگر بدگفتن شخص معین اگر اهل شهر را بد گوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد دیگر
نمیمه یعنی سخن یکے بدیگرے رسانیدن که موجب ناخوشی باهم آنان باشد حرام ست ؎
سخن چین را توانم چاره کرد * که تا من خود نگویم او چه بیند * ولی از مفتری نتوان برآمد *
که او از خود سخن می آفریند * دیگر کسے را دشنام دادن خواه بزبان باشد یا باشاره سر یا چشم
یا ابرو یا دست یا مانند آن فسق ست و کشتن مومن کفر و خندیدن بر روی کسے بطرزیکه موجب
هتک حرمت او باشد حرام ست ؎ مباش در صدد بیشمار خندیدن * که صبح باخت نفس
در دو بار خندیدن * آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان اوست
و کعبه را گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده ست لکن حرمت مسلمان از تو زیاده ست اما مردم درین
کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشته دیگر دروغ علی الاطلاق حرام ست
و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای ارضاء خاطر
اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعریض بهتر ست از کذب صریح و بی حاجت تعریض هم مکروه ست
دیگر هر که حکم موافق قرآن نکند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد ارجاع
آن بشرع واجب ست شرع بهرچه حکم کند گو خلاف طبع باشد آن را بطیبت خاطر باید پذیرفت مکروه
گرفتن آن کفر ست بلکه مستلزم انکار شرع و رضا باحکام طاغوتیه و ولاة امور که برخلاف شرع
باشد نیز همین حکم دارد دیگر عجب و تکبر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیر را حقیر دانستن

و داشتن حرام ست اعتبار خاتمه راست و خاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود سعدی فرماید ٥ مرا پیر
دانای مرشد شهاب ٭ دو اندرز فرمود بر روی آب ٭ یکی آنکه بر خویش خود بین مباش ٭ دگر
آنکه بر غیر بد بین مباش **دیگر** تفاخر بانساب حرام ست و همچنین تکاثر بمال و جاه عربی را بر عجمی نه
عجمی را بر عربی فضل نیست مگر بتقوی ان اکرمکم عند الله اتقاکم نص ست در محل نزاع **دیگر**
قضاة و اهل افتاء و علماء و غزاة را رزق از بیت المال باید داد بمعروف یعنی بقدر کفاف تا آخر عمر
تا اجرت بر عبادت که ناجائز ست لازم نباید **دیگر** حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست
و نزد فقهاء کنیز و ام ولد را جائز ست و خلوت با اجنبیه حره باشد یا داده حرام ست **دیگر** غلام و کنیز را
عذاب کردن و طوق در گردن انداختن و زیاده از طاقت کار گرفتن حرام ست آخر وصیت نبوی
این بود الصلوٰة و ما ملکت ایمانکم **دیگر** تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام ست و گرفتن
از طول و عرض زائد بران جائز و چیدن موی سفید از ریش و نحو آن مکروه و گذاشتن ریش و
تراشیدن سبلت یعنی پست نمودن آن و ناخن و موی بغل و موی نهانی سنت ست **دیگر** در آمدن
بحمام مردان و زنان را جائز ست لکن با پرده و ازار و بدون کشف عورت **دیگر** امر بمعروف و
نهی از منکر واجب ست بر هر فرد از افراد امت بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از زبان
منع کند و اگر این هم نتواند یا مفید نداند بدل مکروه دارد و گفته اند که اول کار امراست و دوم کار علما
و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و اگر اینقدر
هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت **دیگر** حب فی الله و بغض فی الله فرض ست
اهل بدعت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از ته دل دوست دار آدمی روز قیامت
همراه دوست خود در دنیا باشد ان کان خیرا فخیر و ان کان شرا فشر المرء مع من احب
دیگر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن مستحب یا مسنون یا واجب و انکارش و کفران نعمت
معصیت و حرام ست هر که شکر بنده نکرد شکر خدا نکرد شکر صید مزید ست و قید عبید **دیگر** نشستن
در مجلس علماء و صلحاء افضل ست اگر میسر شود و رنه عزلت بهتر ست مراد از عالم و صالح کسی ست که مقتدی

کتاب و سنت و مجتنب از هوی و بدعت بود دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا صلعم
مکروه ست و کثرت تصلیه مستحب ست کثیر التصلیه احق مردم ست بقرب نبوت و اسعد ناس ست بشفاعت رسالت
درین شیوه اهل حدیث بیشتر و طوائف مردم اند دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرت و
زنان را تشبه بمردان و نیز تشبه بفساق و کفار در مواسم و اعیاد و مراسم و نحو آن حرام ست و همچنین
دوست گرفتن اهل کتاب من تشبه بقوم فهو منهم + ومن یتولهم منکم فانه منهم دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز ست عیادت یعنی بیمار پرسی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشمیت عاطس و نصیحت کردن در حضور و غیبت و رد سلام واجب ست دیگر کبائر
را سه درجه است یکی اکبر کبائر و آن کفر و شرک ست بخدا و قریب آن اعتقاد باطل است و درین امر هفتاد و دو فرقه
شده اند ع جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند دوم آلمایت
حقوق خالصه عباد یعنی ستم نمودن بجان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش ست
او تعالی حقوق خود به بخشد و حقوق بندگان نه بخشد ع مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن +
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + سوم حقوق مشترکه که در احادیث آمده مثل عقوق والدین
و قتل نفس و سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محصنه و اکل مال یتیم و اکل ربا و فرار از
زحف و سحر کردن و فرزند کشتن و زنا با زن همسایه نمودن و دزدی نمودن و راه زدن و بغی بر امام عادل
کردن دیگر مدح فاسق حرام ست بنص حق تعالی بران خشمناک شود و عرش عظیم بلرزد و ازینجا
قیاس مدح کافر میتوان کرد که در چه درجه از حرمت و شناعت خواهد بود دیگر هر که بر دیگری لعنت
کند اگر آن کس در خور لعنت نیست بر گوینده باز گردد الرافضی فواره لعنت همین معنی دارد سب
صحابه کرام حرام ست و غیظ بر ایشان نشان کفر دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه همین شریعت ست که در خدمت صلحاء است و مشائخ ملت رنگ دیگر پیدا می کند و تعبیر
ازان در شرع بلفظ احسان آمده و این مرتبه فوق مرتبه ایمان و اسلام ست بنص حدیث چون
دل از آویزش و آمیزش تن و علم که باسوی الله داشت پاک شد و رذائل نفس اماره برطرف گردید

وازلوامه ربانی یافت نفس مطمئنه گشت یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة
مرضیة ؎ زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین * کین مرگ را نه زندگی جاودان رسد
طوبی لک از ملائک رحمت خورد بگوش * هر دم ندای ارجعی از آسمان رسد * چون آن اخلاص
دست بهم داد شریعت در حق او بامغز گردید و حلاوت ایمان و اسلام دریافت و بشاشت آن
ساری در همه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید دو رکعت او بهتر از لک رکعت
دیگران شد همچنین صوم او و زکوة او و صدقهٔ او و همه اعمال خیر او مزیت قرون ثلثه مشهود لها بالخیر
و فضیلت محدثین بر اغیار بجهت همین قوت ایمان و اخلاص احسان ست ؎ تو کی بدولت
ایشان رسی که نتوانی * جز این دو رکعت و آنهم بصد پریشانی نور باطن نبوت از سینهٔ صافی
صلی متبع سنت و مشائخ صوفیه صافیهٔ ملت باید جست و سینهٔ بی کینهٔ خود را بدان کاشانهٔ نور الهی
باید کرد تا هر خیر و شر بفراست صحیحه دریافت شود و ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
اولیاء شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا کاهد
و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و متطهر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاؤه الا المتقون
نص ست در محل نزاع **دیگر** فقها گفته اند که انکار خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کفر ست زیرا که
باجماع صحابه ثابت شده و همچنین قذف عائشه صدیقه رضی الله عنها و تفضیل مرتضی بر صدیق بدعت است
همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال و چون کفر اینها ثابت شد با ایشان
معامله کفار باید کرد و کذا الحکم الخوارج والنواصب وهم کلاب النار **دیگر** قاذف عائشه رضی منکر قرآن ست
که شهادت به برائت و پاکدامنی او داده و حکم او حکم مرتد ست در خورد قتل باشد دیگر تفضیل شیخین
بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال ست چه فضل علی در جهاد بسیف و سنان و فن قضا و کثرت
علم حدیث و هاشمیت نسب و ختنیت حسب و زوجیت بتول قطعی ست و همچنین زهد و تقدم اسلام بر
عمر بلکه فضیلت شیخین در تشبه به نبی صلعم از جهت سیاست امت و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج
احکام شرعیه و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ

در همه امور پیشقدم جمله صحابهٔ کبار اند و همین ست مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم ابو بکر رض و عمر رض
بر علی رض مجمع علیه صحابه و جملهٔ امت ست درین باب **دیگر** تفضیل دو گونه ست یکی آنکه مرتضی را بر
شیخین فضیلت نهد لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان و بث مناقب و مدائح اینها و اتباع روش
و طریقه و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضا ندهد بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشد
چنانکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجوهی که مذکور شد کمال رسوخ عقیدت
و نهایت الفت و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریقهٔ آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیه داخل
سنیان اند و خلاف ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلاف اشعریه با ماتریدیه ست چندی
از قدماء اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبد الرزاق محدث و سلمان فارسی
و حسان بن ثابت و بعض صحابهٔ دیگر دوم از تفضیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع تنها
طریقهٔ او کافی دانند و شیخین و دیگر صحابه را بدنمی گویند لکن با آنها سروکاری ندارند از تولا و تبرا
هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدعه اند در اهل سنت باین عقیده احدی نگذشته **دیگر** علماء اهل سنت
در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء ما وراء النهر و متقشفین فقها حرکات و جنگ و جدال او را
با جناب مرتضی حمل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بعد تتبع روایات
صحیحه دریافته اند که این حرکات و سکنات او خالی از شائبهٔ نفسانیت و حمیت جاهلیت و تعصب
امویت نبود و پس نهایت کارش آنست که ارتکاب کبیره و بغی کرده و فاسق بر قواعد اسلام
هرگز از اهل لعن نیست و شک نیست که وی صحابی ست و در حق او بعض احادیث نیز وارد شده
پس لاعن و ساب وی رضی الله عنه بی شبهه داخل ست در قوله صلعم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم و چون وی صحابی ست شفاعت
رسول و عفو صاحب حق در حق وی زیاده بر دیگر فساق متوقع و مرجو ست و بالقطع معلوم ست
که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلعم مرتکب کبائر شده اند و بحدود و تعزیرات سزایاب گردیده مثل
ماعز سلمی که زنا کرده مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه شریک گردید مگر آنحضرت صلعم

حکم بکفر ایشان و لعن ایشان نفرمود دیگر در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که
از فنون آلیه است همچو صرف و نحو و آله هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چیز دارد که
ذی آله است پس اگر اکتساب این فن بنا بر تایید دین و رد مخالفین است لاباس به است و اگر
بغرض دیگر است و سبب شکوک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد علی کل حال انهماک
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جزو علوم دینیه مثل کلام و نحو آن مخالف
طریقهٔ ملت است و بهمین خیالات سلف مطلقا ازان منع کرده اند که من حام حول الحمی یوشك
ان یقع فیه دیگر آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باک
ندارد اگر به نیت مباح باشد نه بغرض فاسد چه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم
آنحضرت صلی الله علیه و سلم خط و کتابت یهود و لغت آنها بیاموخت تا نزد ضرورت جواب خطوط آنها از طرف
جناب نبوت بنویسد و اگر بمجرد خوشامد آنها و اختلاط با آنها تعلم این لغت می کند و باین وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفا ان الآلة لها حکم
ذی الآلة دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعض کبیره که بسرحد کفر می رساند پس اگر کفره این کس را از برای اقامت رسوم صالحه و سرانجام
امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و افتاء و قضا موافق شرع شریف در عدالت و بنای
قناطیر و شوارع و مرمت عمارات نافعه مثل مهمانسرای و پل و نحو آن استیجار کنند بی شبهه این چاکری
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصهٔ یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود داروغگی
خزائن مصر درخواستند تا اقامت عدل در قسمت و بذل نمایند و بدلیل قصهٔ والدهٔ موسی علیه السلام
که نوکری فرعون بر رضاعت موسی قبول کردند و بدلیل آنکه حضرت امیر کرم الله وجهه از برای یهودی و اگر این نوکری از برای
امور دیگر باشد و دران کاروبار اختلاط با کفره لازم آید و مشاهدهٔ رسوم و اوضاع منکرهٔ آنها در آن خدمت
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم متحقق شود مثل منشی گری و خدمتگاری و سپاهگری یا تعظیم مفرط
از برای آنها و تذلیل خود در نشستن و استادن ناگزیر افتد حرام باشد اما گفته اند که صغیره است

واگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاعن دین
و تالیف در رد بر مسلمین و نحو آن ست پس بی شبهه کبیرهٔ عظمی ست **دیگر** استماع غنا و نحو آن از مزامیر
و ملاهی صحیح آنست که جائز نیست و دف هم جائز نه و اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی ست و به قالت الحنفیة
علی الاصح **دیگر** خنثی مشکل را هر دو شهوت در یک رتبه نمی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشد پس
اگر شهوت فرج غالب افتد نکاحش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب ست نکاح او با زن باید نمود
و در اجرای شهوت دیگر او را صبر لازم ست ه صبر ست علاج دل بیمار تو واقف :: افسوس که
کم داری و بسیار ضرورست **دیگر** تعلیل منع از کشیدن قلیان بوی بد دهان و تشبه با اهل نیران
و تلبس بدان کما ینبغی نیست این طریقهٔ فقها ست و لهذا حقه کشی را مکروه تحریمی گفته اند و اهل بخارا
را درین باب مبالغهٔ سخت بود اما بر طریقهٔ اهل حدیث که اصل در اشیا اباحت ست ایشان داده اند دلیلی
بر منع استعمال تناکو موجود نیست و اگرچه طبائع مردم در تیقن آن خبث و حکم باستخباث آن متفاوت
افتاده نوشیدن قلیان جائز ست غایت ما فی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشد
ورنه بسیاری از اشیاء طیبه بحال اهم بسبب بی احتیاطی و تباین طبائع بجانب نتن و نحو آن میکشد **دیگر** قول فصل در
تعریف دار اسلام و دار حرب آنست که مادام که حرب قائم ست و مسلمانان از استخلاص آن ملک
متقاعد نگشته اند و استیلاء کفار بجاری نشده که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند
و مسلمانان بی استیمان ایشان اقامت دارند و بر املاک خود بی اذن ایشان متصرف اند چنانکه
احوال ریاستهای هند و نحو آن است آن ملک دار اسلام ست و دار حرب نشده و تصرفات
عارضی ایشان معتبر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ
برگردند و متقاعد شوند گو فکر جمیع اسباب به دل داشته باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت
اهل اسلام باستیمان ایشان گردد و تصرف بر املاک خود باذن ایشان کنند و جریان شعائر
اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد نه از روی قوت مسلمانان آن ملک دار الحرب می گردد
و تصرفات ایشان جائز ست و هبهٔ ایشان جاری و اینها را بعض اکابر اصح و ارجح اقوال نوشته اند

والله اعلم و در اشکال این مسئله خود هیچ شک نیست استفت قلبک و لو افتاک المفتون و دیگر
در تعیین صلوة وسطی هفت قول ست بلکه زیاده و هر نماز را بعضے وسطی قرار داده اند آنچه واضح
همین ست که آن نماز عصر ست و تقییدش در نفس ادا نیست بلکه در محافظت آداب زائده ست تعجیل
وقت مستحب و جماعت و مسجد و اسباغ وضو و سواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت
اذکار و مزیت تاکید درین امور از قبیل مزیت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص ست و از جهات
نماز باقی کمال تقیید آنها بر نمی خیزد و در ثبوت این قدر تفاوت خود شبهه نیست و دیگر حقائق اشیا
ظلال صفات الٰهی اند و ظهور آن در خارج مربوط بعلل اربعه ست فاعلی و غائی و مادی و صوری
و ظهور کمال این حقائق بترتب آثار مختصه بآنها و حصول ثمرات خاصه بآنهاست پس معرفت کمال
هر چیز بالاجمال بتجلی ذات حق ست بر سالک در ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در وحدت
در مقام سیر بالله فی الاشیا دست بهم میدهد و بالتفصیل باحاطه مبادی و خواص اوست از قوانین
حکمیه بتشخیص مبدء و تعیین مراتب تنزل از قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک بحواس نیز
در تتمیم معرفت خفیه ات او دخل ست و دیگر کفر ابلیس لعین کفر جهل و احتجاب نیست بلکه کفر جحود و عناد ست
پیش از لعنت قوت ملکیه که بهم رسانیده بود و تلقی از غیب می کرد زائل نکرده اند و سلب نموده تا از الم
قبض و فرط تعطش بیقرار نگردد و قدم در راه توبه ننهد بلکه همین راه را ممزوج بسخط و عتاب نموده
در کسوت اهانت و طرد بر پا داشته اند اما در جوهر روح او لطیفه مظلم افگنده اند که گاهے خود را مستحق
عفو حسی و گاهے در لباس استغنا و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسمای مکتسبه در شیاطین
و مردم تصرف می کند و بآن لطیفه مظلمه خلق را بضلال و جهل و قسوت و بکرامات باطله رنگین مینماید
زین لهم الشیطان اعمالهم و نعوذ بالله منه و دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود که چهار
میثاق گرفته اند یکے از خمسه اولو العزم دوم از سائر انبیا سوم از علمای چهارم از همه چنانچه او تعالی
فرموده و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسیٰ و عیسی ابن مریم
و اخذنا منهم میثاقا غلیظا و جای دیگر ارشاد فرموده و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب

وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ
اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس ولا تکتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ
ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا
بلی وسجده درین موقف مروی نیست مؤمنین که خاتمهٔ ایشان برایمان میشود جواب اقرار بی توقف
دادند وکافران بتوقف اما بعض فقهاء می گویند که انبیاء دو سجده کردند وعوام مؤمنین یک سجده وکافران
سجده نکردند اما سند این سخن معلوم نیست والله اعلم باحوال عباده دیگر در حالت برهنگی کلام حرام
نیست بلکه مکروه ست واین کراهت هم بایکدیگرست نه مجرد تلفظ بزبان حرام در حالت تغوط وبول ست
وذکر خدا در جای نتن ونجاست منع ست نه در شغل جماع ومع هذا اهل علم نوشته اند که ذکر الله در بیت الخلاء
ودر وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن مسنون ست دیگر مضمون حدیث من
رأنی فی المنام فقد رأنی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفونه در روضهٔ منوره بمدینهٔ طیبه نموده اند
علی صاحبها الصلوة والسلام وبعضی تعمیم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
در جوانی وکلان سالی وسفر وحضر وصحت ومرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آنجناب
صلعم در خواب بر چند قسم ست یکی رویای الهی که اتصال آنجناب ست دوم رویای نفسانی که
ظهور صورت اعتقادیهٔ خود ست که بر لوح خیال منقوش گشته سوم تمثل شیطان بصورت آنجناب
واین ممتنع ومنتفی ست اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی وصوتی تلبیس می کند ووسوسه
می اندازد لهذا در شریعت غرا احکام خواب را صحیح نمی شمارند آری اهل بدعت وهوی اگر احیاناً دیدن
آنجناب بصحت رسد غالبا ازین قبیل خواهد بود والله اعلم دیگر سلطنت بنوامیه از ابتدای خلافت
معاویه رضی الله عنه باید گرفت ومدت خلافت عبد الله بن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبد الملک
امتداد یافت از میان اسقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل حدانی فاذا هی الف شهر لا یزید ولا ینقص
درست نشیند وقول امام حسن علیه السلام که الف شهر یملکها بنوامیة رواه الترمذی وابن جریر والحاکم
راست آید در جامع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی متن الحدیث ان دولة بنی امیة

کانت علی راس ثلثین سنة من وفاة النبی صلعم وهی فی آخر سنة اربعین من الهجرة و
کان انقضاء دولتهم علی ید ابی مسلم الخراسانی فی سنة اثنتین وثلثین ومائة فیکون
ذلک اثنتین وتسعین سنة یسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه
وهی ثمان سنین وثمانیة اشهر فیبقی ثلث وثمانون سنة واربعة اشهر وهی الف شهر انتهی
والله اعلم و دیگر تفضیل نسبی است یکی تفضیل انواع و اصناف بر یکدیگر دوم تفضیل اشخاص و قسم
اول فیما بین الاشخاص و اولاد هم بزرگوار رسالت صلعم جاری میتواند شد و تفضیل اشخاص نیز بنا
قطعی الانتفاست بلکه تفضیل اشخاص غیر از چند کس مخصوص که ثابت نشده پس بحث منحصر شد در قسم اول
پس تفضیل باعتبار ثواب و درجات آخرت موافق نص قطعیه است دائر بر انساب نیست بلکه تابع
تقوی و ورع است بموجب کریمۀ ناطقه ان اکرمکم عند الله اتقاکم و بموجب احادیث مستفیضه
شهیره همه الناس کلهم بنو آدم و آدم من تراب لا فضل لاحد علی احد الا بالدین والتقوی
و در تفضیل بدین و تقوی ممکن است که اولاد اراذل را بر اولاد اشراف تفضیل متحقق شود در حسن
زهیر و بلال از حبش و صهیب از روم و ... از خاک بلکه ابوجهل این چه ابولهب است و تفضیلی که در شرع
معتبر است همین تفضیل هست و بس و لکن در اینجا دو نوع تفضیل دیگر هست که در بعض احکام شرعیه
اعتبار آنها واقع شده یکی تفاوت نکاح و در این معنی تمام قریش برابر اند و غیر قریش کفو قریش
نیند اگرچه عرب باشند دوم اعتبار شرف قرب انتساب بجناب رسالت مآب صلعم و این معنی بنی هاشم را
بر غیر بنی هاشم ثابت است و بهمین جهت سهم ذوی القربی از خمس بر ایشان صرف نمودن مقرر شده
و زکوة حرام گردیده و باز بنو عبد المطلب را بر غیر ایشان شرافت دیگر هست که در حدیث آمده ما من
احد له ید علی احد من ولد عبد المطلب الا انا اکافیه بها یوم القیامة پس در شفاعت
ایشان را تقدم است بر دیگران بحدیث اول من اشفع له من امتی اهل بیتی ثم الاقرب فالاقرب
من قریش و ظاهر است که در قرب نسب هیچ کس برابر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که غفلت از ادب
بر اولاد ایشان کرد مغبون است اگر این معنی مراد سید اردبیلی است صریح البطلان است و اگر معنی دیگر مراد دارد بیان

نماید تا محل نزاع متعین گردد **دیگر** حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص ست بشرطیکه در آبای قریبه تا شش
تا هفت پشت مثلاً شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مبرور یا از اولاد ملوک و امرای کبار باشد و حقیقت
نسب بزرگی دودمان شخص ست که در آبای بعیده باشد مثل حسنی یا حسینی بودن یا هاشمی یا علوی
و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل
کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم مدار و بعضی حسب دارند نه نسب مثل تیموریه و راجپوتان
و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضی نسب دارند نه حسب مثل قدوائیان جاهل و سادات بارهه
و استعمال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب ست **دیگر** خوارج و نواصب یک مذهب
دارند باین رنگ که اهل علم را درباره آنها اختلاف نیست زیرا که با وصف تعدد فرق ایشان همگنان
بر انکار ایمان حضرت امیر رضی الله عنه و بهشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان
متفق اند بخلاف شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر مجرد تفضیل مرتضی بر شیخین و اولویت خلافت
ایشان اکتفا می نمایند و بعضی ازین مرتبه ترقی نموده بر تخطیهٔ شیخین و اعوان ایشان تصریح میکنند
و برخی بر تفسیق و تبدیع ایشان جاده پیموده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده لهذا اهل علم را
در حال ایشان اختلاف ست بعضی علما بر مرتبهٔ اولی از تشیع حکم کرده اند و بعض بر مرتبهٔ دوم و
بعض بر مرتبهٔ سوم لکن مفتی به و مرجح همین ست که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافر اند
و در احکام دنیوی جائز ست که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی تجوز المناکحة معهم
والتوارث بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعه ست نیز در
احکام دنیویست نه در احکام اخروی فلا فارق بینهما والله اعلم **دیگر** هر که گفت خلافت
ثابت ست بنص مرادش آنست که در نفس الامر نصوص متواتره دلالت می کنند برین
خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انعقاد بنص ثابت شده چه در ان وقت هر
کس بدلیلی که او را فی الفور حاضر شده تمسک نمود و فرصت تتبع نصوص از معادن آنها نیافت
لضیق الوقت **دیگر** خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت راشده

پیغمبر صلعم که بمرور سی سال نزد نزول امام حسن منقضی گشته بود بلکه بنا بر تحکیم یا از دست ظالم
بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات ست و آنچه در حدیث آمده که نهی از خروج بر بادشاه وقت
اگرچه ظالم باشد نباید کرد پس در آن وقت که بادشاه ظالم بلا منازعت و مزاحم تسلط تام پیدا کرده باشد
و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه به تسلط یزید پلید راضی نشده بودند مثل امام حسین و ابن عباس
و ابن زبیر و ابن عمر بیعت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از برای دفع تسلط او نه از برای
رفع تسلط او سراپا صواب ست و آنچه در حدیث ممنوع ست خروج ست از برای رفع تسلط سلطان
و آن جائز نبود والفرق بین الدفع والرفع ظاهر مشهود دیگر اجماع منعقد ست بر آنکه تخلید فی النار خاصه
کفر ست مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار معاد یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست
و در آیهٔ قرآنی ان الله لا یغفران یشرك به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء مراد از لفظ ما دون ما سوا
نیست بلکه ادون و اسفل مراد ست یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
نیستند بلکه مساوی شرک اند بالجمله علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شریک
مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی ست بر صحت این حکم ماند آنکه سند این اجماع چه چیز ست و این اجماع
معارض اشارهٔ این آیه یعنی یغفر ما دون ذلك لمن یشاء هم می تواند شد یا نه پس تحقیق آن
در کتب مبسوطه ست جمعی نوشته است که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس
محل مغفرت نباشد بنص این آیه مثلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو یا چنین اعتقاد دارند
که معجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی ست از برای تصدیق پیغمبر فعل غیر او تعالی ست پس اثبات
قدرت خلق معجزه مر غیر خدا را لازم عقیدهٔ اینها شد و هو عین الشرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
کفر تکلفات نموده اند لکن نزد محققین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از پنجاه آیت خواهند بود
و همه دلالت دارند بر آنکه کفر بآیات الله مطلقا مستلزم خلود و تابید در نار ست خواه شرک باشد خواه
غیر آن مثل قوله تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها
اولئك هم شر البریة. و مثل قوله تعالی ان الذین کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت

جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب الی غیر ذلك من الآیات و در حدیث وارد در
مقام محمود که الا من حبسه القرآن وارد شده صحیح ست لکن قرآن منحصر در آیت ان الله لا یغفران یشرك
به نیست بلکه آیهٔ ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین نیز داخل قرآن ست و در حدیث شفاعت که
بقیهٔ جهنمیان را بعفو الهی خواهند بخشید و خواهند بر آورد همین مومنان اند که اصل ایمان قلیل دارند و باان
هیچ عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع ست لم یعملوا خیراً قط و مراد ازان عمل جوارح ست
نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را معنی اصطلاحی شرعی لفظ
شرک گردانیده و پس معنی ان الله لا یغفران یشرك به نزد ایشان ان الله لا یغفران یکفر به ست
چنانکه بیضاوی در تحت آیهٔ ولا تنکحوا المشرکات نوشته المشرکات تعم الکتابیات لان اهل الکتاب
مشرکون لقوله تعالی وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله الی قوله تعالی
سبحانه عما یشرکون ولکنها خصت عنها بقوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغوی در معالم التنزیل
در همین آیه نوشته قیل الآیة منسوخة فی حق الکتابیات بقوله تعالی والمحصنات من الذین
اوتوا الکتاب من قبلکم و بخبر رسول الله صلعم و باجماع الامة عن جابر قال قال رسول الله صلعم
نتزوج نساء اهل الکتاب ولا یتزوجون نساءنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم ینکر الا نبوة
محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشرک مع الله غیره انتهی
و تحقیق همانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیرهٔ قرآنی در تخلید و تابید کفار مطلقا وارد شده بلکه در حق
اهل کتاب نیز منصوص ست چنانکه آیهٔ ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین و آیهٔ قالوا
لن تمسنا النار الا ایاما معدودة الی قوله اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل بدعت
و هوی که بدع ایشان بکفر رسیده داخل اند در آیهٔ ان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت تعمیم
شرك نیست و مراد از ما دون ذلك نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره باشند خواه صغیره جمعا بین الادلة
والله اعلم و دیگر توقف در لعن یزید ازان جهت ست که روایات متعارضه و متخالفه ازان پلید در مقدمهٔ
شهادت حضرت امام رضی الله عنه وارد شده از بعض روایات رضا و استبشار و اهانت اهل بیت و خاندان

رسول صلعم مفهوم می گردد کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجح واقع شده حکم بلعن او نمودند چنانچه امام احمد حنبل و کیا هراسی و دیگر علما بکثیر و از بعض روایات کراهت این امر و عتاب بر ابن زیاد و اعوان او و ندامت برین کار که از دست نائبان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات نزد ایشان مرجح شد منع از لعن او نمودند چو حجة الاسلام غزالی و دیگر علمای شافعیه و اکثر حنفیه و جماعة از علماء که نزد آنها هر دو روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد بنا بر احتیاط متوقف ماندند و همین ست واجب بر علماء راسخین نزد تعارض براهین آری در لعن شمر و ابن زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی ست من غیر معارض هیچ کس را توقف نیست و دیگر حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب قرآن خوانده را بعوض مبلغ که دابست کسے بفروشد این صورت محض باطل ست باجماع اهل سنت آری نزد امامیه رائج و متعارف ست بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفروشند و دلیل بطلانش آنست که حقیقت بیع مبادلهٔ مال بمال ست و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقی ست که برای این شخص بحکم وعدهٔ الهی ثابت می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد خواه اخروی مثل حق ولا و حق ارث و جز آن جائز نیست دوم آنکه شخص را برای ختم نمودن قرآن مزد در گیرند و ثواب آن ختم بمستاجر رسد این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی دارد سوم آنکه شخصے حسبة لله ثواب قرآن خوانده بکسے بخشد یا بقصد ثواب او خواندن آغاز دو هرگز خیال معاوضه در خاطر وے خطور نکند و آنکس بطریق مکافات بعد ازان یا در اثنای خواندن آن بوی چیزے بدهد یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصے انعام و احسان می کند و این کس در مکافات آن قرآن یا کلمه تهلیل و نحو آن برای او خواند و ثوابش بوی بخشد این صورت جائز ست بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیکم معروفا فکافئوه چهارم آنکه شخصی ست طالب علم دینی یا طالب حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر لکن از راه تنگدستی و فقدان وجه معاش فراغت اشتغال باین امور ندارد و مرد دیگر صاحب مایه ذمه دار وجه قوت او شود تا بفراغ بال مشغول بطاعت گردد درین صورت هر دو را اجر کامل بر هر طاعت

او حاصل میشود قال تعالی للفقراء الذین احصروا الخ و اعانت بر طاعت که جا بجا در حدیث صحیح
وارد شده همین ست لکن این را اجرت گفتن مجاز ست پنجم آنکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه
قصد مباحی می خواند و بران اجرت می گیرد مثل رقیه و تعویذ و ختم بعض سور قرآن برای حصول بعض
مطالب دنیوی یا برای خلاص از عذاب گور این قسم نیز جائز ست بلا کراهت و همین ست مورد
ان احق ما اخذتم علیه اجرا کتاب الله و قصهٔ رقیهٔ لدیغ بسورهٔ فاتحه و گرفتن اجرت بران
نیز از همین قبیل ست **دیگر** تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را اولاً علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و
معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلف و آثار و تواریخ ضرورست بدون معرفت
این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد ازین هر صاحب مذهب تمسک بقرآن
و حدیث میکند و در دفع شبهات مخالفین محتاج بتاویل میشود و تاویل این هر دو و تاویل حیل موافق مذهب خود میکند
و مخالف مذهب خود را باطل مینماید لکن میزان در معرفت حق و باطل تفسیر شرع بس علم لغت بس فهم سلف امة
صحابه و تابعین ست انچه این جماعه از تعلیم آنجناب صلعم بانضمام قرائن حالیه و مقالیه فهمیده اند و دران تخطیه
ظاهر نگردیده واجب القبول ست و رنه مصداق من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فی روایة فلیتبوأ مقعدا
من النار باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو مبنای دین و اصل اصول شرع مبین بلغت عرب اند
و این لغت مشتمل بر حقیقت و مجاز و ظاهر و ماوّل و مجمل و مبین و جز آنست **دیگر** بسبب تفرقهٔ صحابه در بلاد متباعده در قرن
صحابه و تابعین و تبع ایشان احادیث مجتمع نبودند و کسی که بر حدیث غیر با خود اطلاع میشد هر یکی را شد صحیح میسر نمیشد و نه مرتبهٔ
آن حدیث که خبر آحاد ست یا مشهور دریافت میشد انچه پیش هر مجتهد منقح میشد هر یکی موافق ذکای خود
دران اجتهاد می کرد و موافق طبع خود در احتیاط و مسامحت در تشدید و تسهیل ترجیح مینمود این معنی
دائرهٔ شریعت را فراختر ساخت و نیت هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و ابتغای رضای این دو
دیگر نبود و هرگز کسی مخالفت حدیث قصد نکرده مگر آنکه غیر آن حدیث را بترجیحی از ترجیحات شرعیه
خواه روایةً خواه درایةً غالب تر میساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد علمای اصول فقه
قریب صد وجه از برای ترجیح ذکر کرده اند لکن بعد ازانکه دواوین سنت مدون گردید اعذار ترک عمل

بحدیث از هم پاشیده ماند درین کار عذر و بند و مقلدان ایشان بی شبهه مانند و در شیخ الاسلام ابن تیمیه
در رفع الملام عن الائمة الاعلام وجوه این عذر زیاده بر بست وجه ذکر کرده و ازینجا ظاهر شد که طاعن
بر ابوحنیفه رح یا امثال او بنا بر ترک عمل و قول بحدیث سخت جاهل است و آبروی دین خود باین طعن
بر روی رضی الله عنه و بر علماء دیگر از سلف و خلف که ماشی برین طریقه گذشته اند و عذرهای
صحیح پیرامون حال صدق مآل ایشان است می ریزد نعوذ بالله منه **دیگر** در مسائل فرعیه
مذهبیه نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی است اگرچه مراد او بنا بر آنکه مخالفت
از طرفین است رعایت این معنی است که این حدیث بالخصوص مخالف مذهب حنفی است اگرچه
مذهب حنفی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث متخالفه ظاهر است که متعذر است
لکن مذهب آنست که عمل بر حدیث راجح متعین است و از مخالفت مرجوح بعد از آن پروا نیست
و حق عبارت در همچو مقامات آنست که چنین گویند این مذهب خلاف حدیث است این مردود
باشد کل عمل لیس علیه امرنا فهو رد و نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان مسلمان نیست
کار جاهلان است که حلاوت ایمان و بشاشت اسلام درون ایشان را فرا نگرفته و از دین جز اسم
و رسم حظی دیگر ندارند **دیگر** من قال لا اله الا الله دخل الجنة حدیث صحیح است و درین معنی
احادیث دیگر هم آمده مثل من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من کان
آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر این کلمه را وقت خاتمه گفتن نصیب کسی شود
امید غالب است که همه گناهان تمام عمر او مغفور و معفو گردند ۵ امید هست دم مرگ از لب نواب ÷
بر آید اشهد ان لا اله الا الله ÷ ۵ رفت نواب و همان کلمه توحید بلب ÷ کس ندیدست زگیتی سفری
بهتر ازین **دیگر** حدیث ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرة صحیح است ابوداود
روایتش از ابی بکر صدیق رضی الله عنه کرده معنیش آنست که هرگاه استغفار مقارن ندامت و
التجای صادق بحق باشد کار می کند اگرچه بسبب غفلت آن گناه مکرر صادر شود اما اگر التجا و ندامت
نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکه رابعه بصریه گفته استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیر

دیگر شخصی استقراض بر باکرد و تمسک اقرار بوعدهٔ ادا ر با نوشته داد بعد اداء دین قرض اگر سود
ندادن بسبب اقرار و وعدهٔ خود اگرچه عرفاً بران محاسبه ست مگر شرعاً و رحجزا عند الله به ندادن سود
انشاء الله تعالی ماخوذ نشود زیراکه حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام ست و وفا باین شرط نیز حرام
و نه قرضخواه را مطالبهٔ آن میرسد شرعاً و نه قاضی را حکم باداے آن میرسد چه این شرط گناه کبیره ست
وکل شرط لیس فی کتاب الله باطل وان کان مائة شرط دیگر در وقت احتضار خواه دم واپسین
باشد خواه پیش ازان ایمان وکفر معتبر ست اما هر کسے را این بلا نمیرسد که شیطان باغوا و فریب
ایمان او ببرد مگر کسیکه شقی ازلی بود و در حدیث شریف آمده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها
وانما الاعمال بالخواتیم و همچنین در خلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار
حتی ما یکون بینه وبینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها
رواه البخاری و مسلم دیگر بگزاردن نماز جمعه فرض ظهر ساقط میشود و جمع میان هر دو خلاف شرع ست
و شروطی که از براے این نماز تراشیده اند مثل وجود امام اعظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
مصلین و نحو آن همه بی دلیل ست بلکه حکمش حکم نماز پنجگانه ست در فرضیت و شروط مگر خطبه که درین
نماز مسنون ست نه در غیر آن دیگر الغیبة اشد من الزنا حدیث صحیح ست و معنیش آنست که زنا
غالباً از حقوق الله می باشد مغفرتش بدست غفور رحیم ست و غیبت از حقوق العباد ست که حق تعالی
مغفرت او را معلق برضاے عبد داشته و تنگی حوصلهٔ بندگان و شدت نفسانیت ایشان معلوم ست
لهذا امر غیبت از امر زنا مشکل تر افتاده دیگر بودن لحیه بقدر قبضه در حدیثی دیده نشد مگر باعث شبههٔ
مردمان آنست که حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه را در متابعت سنن عادیه نهایت مبالغه بود ایشان
یک قبضه از زیر ذقن گرفته باقی را مقراض می کردند تا لحیه طبعی جناب نبوت بود برابر شود در
بخاری ازوی آمده کان یأخذ من طولها و عرضها اما در حدیث در سنن مرسلین لفظ اعفاء اللحی
آمده و هم وارد شده احفوا الشوارب و اوفوا اللحی و لحیهٔ ختنین رضی الله عنهما سینه را می پوشید پس از قبضه

مقرر زائد بود وکسی که لحیه طبعی او کم از قبضه باشد چگونه تا بقبضه می تواند رسانید و حلق لحیه بدتر از قصر شدید ست و قصر شدید بدتر از قصر قلیل و هر قدر از اتباع سنت دورتر افتد محل عتاب و خطاب ست

دیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد منقح این ست که حق تعالی عمل هیچ مومن صالح متقی را تلف نمیسازد پس او را بفعل ابوین گرفتن بیجا ست علی الخصوص اولاد او را زیرا که از اولاد ولید بن مغیره که در نص قرآن مجید او را زنیم یعنی حرامزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی بزرگ جلیل القدر ملقب بسیف الله پیدا شده و امامت جمعی کثیر روبروی جناب نبوت صلعم و بعد ایشان در حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاد را که ولد الزنا می دانستند و ابن ابیه می نوشتند امیر بصره و دیگر بلاد کردند و در ان حالت همیشه امامت می کرد اما کسیکه باین عیب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی تنفر باشد پس این هر دو معنی منافی امامت ست امامت این قسم شخص مکروه ست بکراهت تنزیهی و کراهت امامت ولد الزنا که در کتب فقه مذکور ست محمول بر همین قسم شخص ست والله اعلم

دیگر از مخنثان و خواجه سرایان و خصی و عنین و نحو ایشان هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد و طاعت الهی بجا می آرد و از منهیات و منکرات اجتناب دارد بی شبهه مستحق ثواب و جنت ست چه ایشان را خود هیچ تقصیر نیست این حالت محض بتقدیر الهی ست و توبه محاء ذنوب ست چون شرک و کفر بتوبه زائل می گردد و الاسلام یجب ما قبله پس دیگر معاصی که دون اوست چه حقیقت دارد که توبه مزیل آن نشود

دیگر حق تعالی رزق حیوانات از طیور و بهائم و حشرات بر زمین آفریده است و همچنین برای جن از زراعات تنخواه می شود و اینها چنانکه خود بنظر نمی آیند بردن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آدمیان ست در دست ایشان می ماند این ست حقیقت برکت بردن جنات از جنس غله که در عوام شهرت دارد و وجود جنات ثابت ست بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قطعیات دین و ضروریات شرع مبین ست و منکر کافر مرتد

دیگر جزاء اعمال بد گاهے در دنیا هم میرسد حق تعالی فرموده ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر و در حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقرر میرسد یعنی بر بادشاه عادل و رنجانیدن

پدر و مادر و بدسلوکی با قرابت و پاداش کاهل را اگر عفو نشده روز جزا معین ست اللهم اغفر لنا دیگر حق تعالی برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصی و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه را حکم می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باد تند را از زیر زمین داخل می کنند که بسبب قوت حرکت آن باد زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند دیگر بخارهای زمین و دریا طرف آسمان میروند حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فراهم آورده کثیف می سازد و نامش بعد از کثافت ابر میشود بعد ازان حکم میشود که برکتی از آسمان گرفته درینها خلط نماید تا بقوت آن اکثر بخارات آب گردد چون آب شد حکم میشود که این ابرها را بیفشارند بافشردن آنها از سوراخها که در ابر ست پس آب شده بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چابکهای آتشین میبندند نام آنها برق ست و آوازیکه از طرف آسمان شنیده میشود گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی امر و نهی از برای تابعان خود و از برای غمام و گاهی بحکم الهی بر شخصی یا بر زمینی میزند آنرا صاعقه می گویند **دیگر** درهم بنا بر تحقیق علما ۳ ماشه و یک حبه و خمس حبه ست و ماشه عبارت از هشت حبه و حبه یک سرخ که آنرا رتی گویند و سرخ بوزن دو جو ست و مثقال چهار و نیم ماشه ست و دینار نیز چهار و نیم ماشه و توله دوازده ماشه ست و روپیه مسکوک شاهان هند یازده و نیم ماشه مگر روپیه بهادر شاهی که دوازده ماشه بود ولکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده ماشه ست مگر اشرفی بهادر شاهی که یازده و نیم ماشه بود و آن نیز مروج نیست این ست حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از بست دینار ست که عبارت از بست مثقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیرا که مثقال چهار و نیم ماشه ست پس وزن بست مثقال هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نود ماشه میشود و بست مثقال نیز نود ماشه ست پس هفت و نیم توله بست مثقال باشد و واجب دران ربع عشر که دو ماشه ست و دو حبه زیرا که عشر هفت و نیم توله نه ماشه میشود و ربع نه ماشه دو ماشه و دو حبه میشود همچنین عشر بست مثقال دو مثقال ست که عبارت از نه ماشه ست و ربع دو مثقال نیم مثقال که همان دو ماشه و دو حبه میشود بحساب اشرفی سوای بهادر شاهی هشت

نصاب طلا

نصاب درم

اشرفی و دو ماشه نصاب طلائی شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب مثقال
چهار مثقال میشود و بحساب توله یک و نیم توله طلائی شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن
خمس سه حبه و سه خمس حبه میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب مثقال بست و چهار مثقال و بحساب
توله نه توله می شود و مجموع خمس زکوة نصاب با زکات نصاب دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه می شود
و مابین نصاب و خمس و همچنین از خمس زائد بر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفو ست و نصاب نقره
دو صد درم شرعی ست که عبارت از پنجاه و دو و نیم توله ست زیراکه درم شرعی سه ماشه و یک حبه و یک
خمس حبه ست پس دو صد درهم شرعی بوزن ماشه شش صد و سی ماشه می شود که بعینه پنجاه و دو و نیم
توله ست و بحساب روپیه سوای بهادر شاهی پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن
دوازده آنه میشود چراکه در دهلی نقرهٔ خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دوازده ماشه میفروشند
و واجب دران ربع عشر یعنی پنج درم زیراکه عشر دو صد درم بست درم ست و ربع آن پنج درم ست و
بحساب توله یک توله و سه ماشه و شش حبه ست زیراکه عشر پنجاه و دو و نیم توله که عبارت از شش صد و
سی ماشه ست پنج توله و سه ماشه میشود که بتعداد ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه
و شش حبه ست که همان یک توله و سه ماشه و شش حبه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه
و دو حبه نقره ست که قیمت آن هفت تنکه و یک و نیم فلوس عالمگیری میشود چراکه عشر پنجاه و چهار روپیه
و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو حبه ست
که موافق قیمت حال یک روپیه و هفت تنکه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر
نصاب بیفزایند که آن خمس بحساب درم چهل درم ست و بحساب توله ده توله و نیم توله ست و بحساب
روپیه ده روپیه و پانزده آنه میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
اول یک درم و بحساب دوم سه ماشه و یک حبه و خمس حبه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنکه
عالمگیری میشود پس در دو صد چهل درم شش درهم و در شصت و سه توله یک توله و شش ماشه
و هفت حبه و خمس حبه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آنه یک روپیه و ده آنه میشود و همچنین هر خمس که

زیاده شود همین طریق حساب باید کرد و مابین نصاب و خمس و نیز مابین خمس و خمس دیگر عفو ست نزد
امام اعظم رح و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی رح واجب است در زائد بحساب آن اگرچه آن زائد یک
درم باشد مثلا از دوصد و یک درم پنج درم و نیم حبه و ثمن حبه و یک جزو از دوصد جزو حبه واجب است
و علی هذا القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه ست و معتبر در وزن دراهم وزن سبعه یعنی دراهمی
که در نصاب و وجوب زکوة معتبر اند آن دراهم که هر ده ازان بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهر است
زیرا که ده درم باعتبار ماشه سی ماشه و یک و نیم ماشه می شود و هفت مثقال بحساب ماشه همین قدر ست
پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و وجهش آنکه سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدای
اسلام دراهم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه
ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم همسنگ پنج مثقال باشد و قسمی
ازان سه خمس مثقال یعنی دو ماشه و پنج حبه و سه خمس حبه که ده درم بوزن شش مثقال می شود
پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درهم
گرفته ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه ماشه و سه حبه
و سه خمس حبه می شود و ثلث آن سه ماشه و یک حبه و خمس حبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت
مثقال ست چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و مسمی ست بوزن سبعه و همین ست معمول چنانچه
بزرگی گفته س ده درم شرعی از بن مسکین شنو + آن دو توله هفت ماشه هفت جو قاله مرزا
محمد بن فائق خان و وجد مکتوبا بخطه ما نصه عرضت هذه الرسالة علی حضرة
الاستاذ فحکم بصحة ما فیها و نیز در حدیث ابن عمر ست مرفوعا المکیال مکیال اهل المدینة
والوزن وزن اهل مکة رواه ابو داود والنسائی لکن ابو داود و منذری هر دو ازان سکوت
کرده اند و اخرجه ایضا البزار و صححه ابن حبان والدارقطنی و در روایتی نزد ابی داود و بجای
ابن عمر ابن عباس آمده و بالجمله حدیث دلیل ست بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی مکیال مدینه ست
و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان مکه اما مقدار میزان مکه پس ابن حزم گفته بحثت غایة البحث

عن كل من وثقت بتمييزه فوجدت كلا يقول ان دينار الذهب بمكة وزنه اثنتان وثمانون
حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار المثقال فوزن الدرهم
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر عشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون
درهما بالدرهم المذكور واما مكيال المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت
لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلعم قال خمسة ارطال وثلث بالعراقي انا حزرته
فقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب
غضبا شديدا ثم قال لجلسائه يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع عمك يا فلان
هات صاع جدتك قال اسحق فاجتمعت آصع فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حدثني
ابي عن ابيه انه كان يؤدي بهذا الصاع الى النبي صلعم وقال هذا حدثني ابي عن اخيه انه
كان يؤدي بهذا الصاع الى النبي صلعم وقال الاخر حدثني ابي عن امه انها ادت بهذا الصاع
الى النبي صلعم فقال مالك انا حزرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلثا رواه الدارقطني
واين قصه مشهورست بيهقي نيز آنرا بسند جيد آورده وابن خزيمه وحاكم از طريق عروه از اسماء بنت
ابي بكر روايت نموده وگفته انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلعم بالمد الذي
يقتات به اهل المدينة وللبخاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكوة رمضان عند
النبي صلعم بالمد الاول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقدره من لدن الصحابة الى يومنا
هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلث بالعراقي وقال العراقيون منهم ابو حنيفة رح
انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صيعان الصحابة
التي قررها النبي صلعم وقد رجع ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي حنيفة بعد هذه
الواقعة الى قول مالك وترك قول ابي حنيفة كذا في النيل ودر بحر زخار گفته الصاع اربعة امداد اجماعًا
انتهى در قاموس گفته الصاع والصواع بالكسر وبالضم والصُّوع ويضم الذي يكال به وتدور عليه احكام
المسلمين وقريء بهن وهو اربعة امْدَاد كل مد رطل وثلث قال المد بالضم مكيال وهو رطلان

او رطل وثلث أو ملء كفي الانسان المعتدل اذا ملأهما ومد يده بهما وبه سمي مدا قال
وقد جربت ذلك فوجدته صحيحا انتهى وصاع عمر فاروق هشت رطل بود باالجمله معتمد معمول به در کیل
بکیال مدنی ست و در وزن میزان مکے بر وجهی وقدری که مذکور شد وتمام این بحث در سلک الختام
بذیل زکوة فطر و زکوة زر و سیم مذکور ست والله اعلم **دیگر** صغائر ذنوب بسیار ست ضبط پذیر نیست وکبائر ش
دو گونه ست ظاهر و باطن ظاهر شصت و شش کبیره است و باطن چهار صد و یک علی اختلاف اقوال
العلماء فی ذلک واین همه مذکور ست در زواجر عن اقتراف الکبائر وعفو از کبائر بتوبه مجمع علیه اهل علم و
قطعی الثبوت ست وگاهے بے توبه هم مغفور میشوند لمن شاء الله تعالى سه بر و واعظ عبث چند ان
مترسان اهل ایمان را ؛ که می بخشد گنه بے توبه هم آمرزگار من ؛ **دیگر** در ازالة الخفاء عن خلافة
الخلفاء بذیل اثبات خلافت خلفاء نوشته که قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از هجرت تا وفات
وقرن ثانی زمان شیخین وقرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلافها پدید آمد وفتنها ظاهر گردید
قال حدیث قوی بهم رسید که مراد از قرون ثلثه تفضیل همان مدت ست اخرج ابو یعلی عن علقمة
بن عبد الله المزنی عن رجل قال کنت بالمدینة فی مجلس فیه عمر بن الخطاب فقال لبعض
جلسائه کیف سمعت رسول الله صلعم یصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلعم یقول
ان الاسلام بدا جذعا ثم ثنیا ثم رباعیا ثم سدیسا ثم بازلا فقال عمر فما بعد البزول
الا النقصان واین موافق ست بمضمون آیه اخرج شطأه ثم آزره الآیة کذا فی صفحه ۶۲
جذع شتر یکه قدم در سال پنجم نهاده ثنی آنکه در سال ششم در آمده رباعی آنکه در سال هفتم پای گذاشته
سدیس شتر هشت ساله باشد بازل شتر نه ساله قال در حدیث ابو هریره دست الخلافة بالمدینة
والملك بالشام رواه البیهقی فی دلائل النبوة دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج
غیر خلفاء ثلثه در مدینه اقامت ننمودند انتهى واین اجمال با تفصیل در صفحه ۱۲۱ از نسخه مطبوعه بریلی مذکور ست
و در صفحه ۱۰۵ نوشته بعد آنحضرت صلعم هر جا که مذکور ست ذکر شیخین ست لا غیر و آنجا قرون ثلثه مشهود بالخیر
منقطع شد وقرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب دوازده سال بوده است قال حدیث

آنحضرت صلعم مثل قرآن ست یشبه بعضه بعضا آنحضرت صلعم هر مضمون را بعبارات مختلفه و
اسالیب متنوعه بیان فرموده اند انتهیٰ و درینجا حدیث خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم
ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتهم ایمانهم و فی لفظ
ثم یفشوا لکذب و حدیث تدور رحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یهلکوا الخ و حدیث
مذکور ابو هریره ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه ممدوحه یکی قرن نبوت ست و دو قرن خلافت و آن همه در
مدینه بوده است و مصداق تعیین مدت خمس و ثلثین و تعیین خلافت در مدینه یکی ست و حدیث
ابی عبیده و معاذ بن جبل ان هذا الامر بدء نبوة و رحمة ثم یکون خلافة و رحمة ثم یکون
ملکا عضوضا را با حدیث قرون ثلثه و حدیث رحی اسلام و حدیث خلافت در مدینه و ملک بشام
بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همسنگ ست و عضوض با فتنه هم ترازو باز حدیث
حذیفه لا تقوم الساعة حتی تقتلوا امامکم و تجتلدوا باسیافکم و یرث دنیاکم شرارکم
بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کارے نگشود و معنی منقح نشد از تنقیح معنی سنت خود را
معذور باید داشت که درین مبحث بهتر ازین طریق چیزے بدست نخواهد آمد و در هیچ مسئله زیاده ترازین میسر
نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم ﮥ اذا لم تستطع امرا فدعه + و جاوزه الی ما تستطیع
انتهی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه ست باعتبار کمال ندبیر آن قرون و قیام بامر
و شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجاز موعود الهی در ظهور دین حق و کهذا گفته که این معنی خلافت
راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد انتهی و مفهوم مخالف این عبارت آنست
که خلافت مرتضوی خلافت راشده نیست بنا بر عدم تزاید اسلام در زمان ایشان و تناقص آن و ظهور
فتن و فشو کذب و نحو آن لکن ازین تحریر استفادهٔ انکار خلافت وی رضی الله عنه علی الاطلاق نمیتوان
کرد و مؤید اوست ایراد صاحب ازالة الخفا مآثر و فضائل و کلمات و کرامات مرتضوی ببسط لائق درین
کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثون سنة دلیل ست برین مدعا و دران قید راشده نیست
تحدید مطلق خلافت ست و غایتش نزول امام حسن رضی الله عنه ست از برای معاویه بن ابی سفیان

ﮥ و فی حدیث عمران بن حصین خیر امتی قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ان بعدکم قوم یشهدون و لا یستشهدون ... و عن عمر رضی الله عنه بلفظ اکرموا اصحابی فانهم خیارکم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یظهر الکذب رواه النسائی و رجال اسناده رجال الصحیح الا ابراهیم بن الحسن الخثعمی فلم یخرج له الشیخان و هو ثقة ذکره الحافظ ۱۲ منه

رضی الله عنهما و هر چند استدلال بیا بقرنی برمدت نبوت از هجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما جمهور اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ یلونهم قرن تابعین و از یلونهم دیگر قرن تبع تابعین فهمیده اند و خلاف این ظاهر از احدی از سلف و خلف معلوم نیست کما هو محقق فی هذا الکتاب و شک نیست که مقام از مزالق اقدام و مدحض افهام ست و حل این اشکال خالی از اشکال نباشد امید ست که اگر جمله اخبار صحیحه مرفوعه وارده درین باب فراهم آید و امعان نظر دران بکار برده شود گره از کار بکشاید این موضع درخور مزید تعرض و تطبیق این مسئله نیست ؎ شرح این هجران و این خون جگر + این زمان بگذار تا وقت دگر + **دیگر** توبه اگر بندم و قلع از معصیت با عدم عزم آینده واقع شود بی شبهه مقبول ست و تائب همچو بی گناه می گردد و تردد در رد و قبول چنین توبه خلاف نص و خارق اتفاق علما ست و در ترغیب توبه و انابت احادیث صحیحه بسیار آمده ع توبه کنیم و بشکنیم توبه دهی و بشکنیم + انس گفت آنحضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون اخرجه الترمذی و ابن ماجه و سنده قوی ؎ رقم سپید و سیاه من بزبین شکسته نگاه من + چه من و چه قدر گناه من خجلم ز نام غفور تو + قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و هذا آخر المختصر و الحمد لله علی ذلک و صلاته و سلامه علی رسوله محمد و آله و صحبه و من تبع هنالک

تمت

خاتمهٔ طبع مع تاریخ ریختهٔ خامهٔ حلیم حافظ سید اعظم حسین صاحب سندیلوی نائب محکمهٔ مشهوره سلمه الله تعالی

یکتا ستوده ستایش آموز را که زبان را سخن آموخت و روان را بدانش افروخت لستا کشها سنه ود و نعت برگزیده گزین را که جن و بشر را بهدایت نواخت و سیاه تا سپید بنور دین منور ساخت

بگزین ادا ہا او انتوان نمود بدان عالی جناب درودی با ساز و برگ امتنان فرستادہ ایم و در زمرت
بروی خویش گشادہ و بر آن و صحابش نزول رحمت بی اندازہ از خدا خواستہ ایم و آن نشین بزمی برای
خود در بہشت آراستہ سپس نظر را فروغ دیدار و خرد را نوید دریافت کہ خرد و ربالغ نظر یگانہ عادت نہاد
فرزانہ فضیلت بنیاد چشم و چراغ دیدہ روشندلان روزگار جانشین و سادہ آرایان والا تبار نخبہ ہا صبیہ
اقبال فروغ دیدہ اجلال ابوالنصر **سید علی حسن خان** طابت لہ الایام و اللیال کہ ہم خلوت نشینان
خداجوی باند از مناجات دعاگوی او بیند و ہم کار آرایان دولت پیوستہ بآرزوی خدمت ہواجوی
او آن شیوہ کہ فرخ نژادان والا نسب رسم و راہ بزرگان را روز بازاری دہند و با فزایش آبروی گرد آ
و گفتار آیین نیاگان خویش نہند طریقہ اشاعت سنت کہ برگرفتہ نیاگان اوست پیشیار رفت
و شیوہ ہدایت ملت کہ بجان پذیرفتہ بزرگان اوست ہمچنان پذیرفت ہم بدین شیوہ کتابی ست موسوم
بالبنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقہ المنصوص ہمانا نامہ نامی صحیفہ سامی بلوغ المرام
من ادلۃ الاحکام فراہم آوردہ علامہ افادت گہر ہدایت اثر حافظ ابن حجر را کہ جانش روشن و خاکش گلشن
باد در زبان پارسی ترجمہ پرداخت و تنک مایگان علم استعداد را ارزندہ متاعی و کار روانیان مرحلہ
فضل و کمال را فرخندہ زاد راہی مہیا ساخت در این زمان میمنت اقتران بفرمان افاضت عنوان کار آرای
ریاست شکوہ افزای امارت ملت پناہ طریقت رفتار سنت آگاہ حقیقت آثار خردہ بین روشن نگاہ
خرد آئین خرد و رپناہ خرمن سوز فتنہ و فساد چہرہ افروز صلاح و سداد جناب مستطاب معلی القاب
والاجاہ امیر الملک نواب سید **محمد صدیق حسن** خان بہادر دام لہ المجد والتفاخر کہ مر مؤلف
فرو ہیدہ منش گزیدہ روش را پدر روشن اختر عالی گہر ست و شیوہ حق پژوہی و پایہ سنجر شکوہی بہر گستر ہیم
بیمن حکمرانی فرمانروای نوشابہ جاہ دارا شکوہ سکندر بارگاہ ماہ تیم ماہ سپہر اوج و کمال مہر نیمروز جہان
جاہ و جلال اورنگ زیب کشور کامگاری بالا نشین مجلس شہریاری دولت دربان عدالت عنوان فرخ
لقب والا حلم جناب نواب **شاہجہان بیگم** مخاطب بعالی خطاب رئیس والا در اعظم طبقہ اعلای
ستارہ ہند و تاج ہندوستان در ملک بھوپال ادام اللہ بالعز والاقبال کہ فرمانفرمای نقشین نگین

فرشته قرین است وصورت آراے این صحیفهٔ انیقه اش بپایهٔ فرزندی سعادت نشان آغوش نشین تصحیح فرزانهٔ روشن هوش فطانت کوش حکمت آیات فضیلت ملکات جامع مکارم بعید ابو الحسن سید **ذو الفقار احمد** حماه الله الاحد و شرکت نظر ثانی حائز معارف معقول و منقول حاوی مزایاے فروع و اصول نکات آموز افادت مقال جناب **محمد عبد الحق** ایده الله المتعال و یگانه دانش خصال مظهر فضل و کمال دقائق آگاه حقائق دستگاه حافظ مولوی **محمد احمد** عافاه الله الصمد بکتابت خوشنویس جادو رقم مانی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکهنوی ابقاه الله القوی و اصلاح حجر از ماهر کار آگاه حافظ **کرامت الله** حفظه الله و ادارت خان منیع الشان دیانت پسند امانت پیوند **محمد عبد المجید خان** اعانه المنان مر این عجالهٔ نافعه را در مطبع شاهجهانی بزیور طبع پرداختند و با حسن اوقات بحسن اتمام این کار کار تمناے زمانیان ساختند

قطعهٔ تاریخ

آن می حکمت که روشن مغز دانایان کند … میر ابو النصر خرد دوره را بساغر دیده ام
آنکه گر بینی بگاهے جلوه گرد منظرش … گفته باشے در حمل مهر منور دیده ام
آنکه از نیروی و نبش برآساس فتنه ها … دست پر دم مرتضی بر باب خیبر دیده ام
دوده روشن ساز سادات جهان که فخر خجی … هر یکی را شهرهٔ آشوقتا با حمر دیده ام
پای او در رزم از بهرام گامی پیشتر … جای او در بزم با خسرو برابر دیده ام
برصریر خامه اش کاواسے داودی دهد … زهره را از دوش و سر افگنده معجر دیده ام
قطره اش گوهر باند از تنزل خوانده ام … از ترقی ذره اش همتاب اختر دیده ام
لطف در طبعش بهاران در گلستان گفته ام … حلم در دانش عطارد در دو پیکر دیده ام
گاه از رنگین عبارات گل افشان یافتم … گاهش از اشعار عود افگن بمجمر دیده ام
زد رقم بنیان **مرصوصی** که ز بنیاد علم … زین سپس محکم تر از سد سکندر دیده ام
مر بلوغ حافظ ابن حجر از خامه اش … جلوه آرا در لباس شرح دیگر دیده ام

کرد تعریس خبرہا کز گران سرمایگی
زاد راہِ کاروان خضر رہبر دیدہ ام

کاروانی کش بہ دق منزلِ علم حدیث
ہمزبان مرکب ز قطع راہ لاغر دیدہ ام

ماہ سیمائی حجازی در لباس فارسی
ہم سبعہ پیرایہ بند از لعل و گوہر دیدہ ام

ہم چراغ خلوت روشندلانش گفتہ ام
ہم جواہر سرمۂ چشم خرد ور دیدہ ام

زین افاضت کاین گران سرمایہ زان گوہر است
سائلان علم سنت را توانگر دیدہ ام

ہر کرا روشن نظر شد زین فروغ ایزدی
از سواد حرف غیرش دل مکدر دیدہ ام

مر مشام آشنایان را بدرک معنیش
از شمیم سنبل جنت معطر دیدہ ام

در ادای اصل مطلب ہمرگر الفاظ را
استخوان بندی بطرز نامکرر دیدہ ام

بعد ازین حرفیکہ آرایند آرا جہان
میا ہد بیدا سیئے نقش و رقم بر دیدہ ام

داشتم در وادی اندیشۂ تاریخ راہ
جادۂ شرح احادیث پیمبر دیدہ ام
۱۲ ۹۹

قطعۂ مدحیۂ مؤلِّف و مؤلَّف از افتخار الشعرا حافظ محمد خان صاحب متخلص بشہیر سلمہ اللہ القدیر

سیر علی ابن حسن خان آفتاب اوج دین
آنکہ می نازد بفرق دولتش دستار علم

زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال
بخت فیروز تبحر طالع بیدار علم

کجکلاہ بزم دولت ماہ برج اعتلا
صدر ایوان شہر بیت رونق دربار علم

جودت طبعش نماید نکتۂ سربستہ وا
ناخن فکرش کشاید عقدۂ دشوار علم

بی تکلف ہر چہ سازد ہر چہ پردازد رواست
بسکہ در دیوان آگاہی بود مختار علم

در جہان عمر یکہ جز بازی نیاید در خیال
شغل او شغل ہنر اقباد و کارش کار علم

این نواب امیر الملک والا جاہ راست
آنکہ در عالم بود سرکار او سرکار علم

زد رقم بنیان مرصوصی که اسکندر نمط — می کشد بر روی یاجوج فتن دیوار علم

تا زم این گنجینهٔ احسان که از انعام او — مال دار علم باشد نام هر نادار علم

ماندگان گمرهی را میبرد در راه کام — غافلان جاهلی را می کند هشیار علم

حرف حرفش وا نماید ستر تنگ آگهی — نقطه نقطه باز گوید معنی خروار علم

شمع برکردند تا گردد منور بزم دین — باده آوردند بر خیزد مگر میخوار علم

آن ز کنعان این ز حسن آباد معنی میرسید — یوسف بازار مصر و یوسف بازار علم

آنکه آمد منحصر بر نیل او نیل کمال — آنکه موقوف ست بر دیدار او دیدار علم

صفحه صفحه جزو جزوش را چه دستی در سخاست — سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایثار علم

ماحی اوضاع بدعت قامع بنیاد جهل — حاوی احکام سنت جامع اسرار علم

هست تقریس بلوغ حضرت ابن حجر — آنکه از سنجیدگان همتش مقدار علم

آن امیر مسند سنت که از لطف آله — بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم

یک جهان رنجور نادانیست او دارو فروش — عالمی مخمور نادانیست او خمار علم

جاگی خواران هر میخانه اش مست الست — جرعه آشامان هر پیمانه اش سرشار علم

نغمه زد در دعایش بلبل نطق شهیر — تازه تر باد از علی ابن حسن گلزار علم

قصیدهٔ خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سهسوانی سلمه الله تعالی

آهی اگر ز خاطر نالان بر آورم — دود از نهاد گبر و مسلمان بر آورم

با بخت می ستیزم و با روزگار هم — مقصود دل چگونه از آنان بر آورم

دوران بود خلاف و فلک مدعی شود — گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم

آتش زنم بعیش رقیبان ز دست یار — آهی چنان کشم ز دل افغان بر آورم

طالع زبون سپهر عدو یار سرگران — در روزگار سر بچه عنوان بر آورم

یاری ز بخت خواهم و خواری کشم ازو — جای کمال از ترتب نقصان برآورم
آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی — آتش بجای آب ز عمان برآورم
ور گر ازپی علاج ببالین من رسد — گرد ر دمند حرف ز درمان برآورم
ناچار چون روائی کارم ز دهر نیست — روی نیاز بر در سلطان برآورم
فرخ امیر پاک که گوید زبان او — آشفتگی ز زلف پریشان برآورم
فرخنده داوریکه به تشبیه جاه او — فغفور و قیصر و جسم و خاقان برآورم
یارب بجیر نغم که سپی همنشینیش — اسکندر آورم که نریمان برآورم
این دسترس کجا که فغانی ز جور چرخ — در بارگاه خسرو گیهان برآورم
خوشتر بود جمیلی که دست تنظلے — در پیش شاهزادهٔ ذیشان برآورم
آن شاهزادهٔ که رسد گر بداد من — گوئی سر حریف بچوگان برآورم
هم انتقام جور بگیرم ز روزگار — هم کجروی ز گنبد گردان برآورم
آیم درون بزم شکوه بلاغتش — عرفی برون نشانم و سحبان برآورم
در دامن نیاز ازان نوبهار علم — گل راچه قیمت است گلستان برآورم
از جوش شوق مطلع دلکش رقم کنم — هوی قلندرانه ز ستان برآورم

نذری پے علی حسن خان برآورم
با انفعال نقد دل و جان برآورم

فرخنده طالعیکه کنم ورد نام او — تا طالعی ز طالع دوران برآورم
گوید سخاش گوهر و زر در جهان نماند — از بهر بذل بحر برم کان برآورم
دانشوریکه از پی کسب فطانتش — دانشوران خطهٔ یونان برآورم
زیبا سخنوریکه برای تلمذش — از خاصگان گنجه و شروان برآورم
آن رهبریکه گر ستخنے سر کنم ازو — برراه راست آذر و کنعان برآورم

در حلقه‌ای که درس کتاب سنن دهد
داد از زبان رازی و سفیان برآورم
فخرالدین ثوری

در مجمعی که حرف ز تحقیق خود زند
برهان آن ز سنت و قرآن برآورم

از بهر پایه‌سنجی سعی رسای او
یارب کرا بعالم امکان برآورم

ابن حجر کجا که بجز انجم ز عسقلان
کو ابن تیمیه که ز حرّان برآورم

خورشید پرده گشت بنام کتاب خویش
کز وی هزار صورت ایمان برآورم

خوش ترجمه نمود بلوغ المرام را
کز وی دقیق مسئله آسان برآورم

هر حرف دلنشین حدیثش نواگرست
تقلید را ز خاطر یاران برآورم

اندازه دان منم که پی اتباع او
گر هست بوحنیفهٔ نعمان برآورم

کاخ قیاس و رای ز بنیان برافگنم
گر نامه بر لب جنبان برآورم

آن نامه‌ای که از پی مدح مؤلفش
علامه را بهند ز شوکان برآورم

نازم بنامه‌ای که کند دعوی بلند
خودرائی از قیاس‌پرستان برآورم

بحری که موجه موجهٔ سطرش نوا زند
صد زورق قیاس بطوفان برآورم

گوید بهار طرز فصاحت غریب نیست
گر خون رشک از دل ایران برآورم

تا کی جمیل گرمی هنگامهٔ سخن
تا کی سمند خامه بجولان برآورم

گویم بخود که به عزم دعا در حضور تست
دست اثر گرفته بایوان برآورم

چندان گهرفشانی دست نوال او
من شکوها ز وسعت داماان برآورم

کارش کنم تمام بیک ضربت حسام
کام دل حسود تو آسان برآورم

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام اتمّ کتاب بنیان مرصوص

ما علینا الا البلاغ سنه ۱۲۹۰ه

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمهٔ بلوغ المرام من ادلة الاحکام مادهٔ سالمه

فیه بلاغ للناس سنه ۱۲۹۹ه